باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۲۰۷۸
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵ ح ۲۶۴ ن
سرشناسه:	حائری یزدی، مهدی، ۱۳۰۲-۱۳۷۸.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	نور الابصار در فضیلت احمد مختار و حیدر کرار و صدیقه طاهره و سائر ائمه ابرار
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر: [بی‌جا]	ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]
صفحه شمار:	۲۸۸ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی و عربی	ابعاد: ۲۲ × ۱۴ نوع خط: نستعلیق و نسخ
روش تهیه:	وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	حاج سید محمد شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۰۹ ق
یادداشتها:	۱. عنوان دیگر: نور الابصار فی فضیلت الاحمد المختار و الائمة الاطهار
موضوع(ها):	۱. چهارده معصوم - معجزات. ۲. چهارده معصوم - فضایل. ۳. شیعه - اصول دین
شناسه(های) افزوده:	الف. شوشتری، محمد، واقف. ب. عنوان.
فهرستنگار:	استرکی تاریخ فهرستگاری: دی ۸۸

الله هو الباقی

محمد

علی

فاطمه

حسن

حسین

این کتاب
نور الابصار در فضیلت
ائمه مختار و حیدر کرار
و صدیقه طاهره
و سائر ائمه
ابرار

محمد

صلوات الله علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل نبیّنا اشرف الانبیاء والمرسلین واختاره للنبوة وکان

ادم بین الماء والطین وجعل وصیه اکمل الاوصیاء المرضیین وزوجته

سیّدة نساء العالمین فخلق منهما الائمة الطیّبین الطاهرین صلوات الله

وسلامه علیهم اجمعین صلوة نامیة زاکیة مبارکة متواترة لاحد

لاوّلها ولا نهایة لاخرها ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

و بعد بدانکه خداوند تبارک و تعالی جلت عظمته بعد از آنکه بقدرت کامله و حکمت شامله خود

انسان را بخلعت وجود مخلع فرمود و بتاج کرامت عقل و هوش مکرم داشت بلطف و رحمت

خویش برای تقرب وی بدرگاه قرب بارگاه مقدس حضرت ایزدش راهی نمود و او را باطل و

عاطل و بیفایده خلق نفرمود بلکه بجهت مطلبی خلق فرمود و اشاره باین مطلب است فی الجمله قوله

جل و عز ما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلاً و بجهت تاکید این مطلب

در آیه دیگر می فرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون پس مقصود

کلی و مقصد اصلی که از آیات و اخبار مستفاد میشود معرفت خداست چنانچه در حدیث

قدسی میفرماید کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
پس معلوم شد مقصود از خلق معرفت خداست و چون کمال معرفت حاصل نمیشود مگر بمعرفت
ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین کما هو الوارد عنهم علیهم السّلام من عرفکم
فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و بدلالت و رهنمائی ایشان چنانکه فرموده اند
السّلام علی الادلاء علی الله لهذا این قلیل البضاعت و تراب اقدام طلاب و مشتغلین و
واقلّ السادات والحاج والمعتمرین حاجی سیّد مهدی یزدی ساکن نجف اشرف
علی ساکنها الف تحیّة و تحف بجهت زیادتی معرفت دوستان و روشنی چشم شیعیان
و سرور قلوب مؤمنان از کتب معتبره این احادیث و اخبار جمع نمودم امید که انتفاع
مؤمنین و محبّین باین مختصر سبب عفو معصیت این عاصی روز الدین این عاصی شود و او را
موسوم ساختم بنور الابصار فی فضیلت الاحمد المختاره والائمّة الاطهار صلوات الله علیهم
اجمعین و مرتّب نمودم او را بیک مقدّمه و چهارده باب و یک خاتمه اما مقدّمه
در مجملی از توحید و عدل و نبوّت و امامت است و چهارده باب در معرفت و فضیلت
و بعضی از معجزات و خارق عادات و کرامات چهارده معصوم است و خاتمه در معاد
و احوالات دوزخ و بهشت است **فصل** بدانکه اول از اصول دین توحید است و
مراد بتوحید آنست که بدانی خداوند تعالی هست و همیشه بوده و خواهد بود و هرگز نبود
که نباشد بلکه واجب الوجود است وجوده قبل القبل فی ازل الآزال و بقاؤه بعد
البعد من غیر انتقال و لا زوال و یکی است و غیر یکی نیست بلکه غیر او محال است
لا اله الّا الله و در هستی و یکتائی و باقی صفات مثل ندارد لیس کمثله شیء هیچ چیز بمو
نمیماند و او بهیچ چیز نمیماند و هر چه در خیال در آید که بلکه خدا این باشد جزماً خدا آن نیست
و خدا را نمیتوان تصوّر نمود و ذات مقدّسش بخیال کسی در نمی آید و کنه [illegible]
نمیتوان یافت و لا یحیطون به علماً بلکه ذات مقدّسش منز [illegible]

درخیال درآید چه هرچه درخیال درمیآید صورتش درخیال میآید نه کنه ذاتش پس او در
ذاتی باشد وصورتی ومرکب باشد ازان دو خدایتعالی منزه است ازانکه مرکب باشد ومرکب
نیست وجوهر نیست وعرض نیست ومتحد با مخلوقی نمیشود وحلول بوی روا نیست یعنی
با آدمی یا غیر حلول نمیکند ومتحد نمیشود چنانکه نصاری وصوفیان قایل شده اند باتحاد
یا حلول در عیسیٰ ودر مشایخ صوفیه وامثال این مزخرفات ومحل حوادث نیست مثل
سهو ونسیان ولذت والم وصحت ومرض وعجز وپیری وجوانی وخواب وپلیکی وسایر
تغیرات لا تأخذه سنة ولا نوم ومکان وجهتی ندارد ودر هیچ طرف نمیباشد ودیدنی
نیست ومحال است که بچشم دیده شود لا تدرکه الابصار چه نه جسم است ونه جسمانی ونه
در جهت وشریک ندارد نه در الٰهیت وقدیم بودن ونه در خالقیت ورازقیت لا
شریك له پس قدیمی سوای خدایتعالی نمیباشد بلکه غیر او همه چیزها حادث اند وخالقی
ورازقی بجز او نیست خالق کل شئ وهو الرزاق ذو القوة المتین واز چیزی
جدا نشده وچیزی ازو جدا نشده لم یلد ولم یولد بلکه یکتای بیهمتاست
احدی الذات وواحدی الصفات است وازلی وابدیست یعنی همیشه بوده وخواهد
بود نه اولی برای وجود او هست ونه آخری وقادر مختار است یعنی باختیار
خود مخلوقات را خلق کرده ومیکند نه بغیر اختیار چنانکه آتش بغیر اختیار میسوزاند
وقدرت بر هر چیزی دارد ان الله علی کل شئ قدیر حتی بر محالات هم لیکن
محال قابلیت قبول قدرت ندارد وعالم است بهر معلومی وهو بکل شئ علیم
حتی بر جزئیات وتغیر وتفاوتی در علم او نمیباشد وسمیع وبصیر است وهو السمیع
البصیر یعنی میباید هرچه شنیدنی است بدون آلت گوش ومیباید هرچه دیدنی است
بدون آلت چشم چه منزه است از چشم وگوش ودست وپا وغیر اینها از آلات
جسمیه چه جسم نیست ومحتاج نیست وحی است وهو حی لا یموت یعنی اثار

زنده‌ها از وسر میزند از دانستن و توانستن نه اینکه روح در بدن دارد والعیاذ بالله منه و مرید
و کاره هست یعنی چیزهائی را که اراده دارد و باراده و با اختیار بعمل میآورد و چیزهائی را
که اراده ندارد و بعدم اراده باختیار ترک مینماید نه آنکه ملجا است بکردن و نکردن و صادقست
و دروغ بروی روا نیست و متکلم است یعنی واقعاً در حقیقت تکلم مینماید و حرف میزند
نه بآلت زبان و حنجره و مخارج حروف بلکه بایجاد حروف و کلام و صداهای آنها
در جسمی مثل هوا و درخت یا غیر آن و دویم از اصول دین عدل است و مراد بعدل
آنست که بدانی که خدایتعالی عادلست و ظلم نمیکند و ذرهٔ ظلم روا ندارد لا
یظلم مثقال ذرة و نه چنین است که جبریه میگویند که مجبورند در کردنهای خود و اشاعره
میگویند که همه کارهای بندگان کار خداست و بنده عاجز و اراده اش غیر موثر است
و صوفیها میگویند هر چه میشود از خیر و شر چه از افعال غیر بندگان و چه افعال
بندگان تماماً مظهر صفات خداست چه همه این قولها عین کفر است و لازم میاید
که خدایتعالی کارهای قبیح و فاحش و منکر کند و مع ذلک عذاب کند بندگان را
که چرا بد کردید و حال آنکه ایشان نکرده باشند بلکه خودش کرده باشد و با اینها العیاذ
بالله دروغگو نیز باشد چه میگوید چرا کردید و شما کردید و عذاب میکنیم شما را بسبب فعلهای
خودتان و گوید هر مصیبتی که بر سر شما میآید همه جهت کرده‌های خودتان است و
با اینها عذابهای شدید و توبیخهای عظیم کند و همچنین کفر است اگر کسی گوید خدایتعالی
در افعال بندگان شرکتی دارد زیرا که چگونه اقوای شریکین در همان کاریکه باهم کردند
آن مصیبتها و عذابهای شدید و عتابهای موکده میآورد بلکه طریقهٔ یقینیه از معصومین
علیهم السلام اینست که افعال خیر و شر بندگان از بندگانست لیکن خیر بتوفیق الهی است
و شر بعدم توفیق و گاه هست که مقهور بر طاعتی میسازد بسبب نیکیهائیکه در بنده هست و
یا بنده را بخودش وامیگذارد در معصیتی بسبب بدیهائیکه در آنست که بآن سبب مستحق

اینمعنی میشود و ایضاً خدایتعالی حکیم است و قبیح از حکیم سر نمیزند جزماً خصوصاً چنان حکیمی
و خصوص اینهمه قبایح و خصوصاً این قدرت کامله و عدم حاجت بظلم و قبیح اصلاً خصوص
با اینهمه رافت و شفقت و مرحمت **سیم** نبوّت و مراد آنست که خدایتعالی پیغمبران
که از اولاد آدم ع بودند برگزید و برسالت نزد باقی بندگان فرستاد برای پیغامها و
دینها و شرعها و انتظام نمودن دنیا و آخرت ایشان و شناسانیدن اصول دین بایشان
و فروع دین و این پیغمبران صد و بیست و چهار هزار بودند آخر همه و خاتم ایشان و
افضل از همه پیغمبر آخر الزمانست پیغمبر ما محمّد ص بود پسر عبد اللّه و پسر آمنه و جد عبد المطلب
بن هاشم که نسب شریفش میرسد بحضرت اسماعیل ع پسر حضرت ابراهیم ع و از هیچیک
از پیغمبران سهو یا نسیان یا خطا و طغیان سر نزده از اوّل عمر تا آخر بلکه معصومند
از همه و این بالضّرورت از ائمهٔ هدی علیهم السّلام بما رسیده و همچنین از ایشان رسیده است
که منزّه اند از کفر آباء و عدم طهارت امّهات از زنا و غیره و منزّه اند از نقص خلقت و
هر چیزی که موجب دناءت و نفرت خلق از ایشان شود العیاذ باللّه منه **چهارم**
امامت و مراد شناختن امام و پیشوای بعد از پیغمبر است که اگر نشناخت کافر است
بکفر مقابل ایمان یعنی ایمان ندارد و جزماً و مخلّد در جهنّم است - و امام جانشین پیغمبر است
که بعد از پیغمبر جای او نشیند و جمیع کارها که از پیغمبر بعمل میآید از او بعمل میآید غیر آنکه پیغمبر
وحی از خدا باو میرسد بواسطه جبرئیل یا بنحوی دیگر و پیغامها از خدا بعنوان وحی باو میرسد
و او بمردم میرساند آنچه را باید برساند و لهذا او را پیغمبر میگویند و بعربی رسول و
نبی و امّا امام وحی باو نمیرسد بلکه بواسطهٔ پیغمبر و وصیّت او احکام شرع و غیر آن باو
میرسد و او بمردم میرساند آنچه را باید برساند و امّا نظم و نسق امور معاش و ریاست
و سلطنت دنیا و نظم امور معاد و بیان احکام شرع و اقامه حدود الهی و شرح مکارم
اخلاق و طریقهٔ تزکیه بعد ا نفس خلایق و توضیح غوامض مسایل اصول و فروع

وحل مشکلات آنها و دفع شبهات از آنها پس نسبت به پیغمبر و امام هر دو یک نحو است
لیکن از پیغمبر بالاصاله است و از امام بالنیابه یعنی بنیابت پیغمبر و در عصمت از گناهان و از
خطا و از نقص خلقت و غیر اینها از آنچه گذشت هر دو شریکند و حال شان یکی است و
امام ما بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب است صلوات الله علیه و نام ابیطالب عبد مناف بود
و بنا بر مشهور نزد عوام عمران و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بود و ابو طالب مسلم بلکه
خلیفهٔ انبیا و وصی ایشان بود باعتقاد شیعه نه آنکه العیاذ بالله کافر بود چنانکه مخالفین
میگویند و لقب علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین بود از جانب خدا و خاص او بود و
دیگری را این لقب جایز نیست و آنحضرت اسم متعدد و لقب متعدد داشته چنانکه رسول
خدا نیز چنین بود و احوال و اوصاف آن معصوم اظهر من الشمس بود بلکه فوق مراتب
سایر بشر بود که بآن سبب جماعتی از گروه بیرون رفته و او را خدا دانسته العیاذ بالله
منه و بعد از آن حضرت امام دویم امام حسن ع فرزند او بود که مادرش فاطمهٔ زهرا
علیها السلام است و بعد از او امام سویم امام حسین ع برادر آن بزرگوار و بعد از و
امام چهارم حضرت امام زین العابدین ع فرزند امام حسین ع و بعد از و امام پنجم امام محمد باقر ع
و بعد از و امام ششم امام جعفر صادق ع و بعد از و امام هفتم امام موسی کاظم ع و بعد
از و امام هشتم امام علی ابن موسی الرضا ع و بعد از و امام نهم امام محمد تقی ع و
بعد از و امام دهم امام علی نقی ع و بعد از و امام یازدهم امام حسن عسکری ع
و بعد از و امام دوازدهم امام مهدی هادی ع که صاحب این عصر و هادی این
زمانست و زنده است و هیچ زمانی خالی از امام یا پیغمبری نمیباشد و این دوازده
امام هر یک نسبت بدیگری پدر و فرزند بودند که همین که پدر از دنیا میرفت امام بعد
از و که بجای او می نشست فرزند او بود که جای او می نشست غیر امام حسن
و امام حسین علیهم السلام که دو برادر بودند دویم بجای اول نشست

فصل در مدح جناب پیغمبر و جناب امیر و اولاد امجاد ایشان صلوات الله علیهم

بیت

محمد شفیع سیاه و سفید * که ز و پشت برگوه دارد امید * شفیعی که گردد گر عذرخواه * زند خنده بر بخشش [illegible] * کی افتاد [illegible] پسند و جا * که بر سایه خود ندارد روا * شق نامه کی باشد او را هنر * که سازد بانگشت شق قمر * ز لب حسرت وست آن احمدند * قلمها بسینه الف میکشند * [illegible] دانشاه اقلیم جود * ندارم الکیف تحفه جز درود * ابعد از گذارش نعت پیغمبر و نگارش بعضی از فضایل آنسرور سخنی که بواسطه جمله معترضه زبان توان پیوست و گفتگو نباید ز روی استحقاق بر مسند جانشینی تواند نشست مدح و منقبت شاهنشاهی است که طناب سرادق رفعتش قاف تا قاف هستی کشید [illegible] گنبد سپهر چیده دین پروری که دست [illegible] شریعت محمدی [illegible] بیگانه بدعتها پاک ساخت و نهنگ [illegible] خاشاک [illegible] ارا از قلزم هستی بر کنار انداخت [illegible] بیتاب و دیده جوهر شمشیرش در انتظار [illegible] ثبات قدمش کشتی دلها را لنگر و در [illegible] شهباز نصرت را دو شهپر شعله جوالۀ ذوالفقار بخون [illegible] دشمن گداز و قوت سرپنجه مردیش از دیده حیران تماشاییان ذره ساز دماغ [illegible] استشمام [illegible] گلزار حکمتش مختل و عقده مشکلات در پنجه خورشید رای انورش چون گره شبنم منحل از حسن لیلی کمالش هر عقل کامل در بیابان حیرت مجنونیست و از فیض تعلیم حکمتش هر جان آگاه در خم بدن فلاطونی سرانگشت تاثیر دعایش تا آفتاب عالمتاب را ببازگشتن اشاره نمود از خط شعاعی انگشت قبول بر دیده دارد [illegible] ادای آداب حق پرستش تا در خلوتخانه شب سجاده بندگی افکنده انجم [illegible] بر زمین قمر میگذارد دعائی که [illegible] طین نشان [illegible]

و از زبان [illegible] و مثال ایشان [illegible] و من [illegible]
[illegible] چنگ زدن [illegible] ایشان [illegible]

اللهم ثبتنا علی ولایتهم و محبتهم

دربیان احوال سید انبیا و سرور اصفیا صلوات الله علیه

اسم مبارک آن بزرگوار صلوات الله علیه	محمد و احمد و در [illegible] طه و یس
کنیه شریف آن بزرگوار صلوات الله علیه	ابو القاسم است صلوات الله و سلامه علیه
لقب مطهر آن بزرگوار صلوات الله علیه	مصطفی است و بعضی محمود گفته اند
مکان ولادت آن بزرگوار صلوات الله علیه	شعب ابیطالب علیه السلام است
ایام ولادت آن بزرگوار صلی الله علیه	روز دوشنبه و بعضی جمعه گفته اند
ماه ولادت آن بزرگوار صلی الله علیه	هفدهم ماه ربیع الاول میباشد
سال ولادت آن بزرگوار صلوات الله علیه	عام الفیل بود که قصد کردند خانه کعبه را خراب کنند
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار ص	انوشیروان عادل بود که آنحضرت فخر میکرد
اسم مادر آن بزرگوار صلوات الله علیها	آمنه بنت وهب سلام الله علیها بود
نقش خاتم آن بزرگوار صلوات الله علیه	اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار ص	پانزده عدد بوده اند ایشان
عدد اولاد کرام آن بزرگوار ص	هشت عدد فرزند ارجمند آن بزرگوار بودند
مدت عمر شریف و با برکت آن بزرگوار ص	شصت و سه سال کامل بود
روز وفات و ارتحال آن بزرگوار ص	روز [illegible] دوشنبه بود
ماه وفات و ارتحال آن بزرگوار ص	بیست و هشتم ماه صفر بود
سال وفات آن بزرگوار صلی الله علیه	سنه یازدهم از هجرت و بعضی دهم گفته اند

[illegible] آن بزرگوار	مدینه طیبه منوره بود
[illegible] آن بزرگوار	مرض بود و بعضی گفته اند زهر زن یهودیه
[illegible] آن بزرگوار [illegible]	در مسجد خود آن بزرگوار میباشد
پادشاه وقت آن بزرگوار	هرقل پادشاه آن زمان بود
[illegible] آن بزرگوار	علی بن ابیطالب و باقی فرزندان او صلوات الله علیهم بود

بیان [illegible] احوال حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین

[illegible] اوّل [illegible] جهان حلبت عظمة نور
[illegible] حضرت صادق ع از
[illegible] آنحضرت فرمود حق تعالی نور
[illegible] آدم [illegible] ابراهیم اسمعیل و غیرهم
[illegible] سوم حجاب
[illegible] حجاب سعادت پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم حجاب منزلت
[illegible] حجاب رحمت دهم حجاب هیبت یازدهم حجاب نبوت
دوازدهم حجاب شفاعت پس نور محمد را در حجاب قدرت باز داشت دوازده
هزار سال [illegible] میگفت که سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِیٌّ لَا یَفْتَقِرُ و در حجاب عظمت
یازده هزار سال و در حجاب [illegible] ده هزار سال و در حجاب سعادت نه هزار
سال و در حجاب رحمت هشت هزار سال و در حجاب کرامت هفت هزار سال
تسبیح و تحمید و تمجید پروردگار خود میکرد و در حجاب منزلت شش هزار سال بود و
میگفت سُبْحَانَ الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ و در حجاب هدایت پنج هزار سال بود و میگفت
سُبْحَانَ الَّذِی [illegible] الْعَظِیم و در حجاب رفعت چهار هزار سال بود و میگفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible] و چون [illegible] آدم را بیافرید [illegible] نور ما را در صلب [illegible]

ما در صلب او بودیم و نوح در کشتی [illegible] نشست ما در صلب [illegible]

که از آتش [illegible] ما در صلب [illegible] بودیم و خداوند تبارک و تعالی [illegible]

[illegible] تا حضرت عبد المطلب [illegible]

[illegible] صلب ابوطالب
[illegible] مشتق شد و چنانکه
[illegible] نام علی نیز از نام خود مشتق نمود
[illegible] و در کتاب مجالس المتقین
[illegible] در باب رسید کبیر ... که
[illegible] در این شب یک پرده از آن پرده ها
[illegible] جمال سید انبیا را نظاره نماید
[illegible] هزار پرده برداشت
[illegible] و ماه و ستاره [illegible] شد و فردای
[illegible] آن ناچیز
[illegible] الْمُؤْمِنِينَ بَخٍ بَخٍ
[illegible] منصب خلافت
[illegible] کاتم
[illegible] کسانیکه در دلهای ایشان شک و ریب بود
[illegible] با گرفت تا مرتبه که عم رسول الله عباس نیز
[illegible] زبده بنی آدم آمده و عرض کرد یا رسول الله مگر من و تو
از یک [illegible] نیستیم [illegible] پس چرا علی را بر پسران هاشم تفضیل دادی
[illegible] بجز در راه [illegible] و جاده صواب را گذاشته
[illegible] نهاده اما من و تو از صلب یک آدم نیستیم ولکن در حق علی [illegible] فضل
[illegible] امامت و ولایت علی [illegible] باختیار
[illegible] عالم را بر جاهل فضل نبوده موسی چهل روزه دست

[illegible]

کرده همه ملقب بزهرا شد ای محمد پس [illegible] دوست [illegible] [illegible] است و
بغض وی کفر است و نفاق چون تمامی این کلمات بشنید از سبب [illegible]
از حضرت رسول شد عرض کرد که تسلیم کردم [illegible] فرموده [illegible]
از نور راضی شد و فرشتگان از تو خوشنود گردیدند و احادیث در خلقت نور آنحضرت
بسیار است و آنکه نور آنحضرت علت وجود جمیع موجودات است و از [illegible]
کلام [illegible] و جمیع شعاع انوار پرتوی است از نور محمدیه است چنانکه [illegible]
بکتب دیگران [illegible]

مقال ثانی در ذکر سبب [illegible] حضرت
رسول الله آمنه خاتون بنت وهب با آنحضرت [illegible] امر و لیست که یهودان از رهبانان

خود شنیده

[illegible]

[illegible] ندازقراین علاماتیکه رهبا[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] محمد است [illegible]

ایشان هشتاد نفر بودند با[illegible]

آن نور شمع شبستان جلالت را با[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد المطلب رسانید [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] فرمود

[illegible] شد تا که آن اختر [illegible]

شعر

[illegible]

چنانکه تازه شود برگ گل از باد شمال * مقال ثالث * در ذکر احوال حمل جناب
رسالتمآب و آثار و عجایب واقعه در زمان حمل آنسرور که در جبین با در مطهر خود بود مرویست
که از دلایل حمل حضرت رسول آن بود که همه حیوانات که در قریش بودند بسخن آمدند و
گفتند حامله شد آمنه بمحمد و او امین اهل زمان و امان اهل جهان خواهد بود و هیچ قبیله
از عرب نبود که بر حمل آنحضرت واقف نشدند و تختهای ملوک جبابره در آنوقت
سرنگون شد و از مشرق و مغرب از وحوش و طیور یکدیگر بشارت میدادند و حیوانات
دریا نیز براین سبیل شادی مینمودند و میگفت وقت آن در آمد که دنیا منور بوجود
حضرت ابی القاسم منور گردد و [illegible] تمام در شکم بود و دران مدت ازان حمل هیچ نوع
ضعفی [illegible] و در شعب ابیطالب آن اختر برج
نبوت [illegible] شد و نیز از علامات آنحضرت [illegible] که شبی که آمنه با نحضرت حامله شد
منادی [illegible] بشارت باد شما را که [illegible] خاتم
انبیا [illegible] زمینها و دریاها [illegible] مسرت
ثمر [illegible] ندکه بر ولادت شریف آنحضرت خرم
گردید و در شب ولادت آنحضرت هفتاد هزار قصر یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر
از مروارید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشت ها را زینت دادند
و ندا کردند که شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر محبوب تو متولد گردید پس بهشت خندید
و تا قیامت خندانست و از شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل منقولست که چون
یکماه از ابتدای حمل حضرت رسول گذشت کوهها و درختها و آسمانها و زمینها یکدیگر
را بشارت دادند برای حمل سید پیغمبران پس عبد المطلب با عبد الله روانه مدینه
شدند و پانزده روز گذشت عبد الله برحمت ایزدی واصل شد و سقف خانه
شکافته شد و هاتفی آواز داد که مرد آنکه در صلب او بود خاتم پیغمبران و کیست که

[illegible] مقال [illegible]

[illegible]

[illegible] برگشت [illegible] برگشتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باز و درختها و [illegible]

[illegible] که سه ماه گذشته [illegible]

[illegible] از شمشیر او [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible] مقال ختم و آمد [illegible]

[illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] متولد

[illegible] شریف او در ذریت [illegible] است [illegible]

[illegible] و یاد بگیرد [illegible] اثنا بیدار شدم دیدم که در بالین من [illegible]

[illegible] این تعویذ نوشته که اعیذ بالواحد من شر کل حاسد

وکل خلق [illegible] یاخذ بالمراصد فی طرق الموارد من قائم او قاعد

آن باشد که بادی نوری بیرون آید که قصور شهر بصره و شام در [illegible]

شده از جهت [illegible] و شرف و یمن و برکت آنحضرت [illegible] آنست [illegible]

[illegible] اصحاب فیل را هلاک کرد که ایشان قصد خانه کعبه داشتند

[illegible]

و دیگر [illegible]

[illegible]

نازل شد [illegible]

تیز گفته اند [illegible]

و بعد از طوفان [illegible]

پانصد و سی سال [illegible]

و پس و شش و از ابراهیم تا موسی [illegible] صد سال و از موسی [illegible] پانصد سال
و از داود تا عیسی هزار و صد سال و از عیسی تا بعثت محمد ششصد و بیست سال
پس ابتدا از خلقت آدم تا زمان بعثت خاتم الانبیا باین قول هشت هزار و نهصد
سالست روایتست از آمنه خاتون که چون وضع حمل فرزندم محمد نزدیک شد م آواز
و خروشی ن شنیدم که از جنس آدمیان نبود و علم سفیدی دیدم زیاقوت در
میان آسمان و زمین و نوری از سر علم تا بآسمان تتق بسته بود و مرغانی چند گرد

[illegible] شنیدند [illegible]
[illegible] شیرین [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] است
[illegible]
[illegible] دوستی [illegible]
[illegible] شید [illegible]
[illegible] افزودند [illegible]
[illegible] دیگران [illegible]
[illegible] که در وقت [illegible] آواز با هیبت و با عظمت شنیدم ترسان
[illegible] شد
[illegible] ایشان
[illegible] آواز [illegible]
[illegible] خوانی [illegible]
[illegible] جماعتی مردان دیدم که در هوا ایستاده بودند و در دستهای
[illegible] بود و عرق از آن میچکید و از آن بوی مشک میدمید و
[illegible] بود گفتم چه بودی که آن حاضر بودی و تماشای این فقرات
[illegible] قطعه دیدم و جمعی مرغان را دیدم که آمدند و منقارهای
[illegible] آن با قوت بود و در زمان وضع حمل تکیه بر آن [illegible]
[illegible] آواز [illegible] شنیدم [illegible] و چون آن گوهر یکدانه
[illegible] به آسمان برداشته [illegible]

نیازمندی با فرشت و با فراخت آسمان [illegible] شده همه
جهانرا روشن ساخت بسبب آن نور قصرهای شام دیدم پس کسی فرود آمدند
و در دست یکی ابریقی سیمین بود و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و در دست
دیگری [illegible] از [illegible] و [illegible] آنرا بازکردند و [illegible]
بیرون آوردند و محمد را بشستند و آن مهر را در میان دو کتف او نهادند و او را در حریر
پیچیدند و مشک از فرق او بست و گفتند بستان پسرت را که بهترین و بهترین
عالمیانست و عزیزترین اهل جهان و در روایت دیگر بر پارهٔ سفیدی دیدم که
فرود آمد و او را برداشت و خشیتی بر من غالب شد تا رسید که او را بر جمیع
انبیا بازار [illegible]
و برد [illegible] گنبد و مشرق و مغرب [illegible]
و [illegible]
و [illegible] دست وی نهاد و [illegible]
این محمد است [illegible]
[illegible] و خلق [illegible]
و لسان اسمعیل و بشارت یعقوب و جمال یوسف و صوت داود و زهد یحیی و کرم
و حلم موسی [illegible] و خلق جمیع پیغمبران [illegible] و بزبید و شخصی بگفت محمد مجموع دنیا را
بقبض آورده [illegible] ماند [illegible] مطیع و منقاد وی گردند و او اعلم و اشجع و اتقی
پیغمبران است و [illegible] در دست [illegible] و شخصی دیگر دیدم که دهان در
دهان وی نهاده و او را چیزی میداد چون مرغ که بچهٔ خود را دانه دهد و او طلب
زیادتی میکرد و روغن بر سر وی میمالید و موی او را شانه میکرد و سرمه در چشم وی
کشید و از من غایب شد و من متحیر بودم و یکی از قوم خود میجستم و نمی یافتم و گریه

[illegible] مرتبه [illegible] نباتات چندست و معجزات ذکر یافت
[illegible] شده و مؤلف بهجة قصدا کما هو حقه بیان قصص را شرح نکرده چه که
[illegible] ذکر نوشته اند [illegible] تنها شخص [illegible] اورا که معرفت در حق این
[illegible] مرتبه [illegible] بیاید و اما فقرا [illegible] عبد المطلب [illegible] دید ذکر
[illegible] تولد آنحضرت بخانه آمد و بجویاست حضرت رسول
[illegible] تو از کجاست تا او را زیارت کنم گفت در اندرون
[illegible] تا سه روز هیچ آفریده نباید نمود عبد المطلب گفت
[illegible] بدرون خانه رفت شخصی گفت با عبد المطلب آدمی را بدیدن محمد
[illegible] زیارت [illegible] عبد المطلب بیرون رفت تا خبر بقوم
[illegible] از عباس رضی الله عنه روایت کنند که حضرت
[illegible] عبد المطلب از وقایع آن [illegible] قد
[illegible] این فرزند ایشان [illegible] ثابت
[illegible] برافروخته
[illegible] حاضر [illegible] احمد امشب
[illegible] خاتم انبیا است و او امشب بوجود آمده است [illegible]
[illegible] حضرت رسالت مبعوث به پیغمبری گشت و یهودی
[illegible] زاهد [illegible] بود او را ابو قبیس میگفتند ازو پرسیدند که
[illegible] گفت بلی و من منتظر ظهور اویم تا ایمان آرم چون حضرت
[illegible] را اظهار ساخت و هجرت بمدینه کرد ابو قبیس آمد بخدمت آنحضرت
[illegible] چون حضرت رسول بوجود آمد عبد المطلب شتر ازا ذبح کرد و خلق
[illegible] نام او چیست گفت محمد گفتند نامی غریبست [illegible]

تو این نام نوشته اند که [illegible] دست [illegible] و بجز
معنی آنست که مردمان متواتر او را می گویند بتفسیر [illegible]
که من حضرت رسول بر دو در سال فیل بود آمد چون آنحضرت بوجود آمد ایوان
کسری بلرزید و شکست و چهارده کنگره او افتاد و آتشکده فارس فرونشست که
هزار سال بود خاموش نشده بود و دریاچه ساوه در روی زمین فرو رفت و خشک شد
که کافران او را میپرستیدند و بدانستند که [illegible] شد دست نزد [illegible] و
وادی سماوه که سالها بود آب در آن ندیده بود و آب در آن جاری شد و نور
دران شب از حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد رفت تا بمشرق رسید
و تخت هر پادشاهی [illegible] سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند
و [illegible] گنگ [illegible]
و [illegible]
در [illegible]
و بر [illegible] کوه [illegible] لا اله الا الله [illegible]
جمیع کوهها [illegible] کرامت محمد [illegible] بشارت
ولادت باسعادت آنحضرت داد و ابلیس هفتاد مرتبه [illegible] گردید [illegible] وقت
آنحضرت مرگ [illegible] بیرون رفت و حوض کوثر بهشت باضطراب در آمد و هفتاد هزار
قصر از یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و شیاطین از حضرت
عیسی از سه آسمان ممنوع شد و بولادت حضرت رسالت مآب بزنجیرها بستند و از
سیر هفت آسمان ممنوع شد و چهل روز او را در قعره محبوس کردند و بتها همه سرنگون شدند
حتی بتهائیکه بر کعبه گذاشته بودند و چون شام شد ندا از آسمان رسید که جاء
الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و شاذان رحمة الله علیه [illegible]

اودو

[illegible] عشق داشت [illegible] حبیب خدا الطیبه و گفت [illegible]
[illegible] درست [illegible] باشد نیست [illegible]
[illegible] مناسب است [illegible] اولیا از انما [illegible] الیه [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] که در
[illegible] گشت [illegible] ناگاه [illegible] وفات نمود و در [illegible]
[illegible] رحمت ایزدی پیوست [illegible] ابو [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از عمر شریف آنحضرت گذشت
رحمت [illegible] از [illegible] در سه روز [illegible]
[illegible] المطلب [illegible] کمالات
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و
[illegible] و [illegible] نبی
[illegible] و بشیر و نذیر و احمد و محمد [illegible] و مصطفی
[illegible] زمین [illegible] و منیر و
[illegible] بعضی از علما ادر چهار صد نام از قران مجید بیرون آورده اند
[illegible] فرمود یا محمد ترا دوست میدارم حضرت عرض کرد بار
[illegible] خواهیم که ترا شناسیم عاجز آئیم فرمان آمد ای محمد هر که ترا دوست
[illegible] ترا دوست دارد اگر به بزرگی آسمان و زمین گناه او باشد
[illegible] اگر کسی ترا دشمن دارد برابر آسمان و زمین طاعت داشته باشد
[illegible] ترا باشد و اگر [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] که تو [illegible] چندین کرامت هست

پس سید عالمیان ازین شرافت شاد شد و شادی بزیادی را پیوسته بگفت و فرمود
که چون در قیامت شود حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کند هر کسی که نام او محمد است
برخیزد و بحساب به بهشت رود بجهة شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و از حضرت
امام علی ابن موسی الرضا روایت است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون فرزند
را نام محمد نهید او را تعظیم و تکریم کنید و چون بس در آید او را جا دهید و روی بروی ترش
نکنید و در مجلس شوری ننشینید مگر محمد نامی باشد چرا که در آن مشورت خیر باشد و در خانه
هیچ سفره و خوانی کسی ننشیند مگر نام احمد یا محمد یا محمود باشد که باعث برکت آن خانه
باشد و حضرت رسول فرمود که هر کرا حق تعالی چهار پسر کرامت فرماید و از آنها یکی نام
من ننهاده باشد بر من جفا کرده و از آن حضرت منقولست که در هیچ خانه درویشی داخل نشود
که [illegible] در آنخانه باشد محمد احمد [illegible] علی حسن حسین جعفر طالب و
عبد [illegible] است و از عجیب حکایات غریبه
[illegible] روایت [illegible] شراف نصاری نجران بخدمت حضرت
رسول [illegible] یکی عاقب که میر و صاحب رای ایشان
بود و دیگر [illegible] که [illegible] و سیم ابو حارثه بود که عالم و پیشوای
ایشان بود و پادشاهان روم برای او کلیساها ساخته و هدایا و تحفه با برای او میفرستادند
بسبب وفور علم او و چون ایشان متوجه خدمت پیغمبر شدند ابو حارثه بر استری سوار بود و
کرز بن علقمه بر اسب و او را روی بپهلوی وی میراند ناگاه استر ابو حارثه بسر در آمد کرز
نا سزای چند بحضرت رسول گفت ابو حارثه گفت بر تو باد آنچه گفتی کرز گفت چرا ای برادر
ابو حارثه گفت بخدا سوگند که این همان پیغمبریست که انتظار او میکشیم کرز گفت پس چرا
متابعت او نمیکنید گفت مگر نمی بینی که خلیفه نصاری بما چه عزت میدهند و دولت میبخشند
و بزرگ شمارند اگر سر اطاعت در پیش آن برزمین نهادیم [illegible] نصاری آنچه داده‌اند

آن

[illegible] مباهلت [illegible] چون [illegible] شنیدند [illegible]
[illegible] شوم [illegible] و چون حضرت رسالت پناه سید شرف
[illegible] چون [illegible] گان نزد آنحضرت آمدند از و بسیار [illegible]
[illegible] ایشان گفتند در باب عیسی پیغمبر ما [illegible] حضرت
[illegible] گفت [illegible] گردید که فرزند [illegible] شود [illegible]
[illegible] ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون و چون با ایشان خصومت کردند حقتعالی فرمود که فمن
حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین [illegible] این آیه شریفه استدلال کرده اند [illegible] علی بن
ابی طالب [illegible] افضل است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] باشد
[illegible] پس [illegible] مراد [illegible]
شد [illegible] منحصر است [illegible] که مراد از علی علیه السلام است و چون نفس
[illegible] پیغمبر [illegible] از همه افضل است پس کسیکه نفس پیغمبر شد او نیز از همه
[illegible] پیغمبر باشد پس علی در جمیع کمالات با پیغمبر مساویست
[illegible] افضلیت پیغمبر است از همه پیغمبران پس علی بن ابیطالب
[illegible] پیغمبران [illegible] از همه [illegible] مرسل [illegible] دلیل افضلیت
[illegible]
[illegible] ان [illegible]

لما خلقتك وقوله انی کنت نبیا وآدم بین الماء والطین مقال خامس

در ذکر اسامی باواجداد آنحضرت است از آدم تا عبدالله بسند معتبر از حضرت امیر

المؤمنین منقولست که فرمود والله عبادت نکرد پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه جدم

هاشم و نه عبد مناف بت را بلکه همه نماز میکردند بر رو بکعبه بر دین ابراهیم و متمسک بودند بحنیفیّه

بودند و بدانکه اسم شریف احمد و محمد پیغمبر نسبت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب

بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک

بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد

بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارخ بن

ناخور بن سروغ بن رعو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک

بن متوشلخ بن اخنوخ بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام

[illegible] نسبت که اسم عبدالمطلب شیبه

[illegible] و اسم قصی زید بود و او را مجمع میگفتند

[illegible] مجمع گردید [illegible]

[illegible] اسمعیل است و مادر آنحضرت آمنه

[illegible] و در خبر معتبر از حضرت [illegible]

از آدم پانصد سال جدا شد و شیث را بهبة الله میگفتند [illegible] چون

شیث بوجود آمد حقتعالی در میان او و ابلیس حجابی ساخت که نظر او با شیث

راه نبود و سبب نور محمدی که از چهره او ساطع بود چنانچه حقتعالی پیمان گرفت از آدم

که آن نور پاک را بودیعه بموضع پاک بنهد آدم هم از شیث عهد و پیمان گرفت و با ...

شاه گرفت و کذلک از هر صلب بصلبی این عهد را با مر حقتعالی تازه مینمودند تا بعبد

المطلب رسید قرار گرفت و از صلب او بعالم وجود آمد مقال سادس در ذکر ...

بران شرف

[illegible] تراست [illegible] بعض [illegible]

[illegible] آن بوده

[illegible]

[illegible]

رسالت پناه را در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند

و از امیر المؤمنین [illegible] از جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

محاسن شریف آن بزرگوار برداشته در خانه خود گذاشته بود [illegible] صدای

[illegible] الحان [illegible] شنیده [illegible] پیدا [illegible]

عرض نمود در خواب فرمودند که ملائکه هفت آسمان در جائیکه موی

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ت میکردند در گرفتن آن آب بمرتبه که نزدیک بود که یکدیگر [illegible]

دهان یا آب بینی می انداخت بدستهای خود آنرا میربودند و

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] چشم آنحضرت آنچه از عقب سر میدید چنانچه [illegible]

میدیدند و تا معینه دگر [illegible] آنحضرت [illegible] خواب می شنید چنانکه در بیداری [illegible]

[illegible]

ظاهر و در حجره او سوزن گم کرده آنحضرت تبسم فرمودند [illegible]
دندان [illegible] آن سوزن ظاهر گردید [illegible]
[illegible] شد از نور روی آنحضرت آن سوزن را یافت و اما معجزه [illegible]
وقت با نباتات و حیوانات و اجماد [illegible]
[illegible]
افگند برکت می‌یافت و چاه آب [illegible]
[illegible] مبارکش [illegible] چنانکه بیش از نزول [illegible]
[illegible] از آن علامت وحی آشکار [illegible] و نیز یکی آنکه
[illegible] معجزه سینه مبارک آنحضرت آنکه [illegible]
[illegible] ابن مسعود و سایر [illegible]
[illegible] تعجب شدند آنحضرت قمیص [illegible]
[illegible] و آن جمیع شیر از
[illegible] مبارکش آنکه فرزند [illegible]
[illegible] معجزه کتف مبارکش اینکه نقش مهر نبوت
بر دو بران لا اله الا الله محمد رسول الله ظاهر بود و در بعضی اخبار آمده که چون مهر
نبوت را میکشود نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد و اما معجزه انگشتان مبارکش یکی آنکه
شق القمر کردند که آن معجزه متواتره است و جای انکار در آن نیست و یکی آنکه کف دست
مبارک را که بلند میکرد مانند شمع ساطع بود و یکی آنکه آب زلال از میان انگشتان آنحضرت
در سفر غزوه تبوک بیرون آمد که سی هزار سوار بر اسپ و استر و شتر و اسبها و مرکوبها
هر یک سیراب شدند و اما معجزه ناخن آنحضرت از خدیجه روایت شده که روزی
سید انبیا تقلیم اظفار میکرد من قلامه او را برداشتم و در طاقچه خانه گذاشتم و [illegible]

[illegible] چنانچه قدم [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بوی خوش میدید [illegible] آمدی شک

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] میکردند هیچ مشامه [illegible]

[illegible] نقل شده که جناب ختمی مآب حضرت رسالت

[illegible] بردم و بشیشم

[illegible] بوی دوم بهتر از عطر عنبر میگ [illegible]

[illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] معجزه قد

[illegible] زیبایش

[illegible] بالای سر پرواز نمیکرد و امثال مگس و پشه بغیر

[illegible] و هرگز محتلم نشده و خواب شیطانی ندیده و در زادن

[illegible] بطهارت اطفال و با بوی بهتر از مشک بوجود

[illegible] ساخت و اما معجزهٔ شق القمر که ماه را بدو نیم کرد نیمی بر پشت کعبه

[illegible] بکوه ابوقبیس و اما معجزهٔ پاهای مبارک آنحضرت آنکه جابر را در میان خانه‌اش

[illegible] آب [illegible] روزی در خدمت سید کائنات شکوه از کثرت تلخی

[illegible] آنحضرت [illegible] و پاهای مبارک [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت آنست که [illegible]
باین [illegible] و او خواهی [illegible]
[illegible]
ولا یامن [illegible] فلا ینقص [illegible]
فیصل با عنایة خاتمة [illegible] خواهد [illegible] انتهی
و دیگر آنکه [illegible] سایه نداشت یعنی عکس حقیقی و بدنی نمی انداخت
و [illegible] حضرت سید کاینات که [illegible] بسیار و بیشمار است لکن [illegible]
[illegible] اجمعین [illegible] شود تا دیدهای قلوب مومنین [illegible]
[illegible] ایمان کامل [illegible]
النبی [illegible]
الا معجز اول [illegible] ابو جهل لعین [illegible] بحرم [illegible] شد و دید که
حضرت سید المرسلین جبین مبین بر زمین نهاده خواست که از نیتی با [illegible]
رساند سنگی برداشت که بر سر آن سرور اندازد آن سنگ بر کف آن لعین پلید چسپید
خواست که جدا کند ممکن نشد چاره نیافت بجز اینکه از روی عجز استعانت بآن کان
و معدن حیا جوید و علاج آن قضیه را از خود نماید [illegible] بخدمت حضرت [illegible]
خاصی متناکر چون آن گوهر شریف بصفت انک لعلی خلق عظیم موصوف
اشاره بآن سنگ کف آن ملعون خود از دستش جدا شد و این معجزه نهایت [illegible]
گشته و بروایت دیگر خاتم انبیا سلام نماز داده روی بآسمان کرده خواست [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] مرتب [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] خزائن [illegible]
[illegible] گفتن [illegible]
[illegible] بدست پیغمبر آیه شریفه نازل شد
[illegible] بیند و در رسانگان فرمان میرسد
[illegible] ایشان فرمودند که خود را بپاسی آنحضرت
[illegible] گفتند که مرا با تو جبرئیل با مرکب جلیس
[illegible] زمان که جبرئیل
[illegible] میرساند معجزه [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] بود که [illegible] شود
[illegible] رب الارباب
[illegible] شد که
[illegible] داشتند و ما نیز آب خوردیم معجزه سیم ثبت
[illegible] تفسیر آیه ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة
او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق
فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله چون این آیه را آنحضرت
[illegible] از بدنها و قلبهای ما نرم تر است این
[illegible] تصدیق تو کنند ما دانیم که تو حقی و برگزیده خالق عالمی
[illegible] قوم ضلالت پس حضرت با آن طایفه [illegible]

[illegible] چون [illegible] کوه [illegible] پیش [illegible]
شده [illegible]
[illegible] آب [illegible] شده [illegible]
[illegible] نبوت [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] گواهی [illegible]
[illegible] ایشان از سنگ [illegible] است و از فلان [illegible] یهودان گفتند که
محمد [illegible] کرده و اصحاب خود را در پس کوه پنهان گذاشته که این سخنان میگویند اگر
بر دعوی خود صادق باشد [illegible] کوه را [illegible] خود خوانی و امر نمائی که کوه
بدو نصف شود و نصفش بالا آید و بالائی بپائین رود و بجای دیگر قرار گیرد پس
آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] کوه [illegible] تا به نزدیک یکی از یهودان که سخنان
از دیگران [illegible] فرمود که [illegible] گوش بدار تا شهادت آن سنگ
را بشنوی [illegible] آن یهودی [illegible] گوش فرا داد و بطریقه که شهادت داده
در حق رسول [illegible] آن خواجه کائنات متوجه بآن کوه شده
فرمودند ای کوه [illegible] محمد [illegible] از [illegible] خود برکنده شو و باذن
الله تعالی بجانب من آی کوه از جا حرکت کرده بسمت حضرت آمده [illegible] عرض
کرد که یا رسول الله من مطیعم بهر چه فرمائی آن برگزیده خالق اکبر و بهتر و مهتر از هر پیغمبر
فرمودند که امر میکنم باینکه دو نصف شوی نصف اسفل را باعلا اندازی و نصف اعلا را
باسفل پس آن کوه در پیش آن گروه بفرموده آن پیغمبر با فر و شکوه با امتثال امر او آن
عمل را بفعل در آورده و بزبان فصیح صدا در داد که ای معشر یهودان این معجزه غیر
معجزات حضرت موسی کلیم است که شما ایمان باو آورده‌اید و از کسی چنین معجزه نیاید
الا خاتم انبیا دیگر تا بکجا میکشایند ای برادر بنی اسرائیل را شخصی از آن قوم گفت

[illegible] ظهور آمد و [illegible]

[illegible]

الحال بخاتم انبیا ایمان می آورد ید گفتند [illegible]

[illegible]

و بعد بزبان آمد و گفت یا ابا [illegible] خدا تعالی مرا [illegible]

[illegible] گفت یا [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] مخالفت شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] خوشحال شد [illegible]

[illegible] ایشان متحقق شد [illegible]

[illegible]

دیدند که اباذر بنماز مشغول باشد چون بیرون آمدند دیدند که اباذر بنماز ایستاده و
شیر که پاسبانی گوسفندان او را میکند و اگر گوسفندی از گله بیرون رفتی شیر آنرا
بمیان رمه آوردی چون اباذر از نماز فارغ شد شیر آن جماعت را آواز داد ای [illegible]
کسی که پیروی محمد و آل محمد کرد این کرامات را یابد و از تابعان ایشان [illegible]
مطالبات عجیب نیست **معجزهٔ چهارم** در خبر است که اعرابی سوسماری صید کرده
و در آستین خود نهاده و آمد داخل مجلس سعادت شد و از حضرت رسالت صلعم از
آن بزرگوار پرسید که این کیست که اطراف او را از ادید و نامش چیست که او را به نبی
میخوانید گفتند که این خاتم النبیین است و برگزیده خداست بهیتاست گفت شنیده ام
بخدای لات و عزی [illegible] با هیچکس از اهل زمین اینقدر [illegible]
ندارم که با او دارم بلات و عزی [illegible] ملامت و عیب مردمان نمی اندیشیدم
هر آینه [illegible] سیاه دست [illegible]
رحمة للعالمین [illegible] اعرابی [illegible]
این کلمات [illegible]
و از سعدا منسوب گردی اعرابی سوسمار را از آستین بیرون آورد و گفت این [illegible]
مرا سودی نبخشد مگر اینکه این سوسمار بزبان آید و بتو ایمان آورد حضرت رسول
الهی با آن سوسمار بلسان عربی خطاب کرد یا ضب که ابتدای در پرستش خالق آنستو
قفل خاموشی از زبان برداشته و توجه بسمت حضرت گماشته چنانکه حضار مجلس شنیدند
و مکالمات او را دیدند و عرض کرد لبیك و سعدیك یا زین اهل القیمة [illegible]
میکنم کسی را که صانع کل مصنوعست و حاکم کل محکوم و اوست [illegible]
کل ملوک و عبادت او بر هر شی فرض آمده است پس حضرت فرمود که [illegible]
چه گوئی عرض کرد انت رسول رب العالمین و خاتم النبیین و سید [illegible]

بجان

[illegible] شتاب [illegible] تکذیب [illegible]
[illegible] برکسانیکه تکذیب ترا پیش [illegible]
[illegible] شد [illegible] و نمود از صدق [illegible] حضرت
[illegible] و عرض کرد [illegible] عداوت [illegible] بجت پیوسته
[illegible] ترا بمن [illegible] ایمان آورده [illegible]
[illegible] زمین گردید و بسوی قبیله خود برگردید و بدانکه اعرابی
[illegible] ازین قصه عجیب ایشانرا خبرداد قریب [illegible]
[illegible] نزد [illegible] سعادت رسیدند معجزه
[illegible] فرمود [illegible] صلی الله علیه و اله در یکی
[illegible] قامت عمق داشت [illegible] عرض
[illegible] حضرت
[illegible] آنحضرت
[illegible] حضرت
[illegible] زنی قد [illegible]
[illegible] شد و از رود خانه بگذشت و از و تمام اصحاب سواره
[illegible] هیچ شتری تر نشد و با فتح و فیروزی ازان غزوه باز
[illegible] از امیر المؤمنین روایت شده که طعن نیزه بیکچشم عبد الله بن انس
[illegible] شد چنانکه نابینا شد بخدمت سید کاینات شکوه نمود حضرت دست
[illegible] کشید از اول دیده او بهتر و بیناتر شد بحیثیتی که از چشم دیگرش
[illegible] معجزه ششم معویه بن عمار روایت کند از حضرت صادق علیه السلام
[illegible] مبارک امیر المؤمنین علیه السلام جراحت بسیاری وارد

آمد چون بخدمت حضرت رسالت پناه رسید دست مبارک را بجز جهتهای بدن شریف وکشید از برکت دست سید انبیا و بدن سید اوصیا از جر حتها امین شد و از اول بهتر و نیز از امیر المؤمنین مرویست که مردی از جهنیه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله مشرف شد و از علت مرض جذام که مبتلا بود شکوه بسیار کرد سید المرسلین آب دهن مبارک بر بدن او انداخت و فرمودند که روغن بمال بر تن خود چون چنان کرد حضرت رب العزت از برکت آب دهن حبیب خود مرض او را برطرف نمود که هیچ اثری باقی نماند و از اول بدنش بهتر نمود معجزه هشتم از عبد الله بن بریده و او از پدرش روایت کند که گفت رسول خدا پای پر زخم عمرو بن معاذ را [illegible] مبارک [illegible] نمود که از اول بهتر و براه رفتن تیز رو تر شد و نیز از [illegible] روایت شده که [illegible] مردی بود خوش طینت و پاکیزه سیرت [illegible] که [illegible] تا سه چشمش بیرون آمد او را برده بخدمت [illegible] آمد [illegible] رفته در بجای خود نهاد و آب دهن مبارک [illegible] چنانکه هیچ اثری از او ظاهر نبود و نورش زیاد [illegible] معجزه نهم [illegible] بن عبد الله انصاری روایت کرده که حضرت خاتم النبیین چون خطبه انشا فرمودی تکیه بر ستون مسجد که از چوب خرما بود دادی بعد از چندگاه امر فرمود که منبری سه پایه ساختند وقتیکه بر بالای آن منبر رفت ستون بناله در آمد چنانکه اهل مسجد تمام شنیدند پس حضرت آمد و دست مبارک او را مسح نمود و نوازش کرد تا از ناله ساکت شد و [illegible] که اگر آن دست مرحمت را باو نکشیدی تا قیامت از او [illegible] و [illegible] معجزه دهم از فاطمه بنت اسد مرویست که گفت در صحن خانه ما [illegible] بود که [illegible] بود پس روزی حضرت رسول [illegible] آن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] معجزه [illegible] رسالت پناهی فی الفور
[illegible] خوش شد و رطب از آن بهم رسید و من همه روزه از آن درخت رطب
[illegible] تشریف فرما شدند بخدمت ایشان میآوردم حضرت
[illegible] افضل بنی هاشم قسمت مینمود تا روزی آن درخت بمره
[illegible] آن [illegible] خواستم که امروز درخت
[illegible] دیدم که آن خرما [illegible] از نور چشمان انبیا
[illegible] آن درخت خرما و زبان گهربار
[illegible] آن تخم شد بحدیکه
[illegible] ست کرد
[illegible] از روی تضرع و نیاز او [illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه از [illegible]
[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] بودند [illegible] ن به
[illegible] از آن کوه آب [illegible] و هر دو بر دامان
[illegible] از حرکت کوه و قطرات آب برده و بحیرت
[illegible] سوال پیغمبر نمودند حضرت فرمود که این کوه گریه میکند اصحاب تعجب
[illegible] سوال از گریه آنکوه نمودند آن خلاصه موجودات واشرف
[illegible] فرمود که اگر بخواهید و دوست دارید از کوه خودش سوال کنم گفتند بلی
یا رسول الله حضرت توجه بآن کوه کرده وسبب گریه خود را پرسیده بقدرت کامله الهی
[illegible] بگفتگو در آمد چنانکه همه اصحاب شنیدند وعرض کرد السلام علیک
[illegible] عیسی ابن مریم عبورش باینجا شد واین آیه را تلاوت نمود

اتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة من [illegible]
بعد از جواب سلام فرمودند که آن سنگ کبریت خوشبو بود راوی گوید فی الفور [illegible]
قطرات آب بیفتاد و خشک شد و دیگر کسی آنحالت را ندید معجزه دوازدهم
جابر بن عبد الله انصاری گوید که در روز خندق دیدم که مردمان بحفر خندق مشغول بودند
و بکلی از گرسنگی ناتوان شده و پیغمبر خدا نیز مشغول بحفر خندق بود و شکمش از گرسنگی به پشتش
چسپیده بخانه آمدم و کیفیت را با زوجه خود نقل کردم زن گفت که گوسفندی در خانه ما
هست و پاره ذرّه گوسفند را ذبح کردم و زوجه را گفتم که آن ذرّه را نان نما و نصف
گوسفند را بریان و نصفی مرق نما من بخدمت حضرت روم و او را بخوانم که طعامی مهیا ست
تا که تشریف بیاورند [illegible] از خانه بیرون رفت و بخدمت حضرت آمده بعرض
او رسانید [illegible] و گفت هر که خواهی با خود بیاور [illegible] حضرت جمیع صحابه را ندا داد که
جابر [illegible] نموده [illegible] چون این مطلب را مشاهده نمود
ترسان [illegible] پیش از [illegible] بخانه آمد و گفت ای زن عجب فضیحتی
مرا بسر آمد [illegible] صحابه را دعوت نمود بخانه ما باین قلیل
طعام که فراهم [illegible] اندی یا حضرت جابر گفت که حضرت
ایشانرا خواند زن گفت پس ترا باکی نباشد او خودش از تو بهتر و تواناتر است القصه
حضرت با اصحاب بخانه جابر نزول اجلال فرمود و امر نمود که سفره خوان نعمت گسترانید
بعد با فرمود که ظروف حاضر کنند و گفتند [illegible] که مقدار طعام تو چند است جابر بعرض
حضرت رسانید و اظهار خجالت نمود پس حضرت فرمود که یک جامه بر روی ظرف مرق
پخته و بر روی تنور بپوشید از واز زیر آن کاسه ها را پر کنید و با نان در مجلس طعام حاضر
سازید جابر گوید من چنان کردم و هرچه برمیداشتم بحالت خود بود و کم نمیگردید تا سه
هزار کس که با حضرت آمده بودند سیر شدند و همسایها اطراف خانه را نیز [illegible]

ازان

ازان طعام فرستاد [illegible]

داشتم معجزه [illegible] آنحضرت [illegible] پیغمبر

بسفر شام همراه بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد که کتب دیده و دیانت ازیشان

[illegible] گفته

[illegible]

[illegible] منزل خود [illegible]

[illegible]

[illegible] را گفت که مقصود من اینست دا دوست [illegible]

[illegible] بقدم رسانیده و بفرستد گفت که این پیغمبر

آخر الزمان [illegible] از دلالت آن بزرگ

او بعد ازان قریش از آنحضرت حمایت برده و او را بتعظیم و تکریم میکردند چون [illegible]

[illegible] خبر داد [illegible] سبب [illegible]

ت خویلد تر دید آنحضرت رغبت نمود و او بزرگ زنان قریش بود و اکابر قریش همه

[illegible] آنحضرت [illegible] معجزه

چهاردهم آنکه در بعضی از سفرها مراجعت [illegible] همراه [illegible]

یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفو [illegible]

میشود در جوع بر آبهائیکه بجااها است متفرق [illegible]

[illegible]

دشمنان ما کنند که بر سر آبهای دیگر رویم دعائی بفرمائید که آب چاه ما زیاده شود
حضرت آمد بر سر چاه و آب دهان مبارک در چاه انداخت بحدی آب زیاده شد
که عمق آنرا نمیدانستند چون این خبر بمسیلمه کذاب غافل از عذاب رسید آب دهان
در چاهی انداخت که آبش زیاده شود نخواست او آن چاه خشک شد و امثال این معجزه
از آنحضرت است اگرچه از حد و حصر تجاوز دارد در فضایل آن بزرگوار و لیکن باین مختصر
مذاکره میشود تا دیده ها روشن شود و از جمله فضایل آن یکی آنست که حقتعالی مقام
محمود را با و عطا نموده که آن مقام شفاعتست و یکی دیگر آنکه ابن بابویه خبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت [illegible] حقتعالی پیغمبر را صد و بیست مرتبه بمعراج خواند
و در هر مرتبه [illegible] در امر وصایت [illegible] امیرالمؤمنین ع و ائمه الطاهرین نمود
و دیگر [illegible] چهار [illegible] میشد هرگز [illegible] شد و از حضرت امیرالمؤمنین ع
علیه السلام [illegible] است که [illegible] آنحضرت نان گندم تناول نفرمود و از نان جو هرگز
سیر نشد مرتبه [illegible] تهی پا ازین دنیای فانی بدار باقی
گذاشت [illegible] بود چهار درهم و هیچ طلا و نقره از او
نماند با آنکه عالم را مسخر داشت و غنیمتهای کفار بدست او آمده بود و در خبر است
که روزی میبود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت میفرمود و شب سایل
میآمد و سوال میکرد و میفرمود و الله نزد آل محمد امشب یک صاع گندم و یک درهم و یک دینار
نیست و منقولست که بر الاغ بی پالان سوار میشد و نعلین خود را بدست خود پینه میکرد
و بر اطفال سلام میکرد و بر روی زمین با غلامان چیز تناول میفرمود و میگفت
که بروش بندگان می نشینم و چون ایشان طعام میخورم و کدام بنده از من سزاوارتر
است بتواضع و بندگی خدا و اگر غلامی و کنیزی آنحضرت را بکاری میخواندند اجابت
میفرمودند و عیادت بیماران فقرا و مشایعت جنازها میفرمودند و با همسایه معتبره

منقولست

[illegible]
[illegible] ومیفرماید اگر [illegible] آسمان بردو قرار
[illegible]
روزی نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون جبرئیل امین
[illegible] می نشست [illegible]
[illegible]
[illegible] مردان عالم برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] بمعراج رفتم از آسمان
[illegible]
میآمد و جاری بود یکی آب و یکی [illegible] یکی شیر [illegible] بر شاخ آن درخت نگاه
[illegible]
که بوصف نیاید و آنرا هزار هزار شاخ بزرگ [illegible] بر هر شاخی هزار [illegible]
هر یک از آن هزار فرشته چون از سدرة المنتهی گذشتم بجایی [illegible]
[illegible] حجاب گفت کیستی جبرئیل گفت منم
[illegible] خاتم انبیا محمد پس باعزاز و اکرام تکبیر گذاری
[illegible] قدم مبارک پیش نهاده و جبرئیل جناح طیران را
[illegible] بعرض همایون فرخ حضرت رسالت رسانید که
[illegible] پس فرشته حجاب ذمت مرا از آن
[illegible] و همچنین از جایی بجایی میرسانیدند و
[illegible] خدمت و عزت را بجا آورده تا از [illegible]
[illegible]

هر یک پانصد ساله [illegible] تا پیش آن [illegible]

مسافت [illegible] پس از [illegible] آخر آن رسانید چون بعالم

[illegible] جبرئیل [illegible] متعالی [illegible]

رسانید [illegible] مرتبه [illegible] حضرت رب العزت [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible]

نبوت [illegible] [illegible]

من سید [illegible] [illegible]

از اخبار [illegible] [illegible]

او زبان [illegible] کلمات [illegible] التحیات

لله والصلوات والطیبات الطاهرات [illegible] السلام علیک

ایها النبی [illegible] السلام علینا [illegible]

عباد الله الصالحین [illegible]

[illegible] الیه [illegible]

حضرت رب العزت [illegible]

خطاب [illegible] [illegible] والمؤمنون کل آمن [illegible]

وکتبه ورسله لا نفرق بین [illegible] من [illegible]

در قبول [illegible] هرچه [illegible] قالوا [illegible]

وغفرانک ربنا والیک المصیر [illegible] چون ایشان [illegible]

لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible] بعد از آن خطاب آمد که بخواه هرچه میخواهی عرض

کردم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا فرمود که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

راکلیم قرار دادی و با او بزبان قدرت سخن گفتی و ادریس را درجه رفعت و بلندی دادی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صدر تو کردم و امت ترا بهتر و برتر از سایر امم گردانیدم و [illegible]

[illegible] با آرزو [illegible] سر [illegible] پیش [illegible]
[illegible] چند [illegible] پیغمبر بعد و [illegible] گفتن آن هر [illegible] پس [illegible]
[illegible] علی مرا [illegible] و علی [illegible] علم مرا [illegible] قرار داد و علی را وصی مرحمت
[illegible] علی [illegible] اسمعیل مرا [illegible] زینت داد و علی را الهام
و در این شب که مرا بآسمانها خواندند و ملکوت را به من نمودند و جمیع مکان خاص از آسمانها گردانیدند
و حجاب از پیش من برداشتند تا عجایب آسمان و زمین دیدم و درهای آسمانها را
بگشادند و علی را در زمین قوت بصر دادند و حجاب از پیش او برداشتند تا آنچه من
در بالا می دیدم علی از زمین میدید و من علی را از عالم بالا نظر میکردم و علی از زمین بخود
نظر من [illegible] علی را به [illegible] تشریف کردم و سر افراز شد
[illegible] مقتبان و صالحان [illegible] سیوم سید سفید رویان
و [illegible] که چون مبتلا [illegible]
تو [illegible] او را وصی و وزیر و خلیفه تو قرار داد هم
پس تو [illegible] ان تو و او نیست او ترا می بیند و سخن
می شنود پس من [illegible] بشارت را با او رسانیدم و تهنیت گفتم و علی در
زمین بجانه خود جواب داد که یا رسول الله قبول امر الهی کردم و مطیع و فرمان
بردارم پس حضرت ایزدی [illegible] امر فرمود تا بر علی سلام دادند و علی جواب سلام
بایشان باز داد و دیدم فرشتگان را که بیکدیگر بشارت میدادند و مبارکباد و
تهنیت بوصایت و خلافت علی میکردند و بر هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم الا مرا
تهنیت گفتندی و مرا میگفتند یا محمد بحق حضرت رب العزت که ترا بحق بسوی
خلق [illegible] رسالت فرستاده چنان سروری و فرحی ما را رخ داده که تا بحال از خود ندیده ایم
درین امر به ابن عم تو علی ابن ابیطالب که خدا او را وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را

دیدم که هم

[illegible] شد و بخت [illegible] بر زمین دیده و شنیده رسیدم شمار چه
[illegible] دند که از ان عجیب [illegible] از ملک محمود تا نظر بجمال علی
[illegible] یا و باکمال [illegible] فضائل و یافته باشیم چون بزمین آمدم
[illegible] کیفیات با ابتهاج آنچه دیده بودم و گفت و شنود
[illegible] گفت غبار از محل سجد و شکرانه بر و بعد که علی
[illegible] شگفته پیش آمد و همه را [illegible] گفت از آنچه دیده و سیر
[illegible] زده ام و هرچه دیده ام و شنیده ام حضرت
[illegible] نموده **شعر** شفیع الوری خواجه بعث و نشر
[illegible] حشر ❊ کلیمی که چرخ [illegible] ❊ همه نور پاک تو
[illegible] بهشت [illegible] گذشت ❊ بتمکین [illegible] درگذشت
[illegible] و باز ماند

الهی بقرب محمد و آل ❊

[illegible] مؤلف [illegible]

در بیان احوال امام الاتقیا و سید الاوصیا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	علی و حیدر و ... و ...
کنیه شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو السبطین
لقب مطهر آن بزرگوار علیه السلام	مرتضی و امیر المؤمنین و فاروق اعظم
مکان ولادت آن بزرگوار روحی له الفدا	در کعبه معظمه می باشد
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	روز مبارک ... جمعه می باشد
شهر ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	سیزدهم ماه رجب المرجب میباشد
سنه ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	سنه سال سی ام از عام الفیل میباشد
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار	شاه پرویز و ... می باشد
اسم والده ماجده آن بزرگوار ع	فاطمه بنت اسد بن هاشم ...
نقش نگین آن بزرگوار علیه السلام	الملک لله الواحد القهار ...
عدد ازواج آن بزرگوار ع	سیزده زن بود
عدد اولاد آن بزرگوار ع	بیست و هشت فرزند داشتند
مدت عمر شریف آن سرور علیه السلام	شصت و سه سال بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز بیستوم دوشنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	بیست و یکم ماه مبارک رمضان
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	زمین نجف اشرف جنت قرین ...
سبب وفات آن امام همام علیه السلام	ضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنة
مکان قبر شریف مطهر آن بزرگوار ع	در نجف اشرف علی ساکنها الف تحیة
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	معاویه علیه الهاویه

نتوانستم دانستم که معظم است همه بدون مادر فاطمه بنت اسد [illegible] چهار روز [illegible]
ابو طالب طالب کل طالب علی بن ابیطالب را برروی سینه آورد [illegible] گفت [illegible]
داوند بر زنانیکه پیش از من بوده اند مریم مادر عیسی چون وقت حمل او رسید از بیت المقدس
بیرون کردند که اینخانه عبادتست نه جای ولادت و من چون وقت وضعم رسید [illegible]
که ای فاطمه بدرون خانه آی که این فرزند پاک در مکان پاکیزه بوجود آید تا اهل
عالم باین مثل خواهند زد چون بدرون خانه شدم شمامه از جنت بدستم دادند چون
از آن قوت یافتم و در چهار روز آب سلسبیل میآشامیدم و از میوه‌های بهشت میخوردم
و هاتفی آواز داد که ای فاطمه [illegible] که نام او را از نامهای خود مشتق گردانیده ام فاطمه
بنت اسد گفت [illegible] بزمین آمد کلمه شهادتین گفت و هاتف
آواز داد که ای فاطمه که این مولود محض لطف الهیست که بوجود آمده و حوریان بهشتی
حاضر شدند و [illegible] میگذاشتند و نیز فرمود که چون
بمنزل آمده [illegible] که من او را خبر دهم فرمود نام او
مشتق از اسم [illegible] و معجزهای دیگر که در ایام ولادت آنحضرت
واقع شد مثل خواندن آنحضرت صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و قرآن [illegible]
کتب انبیا سلام الله علیهم و بعضی از معجزاتیکه در آنزمان از آن ظهور یافت آنحضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که فاطمه بنت اسد گفته که من علی را در قنداق می بستم و
او را از هم پاره می نمود تا شش پارچه کردم بعضی از حریر و بعضی پوست [illegible] تمام را
هم درید و گفت ای مادر دستهای مرا مبند که میخواهم حرکت دهم انگشتان خود را از برای
خدا معجزه دوم قطب راوندی روایت کرده که ابو طالب رضی الله عنه در [illegible]
طفل به دایه فاطمه گفت دیدم علی را که تنها را سه می شکند پس ترسیدم که بزرگان قریش
بیابند و باو ضرری رسانند فاطمه بنت اسد گفت من عجب تر از آن [illegible]

بشکند

[illegible] ایشان بتها را نصب کرده بودند علی [illegible] اندرون
[illegible] گذاشت که من بحرمت بتها و هم نزدیک آنها شوم و [illegible]
[illegible] نزدیک شدن [illegible] و در مناقب ابن
[illegible] است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام سپر در جنگ
[illegible] سنگ از سر کوه بیکدست بر میداشت و میآورد
[illegible] که نمیتوانستند بربندد و آنحضرت دست کسی را
[illegible] نمیتوانست کشید و از جابر جعفی روایت شده که امیر المؤمنین
[illegible] دایه داشت [illegible] آنحضرت را شیر میداد روزی
[illegible] گذارد [illegible] بیرون
[illegible] افتاد [illegible] رسیده
[illegible] رسید و آن
[illegible] خود را که پای
[illegible] دیده و از
[illegible] تعجب [illegible] بنمود
[illegible] مبارک نام شیر [illegible] از علامه حلی
[illegible] روایت کرده از شخصی از اهل موصل که گفت
[illegible] گفتم [illegible] مرا
[illegible] و آن که پیغام مرا برسانی و بهیچکس اظهار
[illegible] گفت چون وارد مدینه شوی نزد قبر حضرت
[illegible] زمان
[illegible] گفت

و [illegible] حضرت را [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] آیا
[illegible] بسمان [illegible] که چو [illegible] [illegible] [illegible] که گفته [illegible]
[illegible] رسول [illegible] اگر [illegible] [illegible] مشرف شده [illegible]
و [illegible] رسول [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بمنزل خود آمدم چون شب [illegible] رسول خدا [illegible] [illegible]
شمشیری در دست داشت و مردی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بود رسول خدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفتم بلی مقداد
بن مسیلمه [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امیر المؤمنین شمشیر [illegible]
او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شمشیر [illegible] پارچه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در خواب یافته بودیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن پارچه [illegible]
را نمائیم چون مشخص کردیم از غسال او که تغسیل داده بود آن کفنش پارچه سفید [illegible]
آن نوع که میگوئی باو پیچیده دیدیم معجزه چهاردهم در کتاب مناقب ابن شهر آشوب
بطرق متعدده از خالد بن لبید روایت کرده که گفت [illegible] [illegible] [illegible]
علی ابن ابیطالب [illegible] از [illegible] [illegible] آمد [illegible] [illegible]
بچه [illegible] گفته بود گفتم [illegible] دیدم چشمهای حضرت از غضب سرخ شد و گفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زمین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منین از سفر تشریف آورده و از مزرعهٔ خود

[illegible] آن قید در گردن برداشته [illegible]

[illegible] سید او نیبا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زان منبل [illegible]

[illegible] معجزه ایست که خداوند

[illegible] داشته

[illegible] روایات چنین است

[illegible] بیاورد و نیز

[illegible] نقل کرده اند که علی ابن ابیطالب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کشف الیقین ... سید مرتضی روایت شده ... [illegible]

[illegible] ... آن سید ... [illegible]

... بیان ... [illegible] ... نیست آنحضرت [illegible]

در خانه بود برداشت و آمد بر در خانهٔ یهودی و در پیش او گذاشت و ... گرفت ...

[illegible] ریخته ... آمدن ... چون چندگاه ... راه آمد ... [illegible]

آنحضرت را یا امیر المؤمنین ... [illegible] ... تا بخدمت مشرف

شوم آنجناب نشستند تا ... [illegible] ... اعتقاد ... اینست که او

حبیب خدا ... [illegible] ... دست ... [illegible]

[illegible] ... از فقر و فاقه ... و تنگدستی ...

[illegible] ... یهودی ... قادر ... [illegible]

[illegible] ... آینهٔ قرون

[illegible] ... خواستم ... [illegible]

[illegible] ... شرف

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

دارم که امر معاش من ... شده اند و دست من ...

و طاغی از اطاعت هستند و شما خلیفهٔ رسول خدا ... باذن ...

منقاد تو هستند چنانکه مطیع پیغمبر بودند اکنون در این باب از برای من چاره نما تا

بدست آرم ... برو دست ... جناب رب الارباب و ...

از او بیاب گفتش ... [illegible]

از برایش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و برداشت و

[illegible]

[illegible] حضرت فرمود

[illegible] بخدا سوگند عنقریب است باز گردد و دست امید [illegible]

[illegible] بسوی عسکر [illegible] پس [illegible] نشست [illegible] گذشت

[illegible] چون [illegible] ملاقات کردم [illegible] پرسیدم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible] و با زبان [illegible] روایت از حضرت امیر المؤمنین

[illegible] آوردم چون نظر مبارک بر ایشان افتاد

[illegible] ابن عباس [illegible] عنقریب است که بیاید و بر شتران [illegible]

[illegible] متوجه آنجا شد [illegible] چون با آن موضع برگردی [illegible]

[illegible] بیان [illegible] آل الحق واهل بیته الذین [illegible]

[illegible]

[illegible]

چند وقدری ... [illegible] آنها بار کرده بخدمت ... [illegible]
فرمود ... [illegible] با من خبر میدهم ترا عرض کرد یا امیر المؤمنین دست ... [illegible]
مرا ... [illegible] کم کم ... [illegible] پس ... [illegible]
... چنین ... گویا با من ... [illegible] شنید پس عرض کرد که این بار ... [illegible]
... [illegible]
... دیگر پس متوسل شود ... [illegible]
... [illegible] ان شاء الله ... [illegible]
... [illegible] صادق علیه السلام ... روایت کرده چون ... [illegible]
المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خلقتان ... [illegible]
ترا از خاک آفرید پس از نطفه ... [illegible] رسانید ... [illegible]
که چون دست ظاهر شد این آیه شریفه بر دست شریف آنحضرت نوشته ... [illegible]
شیخ طوسی در کتاب خود ... روایت کرده که زیاد بن ... مشایخ و بزرگان اهل کوفه
در مسجد رحبه جمع کرد که ... با امیر المؤمنین علیه السلام بگویید و بیزاری از او بجویید شخصی ... [illegible]
میگوید که من در خواب رفتم خلقتی با هیولای غریب دیدم که گردن بلندی و لبهای برگشته ... [illegible]
مژه بسیاری داشت گفتم کیستی گفت مرا نقاد ذو الرقبه گویند میخواهم طاعونی بر صاحب
بیاورم که از دوستی ... نامش ... [illegible] سبب آنکه کاری میخواهد بکند که ... [illegible]
انداز ... [illegible] من خوفناک بیدار شدم و از وحشت خواب ... [illegible]

[illegible] چنین خوابی دیدم آیا شما نیز دیده اید یا نه دو نفر دیگر گفتند
[illegible] اندک [illegible]
[illegible] شغلی دارد چون [illegible]
[illegible] متفرق نشده بودیم صدا و شیون از خانه او برآمد معجزه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفته بیرون و میخواهی مرا بدو دینار فریب دهی و حالا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه [illegible] فرات بن ابراهیم از
[illegible] روایت کرده که جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول الله صلعم از آنکه آسمان چهارم [illegible]
[illegible] ایشان از جن و ابلیس اند حق تعالی بسوی
[illegible] شما [illegible] راضی شوید بشخصی از بنی آدم که در میان شما حکم کند گفتند
[illegible] علی ابن ابیطالب وصی محمد پس مرا امر فرمود که بشما خبر دهم و ملکی از
[illegible] بزمین فرستاده و دران و بالش و مخده گذارده تا که علی
[illegible] حضرت سید المرسلین امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسعود روایت کرده که پیغمبر فرمود [illegible] گفتم شوهر تو کجاست فرمود

جبرئیل او را با آسمان برد [illegible] در میان جمعی از [illegible]

شد از [illegible] رسید که [illegible]

[illegible] معجزه یازدهم [illegible]

[illegible] از پشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر

[illegible] در بهشت [illegible] داخل قلعه شد [illegible] دیگر را در سر [illegible]

[illegible] از بالای خندق عبور داده و داخل قلعه نمود [illegible]

[illegible] و دشمن و هم آن دیار

[illegible] بحضرت نبوی

[illegible] آن عبور دادن از خندق رسانیدند حضرت

[illegible] از پاهای و هم [illegible] چون نظر کرد

[illegible] خندق [illegible] پاهای [illegible] زمین [illegible] تعجب

[illegible] ذوالفقار علی بن ابیطالب

[illegible] فرمود [illegible] اشجعیه لفظ

[illegible] شد و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده با این [illegible] ردیم واز وصف او

[illegible] که جبرئیل امین حضرت امیرالمؤمنین را امر [illegible] المبین گفت

[illegible] شکست و شمشیر بعل آورد یکی شمشیر محمد دوم و یکی ذوالفقار

[illegible] از بهشت فرود آمد ذوالفقار با او بود و او را حقتعالی

[illegible] در بیان آن فرموده که فیه بأس شدید یعنی در لغت بأس

[illegible] باعدای خود از جن و انس و شالمین بران نوشته بود که انبیاء را

[illegible] بدست امیرالمؤمنین رسد و از جانب نبی امی و [illegible] لفظ

[illegible] پیغمبر و هم مرد نیست که دختر برای عار [illegible] اتفاق [illegible]

وتکلم او بزبان شد بحیثیتی که اقارب آن صغیره دانستند وحیرت در ایشان [illegible]
با امیرالمؤمنین [illegible] فرمود دختر [illegible] فرمود قابله با شش [illegible] بعد فرمود [illegible]
حوالی [illegible] میرسد [illegible] کردند حضرت [illegible] مناسب [illegible] که [illegible] مسافت
بعیده داشت برگرفته بر کف مبارک چنانکه [illegible] قابله [illegible] نمودند در مکان [illegible]
برف را درخشت نداده دختر را برروی برف نشاندند تا بایشان که دیگر [illegible] دختر برآمد [illegible]
کوچک شد حضرت فرمود این دختر بسبب آن عمل نا شایسته [illegible] دوران بروز [illegible] الی
ارذل [illegible] ضعیفی در رحم او رفته [illegible] کرد تا این که می بینید [illegible] رهانیدو او از حسن
احسن خلایق [illegible] درخت [illegible] دختر نشانید معجزه چهار [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
کرد که [illegible] از معجزات ترا مشاهده [illegible] داخل خانه شد و بیرون آمد [illegible]
سیاهی [illegible] سپید [illegible] فرمود که سوار شو [illegible]
سوار شدم [illegible] بر آن [illegible] بلند شد و [illegible]
بجدیکه صدای [illegible] شنیدم و از آنجا گذشته بدریائی رسیدیم
که امواجش بر یکدیگر میخورد پس حضرت نظر تندی بر آن دریا کرد [illegible]
کردم یا ولی الله دریا از نگاه معجزنمای تو آرام شد حضرت فرمود امری [illegible] دیده [illegible]
از طوارق خلایق باشد بعد از آن دست مرا گرفت و بر روی آب روان شدیم و اسپان از پی
می آمدند که نه پاهای ما و نه پاهای اسپان تر شد تا از آن دریا گذشتیم و بجزیره رسیدیم پر از درخت [illegible]
میوه و مرغان نهرهای آب جاری از هر طرف بود ناگاه بدرخت عظیمی رسیدیم آنحضرت او را [illegible]
دست خود حرکت داد پس شگافته شد و از آن ناقه بیرون آمد که طول آن هشتاد ذراع بود و در [illegible]
آن بچه بود فرمود که نزدیک برو و از شیر آن بخور سلمان میگوید که پیش رفتم و از شیر آن [illegible]
نمودم تا سیراب شدم شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه بود باز حضرت فرمود که میخواهی [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] ترا به لوران
[illegible] ریاضت [illegible] و بیند [illegible]
[illegible] و بیاورد [illegible] از
[illegible] شیر [illegible] سلطان [illegible] پستان [illegible]
[illegible] زکیست فرمود [illegible]
[illegible] برگشت [illegible] خود و مرا در میان [illegible]
[illegible] آن [illegible] شکار از آن [illegible] شد
[illegible] در حضرت
[illegible] ایست فرمود [illegible] از
[illegible] نیسان [illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] نظر خاشع [illegible] آن از
[illegible] آمدند و با حضرت سلام
[illegible] مهمانان [illegible] آن [illegible] شد و پیدا شد [illegible]
[illegible] میگریزیم تا آخر آن لبستان رسیدیم
[illegible] که در آنجا گذارده بودند [illegible]
[illegible] که موج میزد مثل کوه آنحضرت نظر تندی بر آن
[illegible] فرمود [illegible] این کدام دریاست عرض کردم
[illegible] غرق شد عرض کردم یا امیر المؤمنین
[illegible] پنجاه هزار [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] از آسمان شنیده [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] سوار شدند [illegible] الجنة شدند [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] ساعت از شب گذشته بود و بعد از آن فرمود

ای سلمان [illegible] ای سلمان سلمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرو فرستاد [illegible]

[illegible] صحیفه [illegible] و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه

بر ابراهیم و بیست صحیفه بر دیگران و توریت و انجیل و زبور و فرقان گفتم راست گفتی

یا امیر المؤمنین بعد از آن فرمود که شناختن امور و علوم ما مشکل در

معرفت و حقوق ما است و حال آنکه خدا آنرا واجب گردانیده است

و در کتاب خود در بسیار جاها و موضعها ذکر

کرده است و علانیه در

پیش ز دم

و صحت

در بیان احوال سیده نساء [illegible] صدیقه کبری جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها

اسم مبارک آن معصومه مظلومه	فاطمه زهرا صلوات الله علیها
کنیه شریف آن مظلومه سلام الله علیها	ام الائمه وام الحسنین و [illegible]
لقب شریف آن خیر زنان دو جهان	زهرا و بتول سلام الله علیها بود
محل ولادت با سعادت آن معصومه	در مکه معظمه شرفها الله تعالی
روز ولادت با سعادت آن شفیعه جزا	روز جمعه روز رحمت میباشد
ماه ولادت با سعادت آن معصومه	بیستم ماه جمادی الثانی میباشد
سال ولادت آن معصومه علیها السلام	بعد از بعثت پنج سال کامل بود
پادشاه وقت ولادت آن معصومه	یزدجرد [illegible] بود
اسم والد و ماجده آن معصومه	خدیجه [illegible] سلام الله علیها
نقش خاتم آن معصومه [illegible]	[illegible] بود
شوهر آن معصومه صلوات الله علیها	علی بن ابی طالب علیه السلام بود
عدد اولاد آن معصومه علیها السلام	پنج [illegible] بود
مدت عمر شریف آن معصومه	هیجده سال کامل بود
روز وفات آن خیر زنان دو جهان	روز میشوم دوشنبه بود
ماه وفات آن مظلومه	سیزدهم ماه جمادی الاولی [illegible]
سال وفات آن معصومه	یازدهم هجرت نبوی صلوات الله علیه
مکان وفات آن مظلومه	مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیه
سبب وفات آن مظلومه ناکام	ضربت پهلو و سقط شدن محسن
مکان قبر مطهر آن مظلومه	مشهور در خانه خود میباشد

با وقت و وقت [illegible]	الی [illegible]
اسم ثواب آن مست و [illegible]	[illegible] آن [illegible]

باب سوم در ذکر [illegible] معجزات [illegible]

[illegible] آن [illegible] و عصمت و طهارت [illegible]

[illegible] بی انتهاست [illegible] و قلوب [illegible]

[illegible] و [illegible] معجزات [illegible]

اول آنست که روزی حضرت [illegible] بجمعی از زنان [illegible]

بخدمت آن سید عالی نسب [illegible] از زنان برگزیده عالمیان و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میکنم [illegible]

[illegible]

و زنان ایشان را بمجلس خود خوانده [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

که عزت دارند بلکه برای استهزاء و سخریت خوانند زیرا که زنان و دختران [illegible]

با لباسهای حریر و زیور و جواهر [illegible]

نشینند و [illegible] لباسی غیر از [illegible]

[illegible] که من [illegible] و با ایشان [illegible] غیر از [illegible]

[illegible] و [illegible] چون حضرت
[illegible] فاطمه زهرا سلام الله علیها شنید بغایت غمگین گردید که در
[illegible] زینب [illegible] جبرئیل گفت یا رسول الله حقتعالی سلام میرساند و میفرماید
فاطمه را [illegible] است [illegible] که ما را درین حکمتیست سید انبیا پیغام حق سبحانه
تعالی رساند صدیقه مرضیه [illegible] جبین مبارکش برنگ [illegible] و گفت امنا و صدقنا
[illegible] فرمود شعر عین لطف و شفقت است الم * گر پسند اقدس ز بنده چه
[illegible] پس فاطمه [illegible] دست کهنه خود را آراست و از پدر رخصت خواست
[illegible] روانه شد لیکن از شماتت زنان عرب باو ناخوش شد بترانه شکر پردازی بذکر
ملک بنده نواز که فرشتگان [illegible] نیاز برداشته
[illegible] آن داشت [illegible] پیغمبر آخر زمانست و دختر [illegible] عالمیان است
[illegible] خور [illegible] الارباب جبرئیل
شد که دختر پیغمبر برگزیده [illegible] پس جبرئیل
[illegible] بهشتی
[illegible] بود که جبرئیل با صد
[illegible] آن صدیقه را از سندس و استبرق
[illegible] آنحضرت را [illegible] جواهر [illegible] چشم میکشیدند
[illegible] حقتعالی نسبت بخود مشاهده کرد و سجده شکر
[illegible] و پس حقتعالی چندان روشنائی و تجلی از نور پاک خود
[illegible] ممکن نبود پس فاطمه [illegible] مدح و ثنای حضرت
[illegible] زنان عرب [illegible] آن
[illegible] روشنائی دیدند چون [illegible] عالم از آن روشن شود ظاهر شد [illegible]

[illegible] و تمنای سبب [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] برآمدند [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] شدند [illegible]
شتافتند چون [illegible]
بعضی از آنها عود و عنبر و مجمرها [illegible] ایشان [illegible]
شدند چون بهوش آمدند همه یکبار در قدم فاطمه افتادند بعضی دست و پای آن
سیده را بوسه میدادند و با عزاز هرچه بهتر او را استقبال کردند چون آن سیده زنان قرار گرفت زنان
بگرد او صف زدند بعضی در هوا و بعضی در زمین چنانکه هیچ کدام پا در زمین نبود
زنان عرب از مشاهده آن [illegible] زینت و عطرهای بهشتی در مسجد زمین
میافتادند تعظیم و تکریم بجا میآوردند [illegible] از کرسی فتاده دل از دست
داده [illegible]
[illegible]
مرضیه و حور [illegible] ظهور تمام است و حضور را تجدید ورود
نیاز بدرگاه [illegible] بعد از آن سر سجده
نهاد و زبان بدعا گشاد و خدا را بشرف طاعات بندگان خالص خواند و نام محمد و علی را
بزبان راند و تمنای حیات عروس را نمود و هنوز سر بلند نکرده از سجود که آن
عروس نارفته بجای از جا برآمد و عطسه زده بدست و پای فاطمه افتاد و غنچه لب را گشاد
و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله تو بحقی و پدرت فرستاده حق است و او
پیغمبر آخر الزمان و بر طرف کننده کافران و بت پرستان و شما به هادی راه
گمگشتگان براه حق و با شماست رایت فیروزی حق [illegible] اسلام مشرف باید شد
چون این معجزه آن قوم گمراه از فاطمه زهرا بدیده خویشتن دیدند از کسان [illegible]

[illegible] و زنان [illegible] بشرف [illegible]
این معجزه در تمام شهر شهرت گرفت و [illegible] بسوی [illegible]
پس حضرت فاطمه از آنجا برگشت و حکایت را بسمع پدر بزرگوار خود [illegible]
[illegible] خدا خورسند گردید پس حضرت رسول [illegible]
و حمد و ثنا حضرت باری بجا آورد و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] بیشتر و بیشتر از حقتعالی امیدوارم معجزه دویم روایتست که [illegible]
[illegible] فاطمه را دید که حسنین علیهما السلام [illegible]
نهایت گرسنگی بخواب نمیرفتند پس گفت [illegible] از نهایت جوع بخواب نمیروند
و چیزی هم در خانه مهیا نشد که [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] عبدالرحمن [illegible]
قرض خواست عبدالرحمن [illegible]
دینار است [illegible] هرگز [illegible]
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
یعنی دست بالا بهتر است از دست [illegible]
بشنو که پیغمبر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده [illegible]
القرض ثمانیة عشر ضعفا یعنی صدقه [illegible] قرض [illegible]
هجده عبدالرحمن یکدینار بامیرالمؤمنین قرض داد حضرت گرفته [illegible]
راه مقداد بن اسود را دید که برکنار راه نشسته فرمود ای مقداد [illegible] نشسته عرض
کرد بجهت ضرورتی فرمود آن چه باشد گفت یا [illegible] که طعامی [illegible]
آن [illegible] فرمود که این دینار [illegible] بگیر [illegible]
[illegible] است که طعامی نیافته ایم [illegible] پس مقداد دینار را گرفت و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] روزی [illegible]

[illegible] شکر خدای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل امین است خبر یافته

که ما [illegible] روزی پیغمبر و علی [illegible] بودند

اعرابی بیامد و امیر المؤمنین [illegible] اعرابی [illegible]

کیسه زر را پیش حضرت رسول آورد پس آن بزرگوار فرمود یا علی دانستی که این اعرابی

که بود فرمود که خدا و رسول بهتر دانند فرمود او جبرئیل امین بود و این وقت گنجها از

[illegible] زمین برداشت حقتعالی [illegible] دنیا [illegible]

عطا فرمود [illegible] دنیا [illegible] گردانید [illegible] این کیسه [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مفضل بن عمر روایت میکند که [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] قریش [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و آمد و شد
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت [illegible]
و وقت ولادت کفایت کند ناگاه چهار زن گندمگون بلند بالا مانند زنان بنی هاشم بودند بر او وارد شدند
خدیجه ایشان را از زنان بنی هاشم گمان کرده اظهار شکوه با ایشان نمود یکی از ایشان
گفت ای خدیجه اندوهناک مباش و خاطر شریف خود را محزون مدار که ما رسولان پروردگاریم
که بجهت کفایت مهمات تو فرستاده اند تا مهم سازی ولادت فرزند مبارک ترا کفایت کنیم منم ساره
زوجه ابراهیم خلیل و دیگری آسیه بنت مزاحم است که رفیق تو باشد در بهشت و
آن دیگر مریم بنت عمرانست خواهر موسی کلیم و آن دیگر حوا زوجه آدم است [illegible]
حضرت رب العزت ما را بجهت کفایت تو فرستاده پس از ایشان یکی [illegible]

و یک طرف چپ دیگری از پس دیگری پیش خدیجه بیستادند و چون فاطمه بزمین آمد از
جمیع آلودگیها پاکیزه و مطهر بود و نوری ساطع از وی تابان شد که در زمین فرو گرفت و
حوریان چند از بهشت عنبر سرشت نازل شدند و در دست هر یکی از ایشان طشتی
و ابریقی از آب کوثر پس آن حوریان خاتون فاطمه را با آب کوثر شستند و در خرقه از حریر سفید
و از عنبر و مشک خوشبوتر پیچیدند و خرقه دیگر مقنعه اش ساختند بعد از آن فاطمه بسخن
در آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان ابی محمد رسول الله سید
الانبیاء وان بعلی سید الاوصیاء وولدی سادة الاسباط بعد از آن بر
یکایک از حضار سلام کرد و هر یک از ایشان او را در بر گرفتند و از کمال مهر و محبت بوسه
بدست خدیجه دادند و گفتند بگیر این طاهره مطهره را که حق تعالی او را پاک و پاکیزه
گردانید و نسل او را طاهر و مطهر و مبارک گردانید پس خاتون او را گرفته بغایت مسرور
و خوشحال گردید و [illegible] و بعمه بر شادی
و فرمود که فاطمه ... فمن اذانی فقد اذی الله
مرویست از ائمه ... بعد از وفات جدم غمناک و حزین و دیدن
کثیر نمود و روز بروز ... کثرت زیاد میشد و بغایت از وضع دنیا دلگیر
... مینمود جهت تسلیت خاطر فاطمه جبرئیل علیه السلام مکرر بنا هر او می آمد
و حضرت فاطمه از آمدن جبرئیل روایح طیبه استشمام مینمود و آواز او را نیز میشنود و اما
او را نمیدید و آنچه نسبت باولاد امجاد او خواهد رسید آن مخدره را خبر میداد معجزه
چهارم مرویست که زنی بود بسیار عفیفه و صالحه نام او ام ایمن بود و دایم الاوقات
در ملازمت خاتون قیامت بود و آن اختر برج رسالت را خدمت مینمودی چون فاطمه
از این دنیا رحلت بعالم بقا نمود ام ایمن بعد از دیدن منازل خالی از آن مخدره غمگین و اندوه
متغیر گردید و الم و محنت ... قسم یاد کرد که دیگر در مدینه نماند و متوجه مکه گردید

[illegible] و دراز [illegible] کرد و حرارت هوا تشنگی بسیار بر زن غالب شد و از غایت تشنگی مضطرب
شد گفت بار خدایا من خادمه فاطمه زهرا بنت رسول الله هستم و تشنگی بسیار زیاد [illegible]
[illegible] هاتفی و ندا او کرد ای [illegible] سر بالا کن چون نظر بآسمان کرد سبوئی از آسمان
آویخته دید پر از آب او گرفت و از آن آشامید که بسیار شیرین و خوشگوار بود پس تشنگی
او زایل [illegible] و بعد از آن هفت سال که زنده بود در آن مدت دیگر حاجتی به اکل و شرب
نشد و در زمان حرارت هوا از کثرت عطش مردم بصحبت او مایل میشدند و برکت او [illegible]
ایشان اطمینان می‌یافت معجزه پنجم مرویست که حسنین سه روز چیزی نخورده بودند و از
گرسنگی بیتاب شده از مادر چیزی طلب کردند اما کوفت چیزی در خانه نیافت آن
معصومه ایشان را وعده [illegible] بزرگ [illegible] میآید و از برای شما
چیزی میآورد و [illegible] بعد از [illegible] میآمدند و زاری [illegible] فاطمه دیگ
[illegible] شد و اشک از چشم مبارک [illegible] سنگریزه [illegible] دیگ کرده
آب بر آن ریخت و روی دیگ [illegible] آتش [illegible] آید طفلان را
گفت ای جانان مادر اینک طعام [illegible] و ایشان میرفتند
و باز میآمدند و میگفتند ای مادر آیا طعام پخته شد [illegible] فاطمه علیها السلام میفرمود ای
بابا گردد ام هنوز خام است ساعتی توقف کنید تا پخته شود پس امام حسن علیه السلام بر سر دیگ
رفت و سرپوش برداشت و گفت ای مادر اگر پخته است اگر خام بیاید بجهت ما قدری
بردار تا بخوریم آن مخدره کاسه برداشت و فرمود عجب که پخته باشد چون بر سر دیگ آمد
دید که طعام در کمال خوبی و خوشبوئی در دیگ است پس طعام از آن بیرون آورد و در پیش
ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول بودند پس فاطمه برخاست و وضوء را تجدید کرد
و دو رکعت نماز شکر بجا آورد و بعد از آن هر گاه از گرسنه مضطر در ماندی همان سنگریزه
جمع نموده در دیگ انداختی و بعد از ساعتی طعام از دیگ بیرون آوردی و پیش فرزندان

معصوم بود نهاد دست و چون این خبر بحضرت پیغمبر رسید [illegible]
که در تو هست آنچه در ذریت انبیا و اولیا هست [illegible] شنیدند
از جمله در امالی از حضرت رضا علیه السلام منقول است که [illegible] حسنین
علیهم السلام کهنه شد و ایام عید نزدیک رسید بخدمت مادر خود فاطمه زهرا سلام الله علیها
آمده از کهنگی لباس خود شکوه کردند و گفتند بچه های عرب با لباسهای فاخر زینت
گشته اند و بدان تفاخر مینمایند تو نیز برای ما لباس نو [illegible]
استماع این سخن آب از دیده مبارک بگردانید و گفت ای جانان [illegible]
که تا رسیدن عید خیاط [illegible] شاهزادگان
منتظر این عده [illegible] ایشان [illegible] عید آید
مگر وعده [illegible] خیر النسا [illegible] و گوشه [illegible] آمده با خضوع و
خشوع دست نیاز [illegible] برافراشتم
و زبان مناجات [illegible]
مهربان فرزندان [illegible] لباسی که [illegible] است از بر
ایشان برسان و منت بر دختر پیغمبر آخر الزمان خود گذاشته و رنگ این ملال را از آینه
فاطمه بردار هنوز حورای انسیه و طاهره زکیه از مناجات فارغ نشده بود که شخصی دق الباب
خانه نمود آن مخدره در تفحص و تجسس که کیست و حاجتش چیست جواب داد که منم خیاط
قدرت نما و آورده ام جامهای شاهزادگان پس از پشت در شخصی بقچه بدست داد و با اندرون
در چون او را گشود از عمامه و دراعه و سراویل و جبه از هر یک دو عدد بود پس زهرای
بتول و بضعه آل رسول بشکر گذاری حضرت معبود پرداخت و حسنین را بجامهای الهی آراسته
بفرح و انبساط کمال شادمان شدند و بمادر گفتند که کودکان عرب هیچیک باین رفعت
ما لباس نه پوشیده اند که حضرت رسول از در در آمد و حسنین را در بر گرفت و فاطمه را گفت این

[illegible] بجز لی او ندیده بودم حضرت فرمودند که اینها از
بهشت بود که لباس بهشتی آورد برای حسنین با مرتب وود و پس گفت یا آبا شما را از
[illegible] خبر کرد فرمود یا عجبت قبل خازن فردوس [illegible] این قصه
[illegible] معجزه دیگر سلمان فارسی رضی الله عنه روایت میکند که بعد از وفات
خاتم انبیا [illegible] فاطمه زهرا را آنچنان [illegible] افتاد [illegible]
الکم به دیدن من بیائی بعد فرمود ای سلمان دوست میداری که ترا خبر [illegible]
آن بسیار خوشحال [illegible] گفتم بلی یا بنت رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد گفت
دیروز نشسته بودم [illegible] بر روی خود [illegible] بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی
نزول [illegible] که از خانه [illegible] مفتوح شد و سه حوریه
بمیانه حجره در آمدند [illegible] بهشت و سه [illegible] گفتند ما [illegible]
[illegible] از بهشت بخدمت تو فرستاده [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] من [illegible] ست
[illegible]
پرسیدم که اسمت چیست گفت سلمی [illegible] سلمان فارسی
خلق کرده است تا در ریاض جنان با او باشم از نسیم تحقیق اسم نموده گفت اسم من زیست
مرا حقتعالی بجهت موانست و ملازمت ابی ذر غفاری خلق فرموده بعد از آن کنیق رطب تازه
از بهشت نزد من حاضر گردانیدند از برف سفیدتر و از عنبر اشهب و مشک اذفر خوشبوتر
من قدری بجهت تو محافظت نموده ام زیرا که تو از اهل بیت مائی بعد از آن حضرت فاطمه
رطب را حاضر گردانید و گفت ای سلمان بدین رطب افطار کن و فردا دانه او را بیاور سلمان
گوید در آنوقت که آن رطب همراه من بود بخانه خود میرفتم بهر جا عتیکه میگذشتم میگفتند
[illegible] مشک خفیه از تو استشمام میکنیم مگر با تو چیزی هست چون بخانه [illegible]

[illegible] اندرون [illegible] روز [illegible] [illegible]
[illegible] سخن را [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] میخوانند قبل زین پدرم حضرت رسول [illegible]
[illegible] مواظبت این هرگز مراتب [illegible] نشد و آن دعا اینست [illegible]
بسم الله [illegible] بسم الله النور [illegible]
[illegible] النور [illegible]
[illegible] و علی [illegible]
[illegible] والطاهرین [illegible]
روایت [illegible] از آنحضرت [illegible] از اهل مدینه را تعلیم کردم که [illegible]
[illegible] معجزه هشتم روایتست که وقتی حضرت رسول
[illegible] نفرموده بود پس بحجره فاطمه
[illegible] دید چون سبب پرسید گفت ای
[illegible] گرسنگی رنجور و بیتاب شده اند و با خر خفته اند
[illegible] خود را بیدار کرد یکی را بر ران راست و دیگری را بر ران چپ
نشاند [illegible] و دستهای مبارک را بر گردن حسن و حسین حمایل
ساخت [illegible] نیز [illegible] در آمد چون آن حالرا دید آنهم دست در گردن رسول
خدا انداخت چون آن برگزیدگان جناب باری مانند گل و لاله بر گرد آن کوه [illegible] بر
بر آمدند آنجناب [illegible] بجانب آسمان نظر کرده گفت الهی و سیدی اینان اهل بیت من اند
[illegible] ایشان [illegible] پس حضرت خیر النساء برخاسته بخانه دیگر که تعلق
[illegible] دستهای بسوی آسمان برداشته و مناجات نمود

که الهی

نبی و مولای اینک محمد پیغمبر تو و علی پسر عم و وصی او و حسن و حسین نواده پیغمبر تو در
دشمن [illegible] بنت پیغمبر تو محمد بفریاد رس و فرو فرست مائده بر ما چنانچه بر بنی اسرائیل
فرستادی و ایشان خوردند و کافر شدند و اگر ما تناول نمائیم ایمان را کامل بنمائیم هنوز دعا
تمام نرسیده بود که کاسه بزرگ دید که بوی خوشتر از بوی مشک از فراز آن میآمد
فاطمه علیها السلام آن کاسه را برداشت و آورد نزد آن صدرنشینان جهان سرای
عالم خاک گذاشت امیرالمؤمنین ع پرسید یا فاطمه این از کجاست حضرت اشرف بوی
فرمود بخور و مپرس یا ابا الحسن حمد مر خدای را است که مرا نمیرانید تا فرزندی چون مریم بنت
عمران بمن گرامی داشت یا علی بدانکه زکریا هر زمان که نزد او رفتی در محراب عبادت
او پیش او رزق یافتی گفتی یا مریم از کجا است گفتی از نزد خدا است حق سبحانه و تعالی
هر کرا خواهد بی حساب روزی دهد [illegible] از آن طعام خوردند و چون فارغ شدند حضرت
پیغمبر از آنجا بیرون رفت [illegible] الجامع آورده است
که یکی از منافقان مدینه [illegible] خواست [illegible] فاطمه علیها السلام را
[illegible] گفت یا علی تو [illegible] زن خواستی که
[illegible] تا بدرب خانه
[illegible] حضرت مولای متقیان فرمود این کار تقدیر است نه تدبیر
الحکم لله العلی الکبیر ما را نظر بمال و متاع دنیا نیست [illegible] و ما
حق تعالی چیزی دیگر نیست تفاخر ما با عمالست نه باموال و مباهات ما بکردار است
نه بدرهم و دینار چون شنید او عیار تمنای خود را الحکم فتعالی بر ساخت ندا به
رسید که یا علی سر بردار تا قدرت حق را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر ما ملاحظه نمائی حضرت
[illegible] سر مبارک بلند کرد از بالای سر خود تا عرش عظیم حجابها دید که در نور دیده اند [illegible]
[illegible] میدانی عظیم [illegible] در نظر آنحضرت آمد تمام آن میدان پر از [illegible] بهشتی

وبارهای آنها در و گوهر و مشک و عنبر و بر سر هر شتری کنیزکی چون آفتاب تابان و زمام هریک در دست غلامی چون سرو خرامان وندا میکردند بدا بهاء فاطمه بنت محمد ع امیر مومنان از مشاهده آنحال خوشوقت شده روی ازان منافق بگردانید و بحجره آمد تا فاطمه را خبر دهد چون بخانه درآمد مرضیه خاطر را دید گفت یا علی تو میگوئی یا من بگویم مرتضی علی فرمود تو بگو فاطمه سلام الله علیها گفت اگرچه سرزنش منافقان درباب ما شنیدی لکن بهاء ما را بالعین دیدی و خوشنود شدی و روی ازان بداختر گردانیدی **معجزه دهم** مرویست که چون سرور عالمیان و بهتر آدمیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ازین دار فانی بسرای جاودانی بار رحیل بست و از محنت دنیا رست ابوبکر بتعدی وجفا بر تخت خلافت [illegible] آورد و فدک را از بضعة الرسول آن نامقبول بزور گرفت [illegible] استاد ضابطه آنرا بیرون [illegible] اخراج نمود حضرت خیر النسا نزد ابوبکر رفته [illegible] حقیت خود [illegible] زدقانی فاطمه بر همگنان ثابت و روشن ساخته [illegible] زنگ نادانی را از قلوب مردم برداشت [illegible] دران مجلس خواند و کشف حقیقت حق خود را [illegible] ابوبکر در بحث ملزم و از جواب ابکم گردید ناچار سندی نوشت که فدک حق فاطمه است و کسی معارض او نشود آن مظلومه معصومه سند را گرفته بیرون آمد ثانی اثنین صاحب غار در راه برخورده بآن صاحب عزت و تمکین و وقار پرسید که منازعت شما با خلیفه بکجا رسید فرمود انیست که نوشته فدک حق بنت وکسی دران مداخله نیست عمر ازان خبر برآشفته و دست تعدی بسوی آن مخدره بلند ساخته و نوشته را از دست وی کشید و غضبانه درهم درید فاطمه زهرا ازان حرکت محزون گشته با جان خسته و دل شکسته زبان بنفرین آن ابتر گشود و فرمود یا ابن الخطاب خرقت کتابی خرق الله بطنك یعنی چنانکه کتاب مرا پاره کردی خدا شکم ترا پاره کند و دعای

[illegible] با بابت مقروض گشت و عاقبت شکم پاره گشت **معجزهٔ یازدهم** روایت است
که چون شاه ولایت مقداری جو از یهودی قرض طلبید یهودی از آنحضرت رهن طلبید
نمود امیر المؤمنین علی یکی از جامهای حضرت فاطمه را که از صوف بود بطریق رهن بآن یهودی
داد آن یهودی آنجامه را بخانه خود برد و در موضعی گذاشت و محافظت آنرا مینمود شبی
زوجهٔ یهودی بجهة مهمی بآنخانه درآمد نوری ساطع دید که آنخانه را روشن گردانیده و بغایت
متعجب شد بازگردید و بیهودی گفت که در خانهٔ ما نوری عظیم واقعست که تمامی آنخانه
روشن شده و من چراغی در آنجا نگذاشته ام نمیدانم سبب روشنائی چیست و
این آثار عمل از کیست یهودی بسرعت تمام درآمد بآن خانه که ببیند سرانجام دید که
آن نور از جامهٔ فاطمه است درخشان [illegible] که [illegible] است چون یهودی
را معلوم شد که آن نور ببرکت [illegible] رسالتست بزوجه خود گفت که هیچ شک و ریب
نماند که اینجماعت را بدرگاه الهی [illegible] باشد که [illegible] پدر آن
بی بهره باشد در ساعت آن [illegible] چون صبح شد یهودی
آنچه شب مشاهده کرده بود با قوام [illegible] ایمان آوردند
و مسلمان شدند و زوجه اش نیز [illegible] قریب هشتاد نفر
از خویشان آنزن بشرف اسلام فایز گردیدند **معجزهٔ دوازدهم** ابوذر غفاری رضی الله
عنه روایت میکند که روزی حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله مرا بطلب
علی ابن ابیطالب بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد چون بحجرهٔ شریفه
درآمدم دیدم که دستاس میگردد و کسی در آنخانه نبود بیرون آمدم و در راه امیر المؤمنین
علیه السلام را دیدم در ملازمت آنحضرت بخدمت سید کاینات صلعم رفتیم چون آنحضرت
ولی خدا را دید نزدیک خود طلبید و چیزی با وگفت که کسی از حضار نفهمید بعد از آن
[illegible] عرض کردم یا رسول الله تعجب کردم از چیزیکه در خانه علی مشاهده کردم و دیدم که

که آسیا خود حرکت میکرد و هیچکس با آن نبود حضرت فرمود ای ابوذر خدای عز و جل
جوارح و اعضای فاطمه را از نور یقین و ایمان پر کرده و بضعف فرزند من ترحم نموده و
[illegible] فرستاده [illegible] که یاری او و آسیا را گردش دهند و خداوند ملائکه که متقاضی
[illegible] خلق [illegible] که اعانت ذریت من در حاجات ایشان بکنند [illegible]
[illegible] حاجات ایشان [illegible] روایت است که روزی حضرت امام جعفر
[illegible] حدیث میفرمود که روزی حضرت رسالت سلمان فارسی را بخانه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرستاد بجهت مهمی چون سلمان بآن حجره در آمد دید
[illegible] قیامت [illegible] آسیا بدون کسی حرکت میکند سلمان
از مشاهده این امر [illegible] التعجب [illegible] تعجب [illegible] حضرت سید الانام آمد آنچه دیده بود نقل کرد
حضرت فرمود ای سلمان حقتعالی بضعف فاطمه من بروی ترحم نموده و جبرئیل
فرستاده [illegible] هم [illegible] علیه السلام هم مرویست که
روزی حضرت [illegible] نماز [illegible] ادا کرد و چون از نماز فارغ شد
در محراب [illegible] بودند ناگاه مرد شخص پیری آمد پس
حضرت متوجه او گردید و از او احوال پرسید آن پیر گفت یا رسول الله من گرسنه ام
مرا طعام ده و برهنه ام مرا جامه ده و فقیرم مرا بی نیاز گردان حضرت فرمود که چیزی
از برای خود نمی یابم و لیکن دلالت کننده بر خیر مثل عمل آورنده است برو بسوی
خانه کسی که خدا و رسول او را دوست دارد و او نیز خدا و رسول را دوست دارد و
[illegible] خدا را بر جان خود اختیار میکند برو بسوی حجره فاطمه و خانه آنحضرت متصل بود
بحجره که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خود مقرر فرموده بود و هرگاه میخواست که
از زنان تنها شود بآن حجره میآمد پس حضرت بلال را فرمود که این مرد را ببر بخانه فاطمه
چون آن مرد پیر بدر خانه فاطمه رسید بآواز بلند ندا کرد السلام علیک یا اهل

بیت

[illegible] جبرئیل یا سلسبیل من عند رب العالمین و [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه جواب [illegible] داد و گفت تو کیستی گفت من مردی [illegible]
[illegible] آمده ام به پدر تو هجرت کرده ام از مکان دوری و برهنه و گرسنه [illegible]
[illegible] خود تا خدا ترا رحمت کند و این [illegible] بود که حضرت رسول
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سه روز بود که طعام نخورده بودند [illegible] حمزه [illegible] پوست
گوسفندی در خانه داشت که حسنین را بر روی آن میخوابانید آن را بسائل داد و فرمود
این را بگیر شاید که حقتعالی بهتر از این برای تو مهیا گرداند اعرابی گفت یا بنت محمد
من [illegible] تو از گرسنگی شکایت دارم تو پوست گوسفند [illegible] میدهی برای من
آنچه میکنم چون فاطمه این سخن را از سائل شنید دست برد و [illegible] گردن بند
[illegible] دختر حمزه برای [illegible] فرستاده بود از گردن آنرا گشود بسوی اعرابی افکند
و فرمود که بگیر این را و بفروش شاید [illegible] بهتر از این [illegible] اعرابی آن
گردن بند را برداشت و بسوی [illegible] آمد [illegible] در مسجد نشسته
بود اعرابی بازگشته بود عرض کرد [illegible] این گردن بند را [illegible] کرد
و گفت بگیر بفروش شاید که حقتعالی [illegible] از این برای تو میسر گرداند حضرت چون این شنید
گریست و فرمود که چگونه حقتعالی برای تو بهتر از این میسر نگرداند و حال آنکه این را
دختر محمد بتو داده است که بهترین دختران فرزندان آدم است پس در آنحال عمار بن
یاسر رضی الله عنه برخاست و گفت یا رسول الله اگر رخصت دهی مرا این گردن بند
را بخرم فرمود ای عمار اگر شریک شوند درین معامله تمام جن و انس [illegible]
حقتعالی ایشانرا معذب نگرداند بآتش جهنم [illegible] گفت [illegible] میفروشی این گردن
[illegible] اعرابی گفت که بآنقدر که از نان و گوشت سیر شوم و [illegible]
[illegible] خدای خود را عبادت کنم و [illegible]

[illegible] زنان [illegible]
[illegible] اعرابی [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] اعرابی گفت [illegible]
[illegible] آنچه گفته بود [illegible] اعرابی برگشت حضرت [illegible] که ای اعرابی آیا سیر
شدی [illegible] ای تو یا حضرت فرمود
که خدا جزای خیر بدهد فاطمه را آنچه کرد نسبت بتو ای اعرابی پس آن مرد
[illegible] که ترا حادث یافتیم
[illegible] بندگی سزاوار باشد غیر تو
[illegible] فاطمه [illegible] دیده
[illegible] و روی باصحاب خود
[illegible] آنچه اعرابی [illegible]
[illegible]
[illegible] فرموده چون حسنین که از
میان کسی چنین فرزندان ندارد و بهترین فرزندان پیغمبرانند و بهترین جوانان
بهشتند و در انوقت [illegible] آنحضرت سلمان و مقداد و عمار رضی الله عنهم بودند پس
[illegible] گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و مرا
خبر داد که چون فاطمه از دنیا رحلت کند و او را دفن کنند دو ملک در قبر او درآیند و از
او سؤال کنند که کیست پروردگار تو او جواب گوید که خداوند ما [illegible]
[illegible] پس گوید کیست ولی و امام تو گوید [illegible]
[illegible]

و در روایت دیگر است که فاطمه گرد و بسیار است از ملائکه که خدمت می نمایند او را از پیش
و از پس سر و از جانب یمین و یسار و این ملائکه با وی اند در حیات او و بعد از وفات او نزد قبر او
خواهند بود و صلوات بسیار میفرستند بر او و بر پدرش و شوهرش و فرزندانش پس هرکه
زیارت کند فاطمه را چنانست که مرا زیارت کرده و هرکه علی را زیارت کند چنانست که فاطمه
را زیارت کرده باشد و هرکه حسنین را زیارت کند چنانست که علی را زیارت کرده باشد
و کسیکه امامان از فرزندان ایشانرا زیارت کند چنانست که ایشانرا زیارت کرده پس عمار
آن گردن بند را خوشبو کرد و در برد یمانی پیچید و غلامی داشت که از سهم حصه غنیمت
خیبر خریده بود و سهم نام کرده بود داد و گفت این را بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ببر و ترا نیز باو بخشیدم چون سهم آنرا بخدمت حضرت آورد و گردن بند را داد
و آنچه عمار گفته بود اظهار نمود حضرت رسالت فرمودند نزد فاطمه برو و ترا نیز باو بخشیدم چون
سهم بخدمت حضرت فاطمه آمد گردن بند را بآنحضرت داد حضرت فاطمه گردن بند را گرفت و سهم
را آزاد کرد پس غلام خندید آنحضرت فرمودند سبب خنده چیست عرض کرد تعجب
دارم از بسیاری برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشانید و فقیر را غنی
گردانید و بنده را آزاد کرد و بازگشت بسوی صاحبش حدیث نهم در بیان حضرت فاطمه که در علل
الشرایع روایت شده است که ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام نمود
که بچه سبب حضرت فاطمه صلوات الله علیها را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه نور جده ام
در روزی سه مرتبه برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر میشد یکی در اول روز که آن
حضرت ظاهر و بنماز بامداد می ایستاد و مردم در بستر راحت بودند نور سفیدی از آن
خورشید فلک عصمت ساطع میشد و بجمیع خانهای مدینه داخل میگردید و دیوارهای ایشان
از آن نور سفید میشد از مشاهده آن حالت تعجب مینمودند و بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میشتافتند و از سبب آن نور سؤال مینمودند حضرت ایشانرا بخانه فاطمه میفرستاد و چون میرسیدند

میدیدند که آن حجره و محراب عبادت [illegible] نور [illegible] است و [illegible]
آن نور ساطع است پس میدانستند که آن نور از جبین آنحضرت است و چون هنگام
زوال آفتاب میشد و آن معصومه [illegible] جمال زیبای خود [illegible] زرد [illegible]
جبینش ساطع میشد چنانکه در جمیع خانهای اهل مدینه داخل میشد پس با تعجب میآمدند
میگفتند که صدیقه طاهره در عبادت خانه بنماز ایستاده و آن نور زرد از جبین او [illegible]
و همچنین در شب نور سرخ ظاهر میشد چون تفحص میکردند معرفت حاصل میشد که فاطمه
زهرا در محراب عبادت بنماز ایستاده و این نور از جمال کمال آن ساطع است و پیوسته
این در جبین انور آن برگزیده زنان عالمیان بود تا آنکه حضرت امام حسین علیه السلام
متولد شد و آن نور بجبین آنحضرت منتقل شد و پیوسته آن نور با امام هست و از
امامی با امام دیگر منتقل میشود تا روز قیامت و از حضرت رسول سؤال کردند که فرزند خود
را فاطمه [illegible] بدرستی که خداوند او را از
جهل بریده [illegible] از آتش جهنم بریده است
ایضاً [illegible] نامی فرمود برای
آنکه [illegible] دیگر زن میبیند او نمیبیند
و خصائص آن بسیار است

در بیان ولادت حضرت امام حسن مجتبی جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه وآله

اسم مبارک حضرت آن بزرگوار	حسن صلوات الله علیه بود
کنیت شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو محمد علیه الصلوة والسلام بود
لقب عظمی و مشهور آن بزرگوار	الزکی المجتبی می باشد
مکان ولادت باسعادت آن بزرگوار	مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیة
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار	روز مبارک سه شنبه بود
ماه ولادت آن جگر گوشه رسول خدا	نیمه ماه مبارک رمضان بود
سال ولادت آن سرور سینه فاطمه	سال سیم از هجرت نبوی بود
پادشاه وقت ولادت آن سرور	[illegible] عمر پادشاه [illegible] بود
اسم والده ماجده آن بزرگوار	فاطمه زهرا صلوات الله علیها
نقش خاتم آن بزرگوار علیه السلام	العزة لله [illegible] وتعالی بود
عدد زوجات آن بزرگوار	[illegible] بود غیر از کنیز
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار	پانزده تن طیب و طاهر بود
مدت عمر شریف آن سرور	چهل و هشت سال کامل بود
روز وفات آن بزرگوار سلام الله علیه	روز پنجشنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	بیست و هشتم صفر و بعضی هفدهم
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	سال پنجاهم از هجرت نبوی صلی الله علیه
مکان وفات آن بزرگوار	مدینه منوره علی مشرفها الف تحیة
سبب وفات وشهادت آن بزرگوار	زهر دادن جعده ملعونه
مکان قبر و محل دفن آن بزرگوار	در زمین بهشت بقیع مدفون شد

پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	معاویه علیه الهاویه بیبا شد
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام	سفینه مرتضیه رضی الله عنها

باب چهارم در بیان معجزات امام حسن مجتبی است و چیز کمیه از آن بزرگوار بظهور آمده بسیار است و لکن جمله از آنها که مشتمل بر چهارده بیانست در نیک تیمنا اخذ و در آورده ایم و شیعیان را بدین بیان نشان فرح و انبساط داخل شود **معجزه اول** در کتاب اصول کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست که روزی حضرت امام حسن مجتبی با یکی از اولاد زبیر که مخصوص آن حضرت [illegible] درختان خرما همراه صحرا سیر مینمودند تا آنکه در پای نخلی قرار گرفتند [illegible] و آرام گرفت پس ابن زبیر گفت که چه میشد اگر این نخله رطب داشتی و از آن میخوردیم حضرت امام حسن فرمودند که رطب میل داشتی [illegible] قاضی الحاجات برداشته [illegible] تیر دعا بهدف [illegible] سبز و خرم گردیده و شاخ و برگ [illegible] و از بطن ام [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند [illegible] سحر نیست بلکه معجزه است که مختص از برای رسول خدا است و اهل بیت او و این از الطاف مرحمت حقتعالی است که دعای فرزند رسول خود را قبول نمود و اجابت فرمود و جمعی سیر شدند از آن رطب بهره مند گردیدند **معجزه دویم** مرویست که آنحضرت روزی از مدینه بیرون رفتند بعزم مکه و عمره بجای آوردند و در وقت بیرون رفتن جمعی کثیر مشایعت آن سید جوانان بهشت از عقب بیرون رفتند و او را تهنیت و صلوات میگفتند و دست و پای مبارکش را میبوسیدند تا بواسطه ازدحام مردم تازیانه از دست مبارکش افتاد از قضا میان [illegible] در میان آن جمع کثیر بود پیشدستی کرده و چابکی تازیانه

تزئین بوده بدست معجزنمای آنحضرت دادند و بازای آن اخلاص حضرت شفقت
بینا نزاد دعا فرمودند کلام باتمام نرسیده بود که رنگ سیاه او مبدل بسفیدی پیوست دا
بکت فرزند بهیر از روسیاهی رست اینخبر منتشر شد در مدینه و مردم تعجبانه انگشت
حیرت بدندان داشتند و ایضاً از جابر جعفی مرویست که ابی جعفر محمد ابن علی الباقر
فرمود که قومی آمدند نزد امام حسن علیه السلام و گفتند یا ابن رسول الله ص از عجایب
[illegible] لباسیکه پدر بزرگوارت بما مینمود تمنا داریم که شما هم بما چیزی بنمائید حضرت
فرمودند مگر اعتقاد ندارید بآن چیزیکه [illegible] هم برآید عرض کردند
اعتقاد هست ولیکن بدیدن [illegible] آنحضرت دست دعا بر داشتند
و از خدا خواستند و مرده [illegible] برپا داشتند پس [illegible] گفتند گواهی میدهیم
که تو پسر آن کسی هستی که مثل این [illegible] بعد از تو
[illegible] باشی معجزه [illegible] صادق علیه السلام
شنیدم که میفرمود شخصی نزد امام حسن [illegible] چرا عاجز شد
از آنکه آنحضرت علیه السلام از وی پرسید فرمود که آن سوال را [illegible] از آنسر واقف
نبود آنشخص گفت یا ابن رسول الله مثل آن سر را بر من ظاهر گردان پس آن بزرگوار
دست مبارک بر دوش وی زد و پای مبارک بر زمین نهاد شکافته شد و برا فرمودند
که نظر کن چون نظر کردند دو شخص را دیدند نشسته بر سنگی و آنسنگ از آتش سرخ گشته
و بخارسی از آن برمیخیزد و هر یک دو زنجیر گردن دارند و بر هر یک زنجیری شیطانی موکل است
و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد یا محمد آخر نه ما از جمله صحابه بودیم بد کردیم که با وصی تو امیر
المؤمنین در افتادیم و غصب حق او را نمودیم و بجور و ظلم دست تعدی باهل بیت تو
گشودیم یا محمد این عقوبت سزای آنست که از عمل خود میکشیم پس میگفتند و برا چرا قول
خدا و رسول او را نشنیدید و بعقوبت عمل بسزای خود رسیدید این زمان سود ندارد

[illegible] شنیده [illegible] رسول [illegible]
[illegible] بودند [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] بستر [illegible] و سایر صحابه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] الفت [illegible]
نقد [illegible] امیر [illegible] امیر [illegible]
و از آنها [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] از زمین [illegible] تا وقت [illegible] که در آن وقت [illegible] و [illegible] و آن [illegible]
باشد [illegible] حجة الله [illegible]
تا اعتراف کنند [illegible] خود کرا [illegible] آنحضرت [illegible]
عبرت [illegible] از [illegible] میان [illegible]
که تا [illegible] معجزه [illegible] بعضی [illegible] چون حضرت امام حسن
علیه السلام [illegible] آن [illegible] پیغمبر و جگر
گوشه فاطمه [illegible] نمیکوشیدند لابد و ناچار آن سلیل
نسل اطهار دست بیعت بآن سر حلقه اشرار داده [illegible] موافق [illegible]
نبوی مطابق بودند باین دلگران پریشان شدند و بعضی [illegible] میگذرانیدند از آنجمله
یکی از منکران صلح من بودم پس رفتم بخدمت سید جوانان بهشت و زبان بملامت
گشودم فرمود ای جابر مرا ملامت مکن و رسول خدا را صادق دان که فرمود این فرزند
من سید است خدا تعالی بسبب او میان دو گروه را باصلاح آورد جابر گوید که
دل من ازین قرار نیافت گفتم شاید که سخن حضرت معنی دیگر داشته باشد آنحضرت دست
مبارک بسینه من نهاد فرمود ای جابر بشک افتادی و در حالتی در آمدی که حضرت
رسول را گواهی طلبم تا از و بشنوی من از کلام آنسرور تعجب کردم پس حرکتی نمود و

[illegible] به سفینه من از زیر پای من شکافته شد و دیدم حضرت امیرالمؤمنین
[illegible] علیهم السلام از آب بیرون آمدند من در میان ایشان بودم و حیران شدم امام علیه السلام
فرمود [illegible] آنحضرت فرمود بجا بیاور تو مؤمن نباشی
[illegible] قبول کنی [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] گردید این [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسول [illegible] رسول [illegible]
[illegible] و من به ایشان [illegible]
[illegible] معجزه پنجم [illegible]
[illegible] امام حسن
[illegible]
[illegible]
[illegible] از شام [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت
[illegible] کار توانی کرد و زبان [illegible] دراز کرد که اگر صادق [illegible] خود مرا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در غضب شد [illegible]
[illegible] از میان مردم [illegible]
شرم [illegible] در میان [illegible] آن مرد بد اختر چون متوجه بخود شد دید
[illegible] شد [illegible] برخاست که به حضرت [illegible]
[illegible] زن [illegible] شده [illegible] بتو [illegible] خواهد
[illegible] رسید [illegible] از زنانی [illegible]
[illegible] و [illegible]

زمانی پشیمان [illegible] خواهد شد و حضرت [illegible]
از تغییر او دیگر [illegible] حضرت امام حسن [illegible]
شنید و این [illegible] بیت [illegible]
شناخته ام [illegible] دل [illegible]
بسیار [illegible] الجمل [illegible] جسته [illegible]
بر دشمنان شما [illegible] حضرت [illegible]
نمود که بار خدایا [illegible] و فعل خود پشیمان نادم است [illegible]
و [illegible] گشتند در دوستی اهل بیت [illegible]
[illegible] روایت کند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] روز [illegible]
حضرت [illegible] حضرت امام حسن [illegible]
پدید شد [illegible] رفتار آن [illegible]
جبار حیران [illegible] امام حسن چگونه [illegible]
شمار سید حضرت فرمود که [illegible] دلیل نیست [illegible]
مؤمن نیست چون نزدیک آن حضرت [illegible] از شما [illegible]
که بدیه است [illegible] و حضرت [illegible]
و باو هیچ نیکوئی کند از برای [illegible] در این اثنا [illegible] رسید و چوب [illegible]
چون آنحضرت نظر [illegible] افتاد فرمود [illegible] این آمده تا با شما سخنی چند در
بگوید که از آن [illegible] چند کند [illegible] و گفت [illegible]
باشید [illegible] گفتند چه [illegible] سخن چند دارم آنحضرت فرمود چه [illegible]
گفت من [illegible] زیاده میشود آنحضرت [illegible]

[illegible] بر باشد آنحضرت فارغ شد اعرابی گفت تو کیستی که دعوی پیغمبری میکنی فرمود بلی
[illegible] میگوئی و تهمت میزنی پیغمبران سابق و چون ایشان ترا معجزه نیست مانند
ایشان [illegible] حضرت فرمود ای اعرابی چون دانسته که مرا معجزه نیست مانند ایشان
اعرابی گفت [illegible] میگوئی که تو پیغمبری مرا خبر ده از چیزی که خود که نفس خود را نگاه
میداری [illegible] حضرت فرمود میخواهی خبر دهم که چگونه از خانه بیرون آمده و از برای چه
بیرون آمده و در میان [illegible] بودی [illegible] اعضای [illegible] را خبر دهد
[illegible] اعرابی گفت عضو تو چگونه سخن گوید حضرت اشاره
فرمود [illegible] اعرابی زبان در گرفت
هر چه میخواهی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] امام حسن ع فرمود
[illegible] گفت و شنود
[illegible] دشمن دیدی
[illegible] کردی که زن او را [illegible]
[illegible] و نیزه برگرفتی و بیرون آمدی
بقصد قتل [illegible] و هوا بغایت تاریک گشت
تیرگی شب و باد تند وزیدن گرفت و برق جهیدن پیدا کرد و رعد غریدن آغاز نمود
و باران بشدت درگرفت و تو در آن بیابان حیران و سرگردان ماندی نه راه پیش
و نه راه پس داشتی و طمع از جان خود بریده بودی تا این زمان که باینجا رسیدی [illegible]
[illegible] شد پس گفت ای کودک هرچه گفتی چنان است که راستگوی گفته
گویا با من بودی یا که علم غیب میدانی اکنون یقین شد که جد تو بر حق است و پیغمبر

[illegible]

[illegible] أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چگونه است [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] جواب مسائل [illegible]

چون خواب کرد روح او [illegible] بیدار شود [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد تا وقت

[illegible] فراموش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] بیرون ساکن [illegible] فراغبال [illegible] کرد [illegible]
[illegible] که بیرون آمد [illegible] رو باد ماند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و آن [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] آل محمد صلوات [illegible] علیهم [illegible] ازین طریق [illegible]
[illegible] پشیمانست [illegible] و عدل [illegible]
[illegible] طاهرین توانگا [illegible]
[illegible] بیرون رفت [illegible] بود که یا حسن [illegible]
[illegible] باز گشت [illegible]
[illegible] دانستی که [illegible]
[illegible] خضر علیه السلام
[illegible] علیهم السلام

[illegible] آورده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در رحبه نشسته بود مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین من از رعیت تو و اهل بلاد توام آنحضرت فرمود تو از رعیت و اهل بلاد من نیستی تا آن ابن اصفر مسائل چند از معویه پرسید و آن ندانسته ترا فرستاده تا از من بپرسی آن مسائل را عرض کرد راست گفتی چنانچه که معاویه گفته است و کسی هم مخبر نبود که تو یا امیرالمؤمنین آنرا ظاهر کردی پس حضرت فرمود که از یکی از دو پسرم هر کدام که خواهی بپرس [illegible] بخدمت امام حسن شده گفت [illegible] چند است و مسافت میان آسمان و زمین چند و میان مشرق و مغرب چند [illegible] است و قوس قزح چیست [illegible] است [illegible]

که بعضی بعضی سخت‌تر است و [illegible] [illegible] را با دو [illegible]
اما [illegible] [illegible] [illegible] انگشت است [illegible]
[illegible] [illegible] شنیدی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شود [illegible] اگر او مرد است [illegible] خواهد شد [illegible]
بر دیوار اگر [illegible] [illegible] رسیده است [illegible] [illegible]
چیز که بعضی از بعضی سخت‌تر [illegible] [illegible] است [illegible]
همه اشیا است [illegible] سخت‌تر است [illegible]
سخت‌تر است [illegible] [illegible]
نتوان [illegible] [illegible]
سخت‌تر است [illegible] [illegible] است زیرا که او را باز [illegible]
و ملک الموت از [illegible] [illegible] قبض [illegible] میکند و حکم الهی فوق
همه اینها است که بدست قدرت کامله خودش است که هر چه مشیتش قرار گیرد آن شود و آنکه
گفتی کدام چشمه است که ارواح مومنان در آن [illegible] و آن چشمه [illegible] است و آنکه کافران [illegible]
آن چشمه برهوت است شامی این جوابها را نوشت نزد معاویه علیه الهاویه آورد و او آن را
به پادشاه روم فرستاد قیصر بمعاویه نوشت که بسخن دیگری جواب مرا میدهی و از زبان
دیگری با من سخن میگوئی قسم بقدر و منزلت مسیح این سخنان جواب سوال من از تو
نیست بلکه سخنان کسی است که آن معدن [illegible] و موضع رسالت است و این علم مکنون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که چیستی معجزه عظیم که در زمان
امام حسن علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد

[illegible] زبان شیعه در مدح و ثنای معاویه علیه الهاویه مشغول بودند و اشعار بسیار میگفتند
[illegible] بدوستی شیعیان امام حسن ع در گذاری بعبد الله محب معاویه برخوردند و براه
رفتند [illegible] در میان ایشان بسر پیشوایان دین خود نزاع کردند عبد الله میگفت
[illegible] زمان بغیر از معاویه کسی دیگر نیست و آن شیعه میگفت امام زمان منحصر بحسن ابن علیست
[illegible] که دختر زاده پیغمبر صاحب معجزه و براهین است و معویه فاسق و ظالم است
[illegible] بیان کرده منازعه مینمودند تا آنکه بخدمت امام حسن ع آمدند شیعه
گفت یا حسن [illegible] شیعه تو را امام زمان معویه حجرمتی میکند و سخن عبد الله بجای
رسید که شروع [illegible] حاضر بودند خواستند
[illegible] رفت و [illegible] بیاورد و
عبد الله [illegible] ایام [illegible] تا قرصه
[illegible] قرصه نقره
[illegible] مشاهده نمود
[illegible] بخانه رفت و
اهل و عیال و دوستان خود را از احوالات حضرت و حسن خلق آن بزرگوار خبردار نمود
ایشان گفتند کسیکه را که دشنام دهی و او در عوض ترا احسان کند البته او امام بر حقست
پس عبد الله با پنجاه نفر از اقوام و همسایه خویش از مرد و زن برداشته بخدمت امام
ثانی آمدند و باخلاص همگی بشرف اسلام شرفیاب شدند و بدست آنحضرت نجات از
آتش جهنم یافتند چون عبد الصمد برادر خود را دید که تابع حضرت امام حسن ع شده و خلعت
اخلاص و ارادت خانواده رسل را بر تن آراسته است برآشفت و برادر را آویخت و خواست
او را اذیت کند جماعتیکه با عبد الله باسلام فایض شده حمایت از و کرده و عبد الصمد را
در میان گرفتند و بسیار زدند حتی در خانه محبوس گردند تا روز دیگر دیوان او و برادرش

را با خبر بسازند آن [illegible] میکرد چون [illegible]
و [illegible] جمعیت نمودند تا میان آن [illegible] اصلاح کنند [illegible]
رفتند و در آن خانه [illegible] آن [illegible]
مردست بیامد و اهل [illegible] از [illegible] تعجب [illegible]
و همه برخاسته [illegible] آن [illegible]
گردیده لیکن [illegible]
امر کرد که او را بخیمه بسوزانند [illegible] آتش نشود [illegible] گشته [illegible]
بیت زیاد و [illegible] و واقعه [illegible] علیه [illegible]
بقرار [illegible] آگاه [illegible] آن [illegible] محبت خانواده [illegible] گرفته [illegible]
بخانه [illegible] و هم جابر بن عبد الله
انصاری [illegible] نشسته بودم [illegible]
بیامد و بجانب [illegible] دیگر هم با وی بود و بانگ کرد
من تعجب کردم [illegible] پس از [illegible] خود سؤال
کردم فرمود اینچنین است که آن مرغ اول که بانگ کرد نرینه است و مدت سه روز است
که از جفت خود غایب شده و گمان کرده که او خیانت کرده شکایت پیش آمد گفتم [illegible]
خود را حاضر کن رفت و او را برداشت و آورد پس با و گفتم قسم یاد کن [illegible]
بیت که این مدت که از جفت خود غایب شده خیانت با دیگری نکرده قسم یاد نمود ما گفت [illegible]
یاد میکنم چون مرغ نرینه دید که آن [illegible] خورد گفت یا سیدی سوگندش بده [illegible]
معترف بولایت شما شد از وی راضی شدم پس با یکدیگر صلح کردند و [illegible]
یازدهم روایت است که روزی امام حسن علیه السلام پیاده با بعضی متوجه مدینه شدند از قضا در راه
پاهای مبارکش ورم کرد بعضی از همراهان آن حضرت گفتند یا ابن رسول الله اگر سوار

نمی شنید این ورم تخفیف یابد حسن است حضرت فرمود که سوار نمیشوم و عنقریب است که بشتربان با غلام سیاه میآید و با او روغنی هست که رفع این ورم نماید چون آن غلام را ببینید از آن روغن جهت من بخرید تا بپاهای خود نمایم چون قدری راه رفتند غلام سیاه را دیدند که از آن راه میآید حضرت فرمود نیست صاحب روغن پس یکی از ملازمان آنحضرت پیش غلام آمد و گفت با تو روغنی باشد که ورم پا را رفع کند و بفروشی غلام گفت بلی گفت از آن قدری بمن بفروش گفت بجهت که میخواهی گفت بجهت امام حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما چون غلام اسم مبارک آنحضرت را شنید بسرعت تمام بخدمت آن قبله انام آمد و پای آنحضرت را بوسید و عرض کرد یابن رسول الله [illegible] من از شیعیان شما هستم و از جان و دل پیرو طریقت شما هستم این روغن را نثار قدم [illegible] میکنم و از حضرت شما استدعا دارم [illegible] دعا کنید که حقتعالی و تعالی مرا پسری کرامت کند [illegible] شیعیان شما باشد حضرت امام حسن فرمود آن [illegible] حقتعالی بتو کرامت فرمود [illegible] و چون غلام [illegible] شده بود بسیار فرحناک شد و حضرت نیز آن روغن را بپای [illegible] مالیدند [illegible]

معجزه دوازدهم

روایتست که امام حسن مجتبی را در شهر موصل دوستی داشت که همیشه دعوی یکجهتی و اخلاص نزد میکرد حضرت چون بموصل وارد شد در خانه او نزول نمود و پیش از آمدن آنحضرت معاویه علیه الهاویه او را بمال دنیا فریفته بود و شیشه زهر قاتل بوی فرستاده تا بوقت فرصت بخورد آنحضرت دهد آن سیاه بخت بیدولت سه نوبت از آن زهر بآنحضرت خورانید و کارگر نیامد چراکه هر وقت رنجور میشد دعا میکرد که خداوندا مرا شفا کرامت فرما دعا مقرون باجابت شده فی الفور صحت مییافت آن مرد میشوم درماند و عاجز شد نامه نوشت بمعاویه علیه الهاویه که من سه بار زهر بخورد حسن ابن علی داده ام و کارگر نیامده است معاویه جواب نامه را با مقداری زهر هلاهل باز فرستاد و نوشت باو که سعی تمامی کن و قدری از این زهر بوی بخوران که اگر قطره از این را در دریای عمان

[illegible]

موصلی گوید [illegible]
و طلب بر خود [illegible]
بار از دست [illegible]
[illegible] ذلالت و انفعال وی شود و بسیار مبالغه در این باب [illegible]
بی اذن آینه و آن [illegible] گفتند [illegible]
اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت
نرسیده ام که جفائی از و بمن شده باشد بعد گفتند [illegible]
گفت مدتی من ملازمت او کرده ام از محبت او [illegible]
ندیده ام سعد گفت پس چرا با جگر گوشهٔ [illegible]
و چنین و چنان کنی و خطیکه در شام فرستاده بود [illegible]
و شیشهٔ زهر هلاهل فرستادن آن [illegible] و سه نوبت زهر [illegible]

[illegible] پس بعد از آن سعد او را گرفتند و [illegible]

[illegible] معجزه سیزدهم منقول است که یکی از محبان حضرت امام حسن مجتبی [illegible]

[illegible] یا سیدی در همسایگی من مردیست از محبان معاویه [illegible]

[illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]

[illegible] و تعالی [illegible] و [illegible] گردانید و ترا از [illegible]

[illegible] آن مرد [illegible] بخانه خود بازگشت [illegible] او از [illegible]

[illegible] بلباب خانه او رامود زن آمد و گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] شوهر من [illegible] طعام بخورد

[illegible] از من [illegible] رانیدم

[illegible] شوهرم [illegible]

[illegible] آن دوست [illegible]

[illegible] معجزه چهاردهم

[illegible] حضرت امام حسن [illegible] با اصحاب و اهل بیت خود نشسته بود

[illegible] حضرت رسالت پناه از دنیا [illegible]

[illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] معاویه [illegible] انصار آن سیاه بخت

[illegible] حضرت او را از خود دفع نکنی گفت

[illegible] او را [illegible] و هم یقین دانم که

[illegible] این کار پس چون مدتی

نوشت معاویه بجعده [illegible] اشعث [illegible] بسیار و [illegible] را فریبانید
[illegible] دنیا [illegible] است که آنرا [illegible] قبول [illegible] امام
حسن [illegible] کار آنحضرت ساخت [illegible] خود [illegible] آن ملعونه [illegible] زنان سازد
و [illegible] یزید در آورد [illegible] تا [illegible] معاویه [illegible]
نوشت [illegible] حسن بن علی [illegible] وصال یزید [illegible] گویند آن
[illegible] فرزند رسول را [illegible] بغایت [illegible] وقت [illegible]
با [illegible] شیر [illegible] فرزند [illegible] آشامید [illegible] آن [illegible]
امام [illegible] مغرور شدی در دفتر دشمن خدا و
رسول [illegible] آخرت را از دست [illegible] میدادی از جناب رب الارباب
[illegible] حضرت رضا [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] امام حسن مجتبی معاویه
[illegible] ملعونه هرچه کردند [illegible]
[illegible] گفت این [illegible] یزید کردم و خشم خدا و رسول را [illegible]
[illegible] نمودم و آتش جهنم [illegible] لازم و واجب بجان [illegible] معاویه علیه الهاویه گفت
ای ملعونه از خدا شرم نکردی و از غضب پیغمبر نیندیشیدی و [illegible] گیسوی تافته [illegible] جوانان
بهشت حسن مجتبی دل نه بستی و مهره مهر آن ماه رخسار را [illegible] هوا و هوس باختی و آخرت را
بدنیا فروختی چون حسن را گذاشتی و جان را بهوای وصال یزید از دست [illegible] تا کجا که
لایق هم صحبتی یزید را درک کنی و کام وصال او [illegible] شربت [illegible] ترکنی تو که با جگر گوشه حضرت
رسول رب العالمین و نور دیده امیر المؤمنین این نوع معامله کردی معلوم است
که با یزید چه خواهی کرد [illegible] آن بیدولت [illegible] خسر الدنیا و الآخرة سر در پیش
افکنده و از مصاحبت امام حسن و امانده حیران و نادمان میگریست و بدرماندگی حال خود

[illegible] معاویه گفت کنون که خود را مستوجب [illegible] ساختی [illegible]
[illegible] ببادی گرد [illegible] روز [illegible]
[illegible] که [illegible] از دست [illegible]
[illegible] معاویه علیه [illegible]
[illegible] کشته [illegible] از دست [illegible]
[illegible] پیدا آمد
[illegible] آمیز پیدا شده [illegible] دیگر کسی را از آن ملعونه
نشان نیافت [illegible]

نار جهنم شتافت

در بیان ولادت جناب اباعبدالله حسین علیه السلام

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	حسین شهید صلوات الله علیه
کنیت شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو عبدالله علیه الصلوة والسلام
لقب مبارک آن بزرگوار علیه السلام	شهید غریب مظلوم بود
مکان ولادت باسعادت آن بزرگوار	مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیت
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار	روز پنجشنبه بود
ماه ولادت باسعادت آن بزرگوار	سیم شهر شعبان المعظم
سال ولادت آن بزرگوار علیه السلام	سنه سیم از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله
پادشاه زمان ولادت آن بزرگوار علیه السلام	در زمان [illegible] پادشاه عجم بود
اسم والدهٔ ماجدهٔ آن بزرگوار علیه السلام	فاطمه زهرا سلام الله علیها
نقش خاتم آن بزرگوار علیه السلام	ان الله بالغ امره بود
عدد زوجات آن بزرگوار علیه السلام	[illegible] تن بودند غیر از کنیز
عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام	شش عدد و بعضی نه عدد گفته اند
مدت عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام	پنجاه و هفت سال بود
روز وفات آن بزرگوار سلام الله علیهم	روز میشوم دوشنبه و بعضی جمعه گفته اند
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	دهم ماه محرم الحرام بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	سنه شصت و یک از هجرت نبوی ص
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	زمین [illegible] کربلای معلی بود
سبب وفات آن شهید مظلوم	بامر یزید قاتل او شمر ولد الزنا بود
مکان قبه منور آن بزرگوار علیه السلام	زمین کربلا [illegible] بود

[illegible] و غفلت آن بزرگوار	یزید پلید ملعون بود
[illegible] آن گوشوار [illegible]	آب [illegible] حجیر [illegible] بود

باب بیست و چهارم در بیان بعضی از فضایل و معجزات حضرت ابی عبد الله الحسین علیه
السلام [illegible] شیعیان [illegible] مؤمنانست و چشمه زلال مغفرت
[illegible] ازان مظلوم شهید غریب
[illegible] معجزات ظاهر شد و جمله
[illegible] شیعیان را از آب چشم دوستان شرح داشتیم تا [illegible]
[illegible] زیاده نمایند
[illegible] آن بزرگوار [illegible] حقیقت و
[illegible] و محبت نبی
[illegible] دوانی در جوا
[illegible] حقیر از سر تقصیر
[illegible] الغرایب آورده
[illegible] نزد حضرت رسول آمد و آهوبچه [illegible] کرده برای جناب رسول صلی الله
علیه و آله هدیه آورده ناگاه حضرت امام حسن ع مسجد در آمد چون آهوبچه را دید بدان مایل شد
حضرت او را با امام حسن لطف فرمود و آن بزرگوار بدو مشغول بود که در این اثنا حضرت
امام حسین علیه السلام از در مسجد پیدا شد دید بچه آهوئی در دست برادر است و
مشغولیتی دارد و آن برگزیده خدا و رسول میلش بدان کشید نزد حضرت رسول آمد و گفت
یا جداه برادرم حسن را آهوبره داده من نیز فرزند تو هستم من نیز آهوبره لطف بفرما و مکرر
[illegible] رسول [illegible] نوازش مینمود و تسلی میداد آخر الامر امام حسین ع خواست که
گریه آغاز کند که دیدند آهوئی را که بچه خود در پیش انداخته بعجله [illegible] میزند و میآید

تا پیش رسول خدا آورد و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله دو بچه را شیر طلب
حبیبا گرفته پیش تو آورده ام [illegible] رسیده که پیش از آنکه بخدمت سید عالم
رسان [illegible] بچه آهو که میزاید گریان شود و [illegible] از عواطف حضرت
بدو کرده اند [illegible] فرزند برآید [illegible] ازآنکه [illegible] بر حسنین
فرو ریزد خود را با بره خود باو برسان یا رسول الله من اشتاب بچه برداشته بسوی تو
آمدم گویا که زمین [illegible] تا که زودی بخدمت رسید [illegible]
نیامده که خروش از صحاب بخواست و بانگ عادت [illegible] شد [illegible]
رسول خدا آن [illegible] بچه [illegible] حسنین [illegible]
مادر ورا آمد [illegible] واقعه را بیان کردند [illegible] ابن عباس در کتاب [illegible]
روایت شده [illegible] آمده است
فرمود [illegible] حسن حسین از خانه بیرون رفته
و علی حاضر [illegible] رفته اند آحال باز نیامده اند حضرت
گفت فاطمه [illegible] حضرت دست
بدعا برداشته وی نعمت آنها از خدا خواسته و از احوال ایشان اطلاع ساخته بود که
جبرئیل درآمد و عرض کرد یا احمد غم مخور که حسنین بیشتر از مکروبات و از شر اشرار
الآن بخواب رفته اند در حظیره بنی نجار و حق تعالی دو فرشته موکل ساخته تا نگهبانی
ایشان کنند و از مکروهات بدان وار هانند حضرت برخواسته و جماعتی از اصحاب
برداشته روانه حظیره بنی نجار شد چون رسیدیم حسنین را دیدیم دست در گردن یکدیگر
کرده بخواب استراحت رفته و دو فرشته یک بال فرش کرده و بال دیگر بدیشان
پوشانیده پس حضرت رسول امام حسن را برداشته و امام حسین را فرشته برداشته
و در نظر مردم چنین مینمود که هر دو را حضرت رسول برداشته پس ابو ایوب انصاری [illegible]

گفت یا رسول الله کی امت فرمود که بگذار من ولی باشد خدا ایشان بزرگوار تر جد
و جده گفت و پدر ایشان بزرگوار تر است از ایشان پس فرمود یا انس خبر دهم شما را
به بهترین خلق از جهت جد و جده و پدر و مادر و خاله و عم و عمه ایشان الحسن
والحسین جده خدیجه بنت خویلد پدر علی بن ابیطالب و مادر فاطمه بنت محمد و خاله
ام کلثوم و خاله زینب بنت محمد و عم جعفر بن ابیطالب و عمه ام هانی بنت ابیطالب
[illegible] دوست [illegible] پرسید که سید الشهدا حسین تشنه شد
یا [illegible] نه سیدا [illegible]
بر دوش فرمود و گفتند که [illegible] بخدا [illegible] و پیغمبر
که اگر میخواهی دنیا [illegible] دادیم و ترا [illegible] الاشتیاق و
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] حبیب بود
[illegible] زمان [illegible] یزید بن معاویه را امام میدانست
[illegible] همسایگی او شخصی از شیعه امام حسین بود روزی آن شیعه
[illegible] خواست آن طبیب را ارشاد نماید و هدایت کند بدین
حق طبیب را گفت که اعتقاد به یزید مکن که او پدرش معاویه و جدش ابوسفیان است
[illegible] امام زمان سبط رسول خدا امام حسین علیه السلام است
[illegible] و آراسته است [illegible] چندانکه [illegible] آن طبیب
[illegible] که اگر [illegible] شیعه گردد [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] بود [illegible] چون آن [illegible]

بیمار شد پس نزد [illegible] آن طبیب فرستادند [illegible]
آن [illegible] طبیب گفت ای [illegible] جگر اسب [illegible] فرستاد [illegible]
اسب زرکی آمد گفت برو به حسین بن علی [illegible] مقصود [illegible]
و هم جناب سید الشهدا [illegible] آن طبیب [illegible]
آمد و مرض مادرش [illegible] طبیب [illegible] جگر اسب [illegible]
طویله بیرون آوردند پس آن کشتند و جگرش [illegible] آن جگر را برداشته نزد
طبیب آورد پرسید که اسب را چه رنگ بود گفتند [illegible] طبیب گفت که جگر
این رنگ اسب [illegible] باشد پس آن طفل یتیم نزد حضرت آمد
و حکایت طبیب را عرض نمود پس امر [illegible] دیگر کشتند و جگرش را به یتیم دادند
برداشت [illegible] طبیب [illegible] مگر آن [illegible] تا پنج نوبت و هر دفعه که گفت
این اسب [illegible] کشتند و جگرش به یتیم دادند
[illegible] آن [illegible] دیدند و احوال دیده بود
[illegible] آن [illegible] است که در طویله آنحضرت سر برید
چون داخل شد دید که پنج اسب سر بریده اند پرسید چرا این اسبها را سر بریده اند
گفتند بخاطر طفلی که مادرش را طبیب معالجه میکند اسب میخواست پس آن طبیب بدر خانه
نشست تا آنحضرت بیرون آمد بپای مبارک آنجناب در افتاده و بوسه داد و عذر
خواهی نمود و از خلص شیعیان آنحضرت گردید آنحضرت فرمود که سبب اخلاص تو
چه شد گفت [illegible] کردن خود در حق مادر طفل یتیم را از باب امتحان نقل کرد که
سلک ترا در حق [illegible] مشاهده نمایم و آنچه گفتند [illegible] از شما صادر میشود پس
حضرت دست [illegible] برداشته گفت الهی [illegible] بحق [illegible] تو این اسبها را
کشتم والحال تمنا دارم که بحق جدم و پدر و مادرم این اسبها را زنده گردانی هنوز دعا تمام

نشد

[illegible] رسیدند [illegible] روایت کرده محمد بن سنان از امام رضا [illegible]
[illegible] یکی از اصحاب آنحضرت شکایت از تشنگی میکردند [illegible] آمده بخدمت
[illegible] گرسنگی [illegible] شان [illegible]
[illegible] که آنحضرت [illegible]
از صحابه من شکایت میکنند از تشنگی [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] انگشتان [illegible] پس پشت [illegible] ایشان آب پیدا شود
[illegible] آنحضرت انگشت [illegible]
شیرین تر از عسل و [illegible] این آب
[illegible] آنحضرت [illegible] فراست
و این دو حدیث از کتاب [illegible]
از حضرت صادق منقولست [illegible] ملکی را
[illegible] او می آشامد
آن امام از ان آب منعقد میشود [illegible] بعد از چهل روز در شکم
[illegible] میشنوند چون متولد میشود حقتعالی بزبان ملک [illegible] میفرستد و در میان دو دیده
او می نویسد این آیه را وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته و
هو السميع العليم بروایت دیگر در شکم مادر این آیه را بر بازوی او مینویسد و چون
بمنصب امامت میرسد حقتعالی در هر شهری نوری برای او میگرداند که هر که دران
شهر کاری کند دران نور مشاهده کند و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که امام مربع نشسته از مادر متولد میشود و سرش بزمین نمی آید و چون بزمین میرسد
حقتعالی عمودی از نور برای او میان آسمان و زمین بلند کند و کنوز رحمت باو دهد
بحلیه علم زینت نماید وخلعت مهابت باو پوشاند و چراغی از نور در دل او میافروزد

را آنچه در دنیاست ... [illegible] ... است ... [illegible] ...
و ابعد از ... [illegible] ... شهادت ... [illegible] ...
آلوده بخون ... [illegible] ... شد و ... [illegible] ... در مقام آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... امام حسن و امام حسین ... [illegible] ...
علیهما ... [illegible] ... و از ابن عباس روایت که در وقت
امام حسین حق تعالی رضوان را که خازن بهشت بود امر فرمود که ... [illegible] ... مولود
نبی ... [illegible] ... را فرمود که آتش ... [illegible] ... فرو نشاند ... [illegible] ... امر شد که با هفتاد هزار
کنیز حور العین پیش ... [illegible] ... که از جای دیگر بر میآید که با آن برگزیده
مولود ... [illegible] ... شفاعت او ... [illegible] ... مبارک ... امامت
را ... [illegible] ... مسعود ... [illegible] ... گردید و دست
بسر گرفت ... [illegible] ...
عروة الوثقی ... [illegible] ...
بجان ... [illegible] ... معجزه دویم روایت که
وقتی که جبرئیل به تهنیت حضرت امام حسین بیامد فرشته دید ... [illegible] ... افتاده ... از
... [illegible] ... جبرئیل علیه السلام ... [illegible] ... آسمان ... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible] ... نامش فطرس است پرسید ای فطرس این چه حالت است که بر
تو مشاهده میکنم گفت ای جبرئیل حق سبحانه و تعالی مرا کاری فرمود من اندکی
توقف نمودم برق غیرت الهی در آمد و پر و بال من سوخت و در اینجا افتاده ام ... [illegible]
ای جبرئیل دیروز ... [illegible] ... عزت بودم ... امروز ... [illegible] ... ذلت ... [illegible] ... چون
زیبائی ... امروز چو من نیست کسی ... ای جبرئیل ... [illegible] ...
... [illegible] ... افتان و خیزان ... [illegible] ... زندگی ... [illegible] ...

جبرئیل [illegible] از فطرس را حال [illegible] مرا ماموری
خدمت رسول خدا صلعم مبارکبادی مولود فرزندش و تهنیت گویم فطرس نالید
[illegible] مرا نیز با خود ببر [illegible] که شاید او [illegible] گذاری تا آنحضرت
دعا [illegible] کند و بشفاعت لب مبارک [illegible] باز
[illegible] کند و بمقام خود برساند پس جبرئیل او را همراه خود آورد و بعد از تهنیت
[illegible] فطرس [illegible] امام حسینؑ در کنار پیغمبر بود و بنوازش بسوی وی مشغول
بود گفت ای فطرس بال خود را بتن حسین [illegible] انشاء الله از رحمت الهی بال و پر
بال فطرس [illegible] [illegible]
[illegible] حسینؑ
[illegible] شهید شدن
[illegible]
[illegible] کرده بود
[illegible] کردی
[illegible] فرشته که این فرمان
توانید برسید بر سر قبر او ملازم شوید و هر صبح و شام بر وی گریه کنید و ثواب آب دیدها
خود را بآن جماعتیکه در مصیبت خود گریانند بخشید پس فطرس با اتباعان خود بزمین کربلا
فرود آمدند و بآنچه او را امر فرموده تا روز قیامت مشغولند **معجزه سیم** روزی جوانی
گریان در مجلس شریف حضرت ابی عبد الله الحسینؑ حاضر شد حضرت فرمود باعث
گریه تو چیست عرض کرد یا ابن رسول الله مادرم امروز وفات نمود قبل از آنکه وصیت
کند در یافت احوال [illegible] گفته بود که من در حال [illegible] وصیت نخواهم
[illegible] تا خواهد داد و بوقت [illegible] مرا باشد [illegible] پس حضرت
[illegible] الحسینؑ فرمود با اصحاب برخیزید تا بآنجانب [illegible] این جوان

[illegible]

[illegible] دور قدرت [illegible] از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی [illegible]

صلوات الله علیه [illegible]

دریافت نماید [illegible]

بیرون آید که اگر چه این [illegible]

و قبل از [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنجماعت [illegible] و از حالات ایشان [illegible] فرمود اگر علامات آن معرکه و واقعه را تماشا [illegible]

[illegible]

[illegible] بر خودی ساخت شد همین [illegible] بت شکست پس چشم نقش شد [illegible]
دیگر ساق پای تو بینم که چه دو سیب عجب و قصه و در این قلب شکر است که در این [illegible]
در دست مبارکش دره بود که ماهی را بدان میزد و آن میده فروشنده که ماهی جری و مارماهی
را که از اقسام ماهی است که گوشت آن حرام است فروختند و کرامی [illegible] بیان [illegible]
[illegible] پیش او رفت [illegible] گفت یا امیرالمؤمنین چه
چیز است [illegible] پس حضرت فرمود که ایشان آن گروهی اند که شبها
را میته ابیشیدند و سبیلها را [illegible] شتند پس خدای تعالی ایشان را مسخ کرد حبابه گوید که از
امیرالمؤمنین ع [illegible] پس [illegible] رفتم و میدیدم تا که
[illegible] نشست پس گفتم [illegible] علامت امامت چیست
[illegible] را [illegible] و گفتند بیاور این
سنگ را [illegible] آوردم حضرت گرفتند و مهر
مبارک را بیرون [illegible] نقش بست
پس فرمود [illegible] ارشد [illegible]
بدانکه آن امام و مفترض الطاعت است و بر او مخفی نباشد هر چه که اراده کند حبابه گوید
که بعد از آن برگشتم تا وقتی که آنحضرت از دار دنیا بعالم آخرت رحلت فرمود پس آمدم بخدمت
امام حسن ع و او را دیدم بجای پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین ع نشسته بود و مردم مسایل
دینیه خود را از او سوال میکردند و جواب میفرمود چون مرا دید فرمود یا حبابه الوالبیه
بیاور آن چیزیکه با تو هست پس آن سنگی که پدرش به مهر خویش مزین فرموده بود بردم
و باو سپردم و عرض کردم [illegible] سنگ را بمهر مبارک مزین فرمایند
همچنانکه از پدر عالیمقدارت بر آمدی [illegible] ایشان نیز [illegible] و [illegible] مانند آن
پیشوای انام بخدمت ابی عبدالله الحسین ع رسیدم [illegible]

[illegible] پیش خواست و حبابه قبول نمود و بعد از آن [illegible] نمودند [illegible] بر چه
[illegible] دیگر [illegible] که میخواهی دلیل امامت را عرض کردم بلی ای سید من پس گفتند
[illegible] آن سنگ را بردم و تسلیم ایشان نمودم و آنحضرت [illegible] چون
[illegible] گرفت [illegible] فرمود تا بعد از واقعه شهید شدن آنحضرت [illegible]
[illegible] نمودن [illegible] گیری آن قوم اشقیا به مدینه رسول الله
بخدمت ایشان مشرف شدم [illegible] پیر شده بودم بحیثیتی که اعضایم برعشه افتاده
بود [illegible] شده [illegible] رسیده بود و خواستم که دلیل امامت را از و
جویم آنحضرت [illegible] آن [illegible] که نعمت را غنیمت [illegible]
[illegible] سوال نمودم [illegible] آنحضرت [illegible] است [illegible] من بانگشت
سبابه [illegible] عود کرد [illegible] شدم [illegible] عرض کردم ای
[illegible] چند [illegible] آنحضرت [illegible] گذشته [illegible] بیان
میکنم [illegible] تو [illegible] سست پس آن
[illegible] را بخدمت آنحضرت دادم [illegible] داود [illegible] زنان
امام بخدمت هر یک از ایشان بردم و آن سنگ را چون بائمه امیرالمؤمنین
علیه السلام مهر کردند و نه ماه از زمان خلافت آنسرور که گذشت از دنیا رفت و بعد از آن
از اولاد حبابه مهجع بن الصلت بخدمت امام حسن عسکری آورد و آنسنگ را مهر کرد داود
بن قاسم جعفری گوید که چون من سنگ را نگاه کردم دیدم نقش خاتم آنحضرت گرفته است
بروی آنحضرت را الحسن بن علی النقی بعد از آن مهجع از مجلس برخاست و میگفت رحمة الله
و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد لله ان حقک واجب
کوجوب حق امیرالمؤمنین والائمة من بعده صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] نصیر بن [illegible] از ام اسلم روایت شده که بخدمت حضرت رسول مشرف شدم

و عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد من کتب سابقه را خوانده‌ام و دانسته‌ام
که هر پیغمبری را وصیی هست پس وصی موسی یوشع بود و وصی او در حال حیات و وصی دیگر بود
در حال ممات او و همچنین حضرت عیسی پس وصی تو کیست یا رسول الله آنحضرت فرمود
یا ام اسلم وصی من در حیات من و بعد از ممات من کیست پس دست مبارک برد و سنگی
از زمین برداشت و آنرا با دست نرم کرد چون آرد پس خمیر نمود و بعد از آن مهر
خود را بران زد تا نقش گرفت و دو مرتبه فرمود که آنرا چون من نمود و بمهر خود نقش
نمود آن وصی منست در حیات و بعد از ممات پس از خدمت او بیرون شدم بخدمت
امیر المؤمنین آمدم و عرض کردم یا [illegible] تو نیز وصی رسول الله فرمود بلی ام اسلم پس
دست مبارک دراز کرد سنگی گرفت و نرم کرد مثل خمیر و بمهر خود ممهور کرد پس فرمود هر که مثل
این کار کند او وصی من است [illegible] پس آمدم در وقتیکه شباب
جوانی بود و وصی [illegible] آنحضرت [illegible] بروش ایشان بمهر خود مزین فرمود
بعد از آن بخدمت [illegible] در حالتی که آن مظلوم را صغیر شمردم سنا
پس عرض کردم بابی انت و امی آیا تو نیز از برادر خود شما وصی هستید فرمودند
بلی یا ام اسلم بیار مرا سنگی آوردم بدست مبارک او دادم پس نرم کرد آن سنگ
و بسرشت و یاقوت سرخ گردانید و انگشتری بروی نهاد و نقش کرد همچنان که جد و پدر و
برادرش کرده بودند پس بمن داد فرمود نگاه کن چون نگاه کردم نام حضرت رسالت
و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام دران سنگ نقش شده بود من بسیار
تعجب کردم ازین رتبه و معجزه پس مشتاق شدم که معرفت در حق او زیاد کنم عرض کردم
یا ابن رسول الله میخواهم معجزه دیگر بمن بنمائی تا ارادت و اخلاص من زیادتر شود پس آنحضرت
با آن صغر سن دست راست مبارکش برداشت من عمودی از نور دیدم که در هوا
پیدا شد طاقت نیاوردم از مشاهده آن بیفتادم و بیهوش شدم پس آنحضرت شانه

زنده نمود و بینی من نمود به هوش آمدم و آن شاخ را نگهداشتم و در پیش خود نگه داشتم و وصیت
نموده‌ام که آن را در کفن من نهند ام سلیم گوید که من عمر وفا نمود تا بخدمت حضرت سید سجاد
امام زین العابدین رسیدم ایشان نیز دو معجزه بمن نمود بصیرت و یقینم زیاد شد و دوستی
ایشان را داشت و خود آن حضرت گردید معجزه ششم مرویست که روزی امیرالمومنین ع
در خانه نشسته بود و حسنین طفل بودند یکی چهار سال داشت و یکی سه سال آمدند در خدمت
پدر بزرگوار خود حضرت یکی را بر زانوی راست و یکی را بر زانوی چپ نشانیده و با ایشان
گرم نوازش و مهربانی بود پس حضرت امام حسین ع برخاست بیرون رفت شاه ولایت
روی مبارک با امام حسن کرد و فرمود چون آن [illegible] پنهان گشت پس فرمود بگو دو
امام حسن علیه السلام [illegible] از شرم میدارم که بزرگی گفته ام دو جاری
[illegible] دو شرکت [illegible] و مرتبه توحید
[illegible] تعلق [illegible] شاه ولایت
[illegible] او را بوسید
بعد از آن سید الشهدا گفت ای پدر بزرگوار [illegible] امیرالمومنین علیه الصلوة
[illegible] پس ابی عبدالله الحسین ع گفت ای پدر بزرگوار
دو دوستی [illegible] با بودن دوستی خالق چگونه دوستی مخلوق
جمع شود [illegible] حقیقت و صدق یقین با خصوصیت درست
آید شاه ولایت از استماع این سخنان تعجب کرد و فرزند دلبند و فواکه قلب مستمند را
از سر زانوی خود گرفت و بر زمین نشاند و از خانه بیرون آمد تا بخدمت حضرت رسالت
رسید و بعرض آن پیغمبر برگزیده سخنان امام حسین را رسانید پس حضرت رسول آمد
حسین ع را گرفت و نوازش نمود و فرمود ای فرزند شما را دوستی صوری داریم
و حق تعالی را دوستی معنوی معجزه هفتم از ابی خالد کابلی مرویست که گفت من

[illegible]

[illegible] شهدا [illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این روایتست [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمود چون [illegible] حسین [illegible]

خواست [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

ازین سفر [illegible]

گفت [illegible] فرمود که حسین را در عراق [illegible] شهید

نمایند و [illegible] شیشه [illegible] زمانی آید که حسین را

شهید کنند و آن تربت حسینی مبدل بخون گردد [illegible] که آن شیشه را نگاه دار

و ترا منع از رفتن نمیکنم پس حضرت ابی عبد الله گفت بخدا سوگند که من یقین

دارم که در عراق کشته خواهم شد و مکرر این خبر را از جد بزرگوارم و پدر عالیقدرم

شنیده ام و از آن ناگزیر نیست که در راه خدا مرا شهید کنند زیرا که شهادت رتبه بلند است

و مرتبه ارجمندی هیچ نبی را از آن خوف نخواهد بود و مرا نیز خوفی نیست [illegible]

سر و این پیکر و این جان من * [illegible] ام سلمه گفت

ای عجبا چگونه میروی که خود خبر میدهی که آخر مرا [illegible] فرمود که اهل عراق

نامه ها نوشته اند و از دوستان ما را خوانده اند باید بروم و اگر [illegible] عراق

چنانچه

[illegible] نزدیک شد پس گفت یا ام سلمه [illegible] موضعیکه [illegible]
[illegible] تو بنمایم پس دست بروی [illegible] کشید و [illegible]
[illegible] پس
[illegible] دست [illegible] برداشت [illegible] در شیشه [illegible]
گفت ای ام سلمه روزی که این خاک خون شود بدانکه در انروز [illegible] شهید [illegible]
[illegible] خواهد بود پس ام سلمه بسیار گریست و نوحه و ندبه نمود و بعد از آنحضرت
هر روز بدیدن شیشه میرفت تا یوم عاشورا [illegible] چون نگریست
خون بسته در شیشه دید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] جابر
بن عبد الله انصاری [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] اول است که ما
از برای آنحضرت فرمود ای جابر برادرم [illegible] میخواهی [illegible]
بزرگواری خداست میخواهی جدم و پدرم و برادرم را بگو [illegible] تو بنمایم تا آنکه از ایشان بشنوی
پس گفتم ای مولای من ایشانرا چگونه حاضر میکنی و حال آنکه از دنیا رحلت فرموده اند
و در بهشت عدن آرمیده اند فرمود ای جابر هنوز معرفت در حق امام معصوم نیافته
این نوع مطالب و هرچه خواهند و اراده نمایند در پیش ایشان عجب نیست پس فرمود
اکنون نظر کن چون نظر کردم در آنحال حضرت سر بسوی آسمان کرد و دست بدعا برداشت
در آنحال دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و امیر المؤمنین و برادرش حسن
[illegible] و جعفر طیار و عقیل صلوات الله علیهم اجمعین فرود آمدند و نزد امام حسین
[illegible] نشستند من چون آنحال را دیدم ترسان و لرزان از گفتار و کردار خود شدم

شدم پس حضرت رسول [illegible]

[illegible]

از ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش [illegible]

در [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

مرویست که روزی عرابی [illegible] بخدمت حضرت نبی صلی الله علیه و آله [illegible]
بمدینه آمد و در اثنای راه با زوجه خود مباشرت کرده بود و قبل از غسل کردن بخدمت
آنحضرت حاضر شد و در این آمدن غرضش امتحان آنحضرت بود در امامت چون
نظر امام حسین [illegible] بر اعرابی افتاد [illegible] غضب شد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
مباشرت کردی [illegible] اعرابی گفت [illegible]
[illegible] ابن رسول الله [illegible]
[illegible] از غسل [illegible] معجزه
دوازدهم [illegible] مذکور است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته [illegible] پریشان
حال حضرت [illegible] عرض کرد [illegible]
حسین را در گهواره [illegible] مشغول شدم چون فراغت یافتم
رفتم بسر گهواره حسین [illegible] آنکه تفحص نمودم اثری از وی نیافتم
اکنون ساعتیست که می بینی دگرگون حال شده ام و صبر و قرار از من رفته و مشوش الحال شده
دلم از آتش این واقعه گداخته [illegible] که حسینم چه شده مرا از غم خلاص نما و حسین مرا
بزودی برسان ما پس حضرت از این مقال متحیر شد که جبرئیل امین در رسید و گفت ای سید
و سرور عالمیان و بهتر و مهتر هر دو جهان فاطمه را از ما سلام برسان و بگو خاطر مبارک
فارغ دارد و در دل دقدقه راه مدار که حسین بسلامت است و از مقربان درگاه
احدیت است و بشارت باد ترا که بزودی او را [illegible] و اندوه و حزن ترا [illegible]
مبدل [illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا اخا جبرئیل حسین را [illegible]
[illegible] بگو بیان [illegible]

[illegible] آن حضرت حسین [illegible] که [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آمدند [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] مقربان [illegible]
[illegible]
آن حضرت [illegible] فرمود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] گهواره [illegible]
[illegible] بیدار آن حضرت [illegible] و محزون گشتند و [illegible]
[illegible] حسین [illegible] خوابیدم [illegible] روح و راحت در
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
شب [illegible]
[illegible] عطش [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آب [illegible] آن حضرت تشنگی [illegible] شدند و اطفال فریاد
[illegible] غریب برخاست و موضعی تشریف ارزانی داشت
[illegible] چون قدمی کنده چشمه آب شیرین ظاهر شد و همه لشکر
[illegible] سیراب شدند [illegible] آب دادند [illegible] آب کردند بازان
چشمه ناپیدا شد [illegible] از آن آب نشان نیافتند و ایضا در خبر است که حضرت
فرمود تا [illegible] خندقی کنند تا [illegible] از یک جانب باشد [illegible]
[illegible] خندق [illegible] ساختند [illegible]
[illegible] آتش [illegible]

دید بر اسپ سوار شد و پیش آمد و گفت الحسین پیش از آتش آخرت آتشی را افروخته از بهر
بپا امام علیه السلام فرمود کذبت یا عدو الله گمان داری که بدوزخ میروم و تو به بهشت
مسلم بن عوسجه عرض کرد یابن رسول الله اجازت ده تا تیری بر دهن او زنم حضرت فرمود
نخواهم که در حرب پیشدستی کنم ولی قدرت کامله حضرت باری را بزودی مشاهده کن پس
روی مبارک بقبله دست کرد و گفت اللهم جره الی النار یعنی خدایا او را بسلسله عقوبت
در آتش دنیا بکش پیش از آنکه بکشانی او را بآتش عقبی فی الحال بحکم دعوة المظلوم اثر
اجابت ظاهر شد و اسپش را پای بسوراخی فرو رفت و آن ملعون بجانب سفلی متمایل گشت
عنان از دستش [illegible] پایش در رکاب بماند و اسپ بهر طرف میدوید تا بکنار خندق
آتش رسید و او را در میان آتش انداخت [illegible] از مردمان بر آمد و از افتادن
مالک [illegible] گفت خدایا اهل بیت و ذریه رسول تو ایم و داد ما را از
ظالمان [illegible] این قوم با پیغمبر خویشی است که
هر ساعت [illegible] غیرت بر آشفت و از سر نیاز ربا
کریم کارساز [illegible] یا رب ابن اشعث قطع نسب از من
و مرا از فرزندی رسول تو خارج میداند پس در همین روز خاری را او بر سان [illegible] رگ جانش را
قطع کن هنوز تیر دعا بر آسمان اجابت نرسیده که شهباز قضا از فضای عالم [illegible]
و فی الفور در باطن آن مردود ناپاک تقاضای خلا ظاهر گردید و از مرکب [illegible]
حاجت خود را بکناری کشید که کژدم سیاهی بامر ملک وحید [illegible] بعورت آن
پلید که آن سیاه دل مکشوف العوره در میان نجاست مشغول شد [illegible] پیش از بدنش
جدا گردید **معجزه چهاردهم** در خبر است که از واقعه کربلا [illegible] کربلا از ان
مظلوم آنچه مستفاد میشود از کتب علما قریب به پنجاه معجزه ظاهر شد [illegible] منتها تحریر
قلم نیاوردیم و با این اکتفا نمودیم در کتاب مجالس المتقین مذکور است [illegible] این [illegible]

سر مبارک سید الشهدا را دیدم که تلاوت سوره کهف میفرمود متحیر ماندم از این امر و باخود گفتم
سر بریده چگونه تکلم مینماید و در دل خود اندیشه کردم که این سر مطهر را بربایم و در محلی دفن
نمایم که این قدر اذیت باین سر مطهر نرسد ناگاه شنیدم از آن سر مبارک که بمن گفت یا ابن
وکیده فلیس لک الی ذلک سبیل سفکهم دمی اعظم عند الله من تسییرهم ایای
فی الاسواق فذرهم بدانکه آن سر مبارک روحی فداه در چند جا تکلم فرموده از آنجمله
وقتیکه سکینه خاتون بدن را در آغوش کشیده بود و از حنجر نعش این آواز را شنید که فرمود
شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی تا آخر ابیات و از آنجمله وقتی که جمال
ملعون دستهای مبارک آنحضرت را قطع نمود ارواح عالیه پیغمبر و علی و فاطمه و خدیجه
کبری صلوات الله علیهم به زیارت جسد مطهر بکربلا آمدند و ایشان از آنحضرت سوال
کردند و آنحضرت با ایشان صحبت میداشت و [illegible] شکوه آن [illegible] بجد و پدر
میکرد و از آنجمله تکلم کردن سر مبارک [illegible] نصرانی و [illegible] گردیدن و از آنجمله
سهل بن سعد که چون اسیران [illegible] ساعت طویلی
ایشانرا نگاه داشتند سر آنحضرت را بر نیزه بلند کرده بودند آن سر مبارک در بالای
نیزه مشغول تلاوت سوره کهف بود تا باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا گفتم قسم بخدا که این امریست عجیب و عظیم
الهی به هر چیز قادری از شدت تحیر نتوانستم بایستم بزمین نشستم و از بحث این مقال بیهوش
گشتم چون بهوش آمدم دیدم که آنسر مبارک سوره کهف را با تمام رسانیده بود و
بروایت مفید آنسر مبارک در بالای نیزه در بازار و محلات و قبایل کوفه میگردانیدند
و بر سر نیزه تلاوت این سوره میفرمود ام حسبت الخ گفتم یا ابن رسول الله بخدا
قسم سر ترا بر بالای نیزه کردن عجب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم و از آنجمله روایت است
که شبی سر مبارک را در بازار صرافان کوفه آویخته بودند آن سر مبارک شروع بتکلم نمود

... در بهشت روند و تاج شفاعت بر سر او گذارند تا شفاعت گناهکاران
[illegible] و قبیله از [illegible] که ثبت
آمده [illegible] حسین [illegible] حضرت رب العزت [illegible] حقتعالی
[illegible] گرداند و چون مؤمن [illegible] به سبب
[illegible] بشارت میدهند و شادی کنند و چون
آن مؤمن [illegible] خود بیرون آید [illegible] حقتعالی [illegible] موکل گرداند چهار هزار فرشته
را با او باشند و از برای او تسبیح و تهلیل کنند تا برسند بقبر مطهر حضرت امام حسین و
چون [illegible] بقبر آنسرور [illegible] ثواب کسی که در راه خدا
در خون خود غلطیده باشد [illegible] و چون سلام کند بر آنحضرت باید که دست
بر [illegible] گذارد و بگوید السلام علیک یا ابا عبدالله [illegible] چون در
[illegible] هزار
[illegible] در راه خدا [illegible] که بوطن خود
رجوع کند منادی [illegible] استماع آن بشارت
نماید [illegible] نزد قبر آنحضرت تا آخر عمر خود نماید و اگر آن زایر در آن هفته یا در آن
ماه یا در آنسال بمیرد حقتعالی خود قبض روح کند و چون از زیارت فارغ گردد و متوجه
بوطن شود آن چهار هزار فرشته که متوجه مشایعت او شده بودند با او رفیق باشند تا
بمحل خود برسد پس آن فرشتگان عرض میکنند بار خدایا این بنده ترا [illegible]
دیگر چه امر میفرمائی [illegible] ندا از جانب رب العزت در رسد که یا ملائکتی شما
بباب عبدی فقفوا و قدسوا و اکتبوا حسناته الی یوم یتوفی پس آن چهار
هزار فرشته در سر [illegible] زایر امام حسین [illegible] تسبیح و تقدیس حق کنند [illegible] آن
مؤمن وفات کند آن چهار هزار فرشته در غسل و کفن و دفن او [illegible] پس گویند [illegible] معبودا

در ایام ملازمت و مجاورت بنده تو فرمان برداری کردید [illegible]
الکنون بجهة امری ما را ملالی نخواهد رسید که برسد قیامت [illegible] من و امت حبیب من [illegible]
باشید و تمجید و تحمید من بکنید و ثواب او را در نامه اعمال زائر بنویسید آن چهار هزار
فرشته بر سر قبر او بر گردند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت است که هر که زیارت
کند سید الشهداء را چنانست که زیارت کند حضرت رسول و سایر ائمه علیهم السلام
را و زائر حسین علیه السلام حرامست غیبت کردن او و حرامست بدن او در آتش دوزخ و بعد هر
درهمی که در راه زیارت صرف کند حقتعالی او را در لوح محفوظ ده هزار [illegible]
و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که [illegible] ز موالیان خود فرمود که زیارت ابی عبدالله
الحسین علیه السلام [illegible] فرض کرده بر آن تا در [illegible] فرمود دیگری را تجهیز کرده [illegible]
خود قرار [illegible] زیارت [illegible]
را در [illegible]
و حقتعالی [illegible]
سوال نمود [illegible]
روزی مثل آن است با هزار ماه و اما گریه [illegible]
از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمودند من بکی علی الحسین [illegible]
او ابکی او تباکی وجبت له الجنة یعنی هر که بر حسین مظلوم من گریه کند [illegible]
خود را اگر یک [illegible] بدارد بهشت برا او واجبست [illegible]
خبر در زیادتی ثواب گریه کنندگان [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] که فرمود [illegible]
[illegible]
اللهم [illegible] شفاعة الحسین [illegible]

در بیان احوال جناب سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	همنام جدش علی است علیه السلام
کنیت شریف آن بزرگوار ع	ابو محمد و ابوالحسن و ابوبکر
لقب مبارک آن بزرگوار علیه السلام	سید الساجدین و زین العابدین ع
مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام	مدینه منوره علی مشرفها الف تحیه
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	روز یکشنبه بود
ماه ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	پنجم ماه مبارک شعبان المعظم بود
سال ولادت باسعادت آن بزرگوار	سنه سی وهشت از هجرت نبوی
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار ع	جد بزرگوارش امیر المؤمنین ع
نام مادر آن بزرگوار علیه السلام	شهر بانو دختر یزدجرد
نقش نگین آن بزرگوار علیه السلام	[illegible]
عدد زوجات آن بزرگوار علیه السلام	یک زن بود دختر امام حسن علیه السلام
عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام	پانزده عدد بودند بعضی از کنیز
مدت عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام	پنجاه و هفت سال بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	در روز شنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	بیست و دوم ماه محرم بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	سنه نود و پنج از هجرت نبوی بود
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	در مدینه طیبه منوره بود
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد او را ولید بن عبدالملک
مدفن منور آنحضرت ع	زمین جنت البقیع است

پادشاه وقت وفات آن بزرگوار		ولید بن عبد الملک بود
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام		ابو خالد کابلی بود

باب ششم در ذکر معجزات امام زین العابدین [illegible]

معجزه اول از ابو خالد کابلی روایت است که روزی محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب علیه السلام
مرا طلب نمود و گفت یا ابا خالد برو نزد علی بن الحسین بمدینه [illegible]
گفتم یا ابن امیر المؤمنین بهر چه مرا [illegible]
ملاقات آنحضرت دارم پس محمد حنفیه گفت یا ابا خالد نزد علی ابن الحسین بمدینه برو و سلام
مرا بوی برسان و بگو یا ابن اخی [illegible] امیر المؤمنین منم و احق
اولی بامر امامت [illegible] این امر را [illegible] و اگر این سخن را قبول نداری
کسی را [illegible] پس برادرم
محمد متوجه مدینه شد [illegible]
یا اباخالد عمم را بگو [illegible] گردد و این اراده جز
بتائید الهی حاصل [illegible] حضرت رسالت پناهی بمن رجوع
داشته اگر این سخن را قبول نداری باش تا در مکه آئیم و نزد حجر الاسود رویم و او را
حاکم خود سازیم بر حقیقت هر کدام از ما که شهادت دهد امر امامت باو مرجوع و مفوض باشد
ابو خالد گوید که بمکه آمدم و رسالت حضرت سید سجاد را بعمش رسانیدم پس اندک
زمانی گذشت آنحضرت بجهت طواف بمکه آمد و هر دو بایکدیگر نزد حجر الاسود آمدند
و من در ملازمت ایشان بودم پس امام زین العابدین گفت ای عم اول تو سوال کن
چرا که اسن بی سنا پس محمد ابن علی پیش آمد و دو رکعت نماز کرد و دست بجانب او دراز
و حجر الاسود را گواه طلبید و گفت ای سنگ بآن کسیکه ترا گواه گردانیده و کعبه را بیت خدا
حرم محترم او آید اگر امامت انتقال بمن است و من امامت لایق هست [illegible]

[illegible]

شریفه مزین فرموده [illegible] جوانی برگزیده [illegible] بست

که [illegible] آورده بود [illegible]

گردید و در امامت این بزرگ [illegible]

که روزی [illegible] طواف بود

و در اثنای طواف [illegible]

آنحضرت را نشناخت پرسید این جوان هاشمی کیست که در طواف [illegible]

و [illegible] شخصی از [illegible] گفت این جوان [illegible] است چون

از طواف فارغ شد بموضعی نشست و گفت کسی این جوان هاشمی را [illegible] تا

کیفیت حال و خصوصیت احوالش را معلوم نمایم پس کسی را فرستاد بخدمت حضرت

در ترغیب خود بصحبت خود پس آنحضرت بنابر ضرورت متوجه او شد چون نظرش بآنحضرت

افتاد گفت یا ابن الحسین من [illegible] پدرت سعی نکردم [illegible] چه چیز

ترا مانع است از آمدن نزد ما آنحضرت فرمود که قاتل پدرم [illegible] آخرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون آنحضرت [illegible] [illegible]

مسجد برای رفت و دست نیاز بدرگاه خدای بی نیاز برداشت و گفت اللهم ان

حرمة اولیائک عندک یعنی بار خدایا بحرمت دوستان خود را آنچه درپیش

تو است با ایشان [illegible] انتظار [illegible] و بعد روزی بعبدالملک

کرده فرمود که [illegible] برآمده شده

که از [illegible] مردان [illegible] بدرگاه

باری [illegible]

از طلب [illegible] آن جواب [illegible]

اللهم [illegible]

کرم و مرحمت [illegible] عبدالملک چون این

از سخن خود منفعل گردید معجزه دیگر [illegible] روایت کنند که مردی دوست من بود بغایت

صالح و عابد و او در جهاد روم کشته شده برای او شادان بودم و شکر حضرت

ایزدی می‌نمودم که او بدرجه شهادت فائز شده و حسرت میخوردم که کاشکی من با او

بودم و شهید راه خدا میشدم در همان شب او را بخواب دیدم و گفتم رحمت خدای

بر تو باد بگو ببینم که حق تعالی با تو چه سلوک کرد و ترا بچه مقام جای داد و گفت بواسطه

دوستی آل محمد و مرثیه داریکه کرده بودم مرا برحمت خدا واصل نمود و [illegible]

[illegible] بهشت راه بر من آسان و نزدیک نمود و مقام داد و گفتم که من

[illegible] نامیگفتند که درجهٔ شهادت و تمام نعمت های [illegible] در بهشت [illegible] بیشتر است [illegible]
[illegible] گفتم چه باعث گشت بر است آنکه هر جمعه بخدمت امام زین العابدین میرسی
[illegible] می بینی بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی [illegible] حدیث [illegible] روایت میکنی با وجود
[illegible] ایشان [illegible] ترا برکت امام زین العابدین باقی
[illegible] چون بیدار شدم گفتند شاید بخواب شوید [illegible] ابی عقبا [illegible] چون بار دیگر
بخواب رفتم باز او را دیدم بمن گفت چرا شک کردی [illegible] شک کند که او
[illegible] ابراهیمی که علی بن الحسین ترا از خواب خبر دهد زهری گوید که چون بیدار
شدم و نماز گذاردم امام زین العابدین [illegible] طلب من فرستاد رفتم و سلام نمودم جواب
داد [illegible] چون نشستم فرمود [illegible] خواب دیدی به چه
[illegible] دیده بودم باز گفت [illegible] معجزهٔ چهل و [illegible] یمانی گوید سال
[illegible] حرام رفتم [illegible] جواب [illegible]
[illegible] در آنچه دیده بودم [illegible] آنحضرت [illegible] بر در بود
[illegible] و گفت انا عریان
[illegible] بر اعضای من افتاد
[illegible] از هوا فرود آمد [illegible] آن پرده کشیده بود در پیش وی نهاده
شد چون من آنرا دیدم متعجب شدم [illegible] گریستم پس او هم بمن گریست و گفت یا طاوس عرض
کردم لبیک یا سیدی از آن تخته [illegible] شدنامه [illegible] شناخت فرمود ترا درین
جامه ها حاجت هست عرض کردم یا مولائی و سیدی ولیکن بد آنچه در طبق است تمنا دارم
[illegible] چیزی بمن عطا کنی پس آنحضرت قدری از آن میوه ها بمن داد پس آنرا بر طرف حرام
نمود [illegible] بعد از آن آنحضرت جامه ها را برداشت و یکی را رداء خود ساخت و دیگری
[illegible]

رب اغفر و ارحم [illegible] انت الاعز الاکرم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رحمت [illegible]
رسیدم [illegible] پرسیدم گفت [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
بودم و بحسرت زیارت [illegible] تا بخدمت وی رسیدم و زیارت بسیار [illegible] شدم

معجزه پنجم روایتست که [illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]
حبس نموده [illegible] در خدمت آنحضرت [illegible]
فرزندان خود افتاد [illegible] حضرت زین العابدین [illegible] دانست که گریه او برای
چیست چون [illegible] امام زین العابدین علیه السلام
وی را گفت [illegible] بخانه خود روی و عیال و فرزندان خود را ملاقات کنی آن مرد از
استماع این سخن [illegible] گفت پس آنحضرت دست
دست [illegible] بدست مبارک [illegible]
چشم برهم نهاد [illegible] چون چشم گشود خود را در خانه خود دید
حضرت فرمود برو و عیال و فرزندان خود را ببین و عهدی تازه نما و احوال اطفال و
عیال خود را معلوم کن و بیا آن مرد بخانه رفته و اهل بیت خود را ملاقات کرده و یافته ایشان
احوال امام زین العابدین ع را پرسیدند چون بیان احوالات آنحضرت را آن مرد
با اهل بیت خود گفت همه بگریه افتادند تا که از گریه ماندند بیرون آمد و بخدمت حضرت
رسید آنسرور باز دستش بگرفته و فرمود چشم برهم نه بر او آمد چون چشم گشود
خود را در اندرون زندان بغداد دید و وارد شده که در آن ایام امام زین العابدین ع
هجده ساله بود و در دوازده سالگی علمای زمان را علوم آداب شریعت تعلیم میفرمود

معجزه ششم بسند معتبر مرویست که در زمان حضرت [illegible]

ما را بریان کن [illegible] فرو رفتند [illegible] زن بخدمت [illegible]
مشغول پاک نمودن ماهی شد در شکم ماهی دید [illegible] در بهشت در رشته و در بار
کرد دید ماهی فروش و صاحب نمک است و دو قرص نان آورده اند که بعد ما دادند احتیاج
ما بهیچ که اهم و زنان ما کار گرفت که این نان را تبرک و تیمن کنیم و نان را هم خشک دیدیم پس آورده ایم
که تبرک کنیم و ماهی با نمک را نیز تبرک بخشیدیم و گذاشتند و رفتند پس آمد و ایشان را دعا
کرد و بسر وقت زن آمد دید که شکم ماهی را شکافته و از گیاه یافت پر دانه ثمین و انواع
در ثمین و مروارید است بسیار فرحناک و مشعوف شدند و پرورد [illegible] بر صلوات بر محمد و
آل محمد و شکر گذاری [illegible] قول مولای پیشوای خود آدم اول
آل عبا و خمسه [illegible] استشهد پس خواستند که ماهی را [illegible] کنند و نان را آب زنند که شخصی
از جانب [illegible] که حضرت پیغمبر باید که الحمد لله
از دو قرص نان [illegible] مبتلا [illegible] نان
را پس بده که [illegible] نان را برداشته بخدمت امام
علیه السلام رسید [illegible] و معذرت خیال فاسد را خواست
و برگشت و درویشی او بغنی پیوست چنانکه توانگر زمان و منعم دوران گردید و آن منافقانیکه
طعن زده بودند از آن واقعه اطلاع یافتند تعجب و تحیر یا باهم میگفتند چه غریب است اختلاف
حال ایشان گاهی میگویند که ما قادر بر اصلاح حال درویش نیستیم و گاهی او را غنی میکنند
این سخن را بحضرت رساندند فرمود حال ما چون حال پیغمبر است که او را تکذیب مینمودند
که گاهی میگوید در یکشب به بیت المقدس میروم و گاهی از مکه تا بمدینه بدوازده روز
رود و حال آنکه نشناخته بودند حال او را معجزه هفتم روایتست که روزی علی بن الحسین ع
با جمعی بموضعی نشسته بودند ناگاه ماده آهوئی از صحرا درآمد و آمد بخدمت حضرت ایشان
و خود را بآن برگزیده حضرت رب العزت میمالید و دست در دامنش میزد و اضطراب

بنمود بعضی از حضار عرض کردند یا ابن رسول الله این آهو را چه حالتست و چه مدعا دارد که
با تو اظهار موانست میکند و تضرع مینماید فرمود صیادی بره آهوی او را صید کرده دیروز
قبل از آنکه بره اش را شیر دهد از و جدا شده و امروز آرزوی آن میکند که من از صیاد بره اش
را بگیرم تا بقدر زمانیکه او را شیر بدهد و بعد تسلیم او کند پس حضرت باحضار آن صیاد امر فرمود
و چون صیاد حاضر شد گفت ای صیاد دیروز بره این آهو را صید کرده الحال آمده
و از من استدعا کرده که بره او را از تو بگیرم تا او را شیر بدهد و بعد از آن باز دهد و بتو رد
کنم پس صیاد بره آهو را حاضر کرد و آهو بره را بخود گرفته و مشغول بشیر دادن شد چون فارغ
شد بره را بسینه زد و آورد بخدمت حضرت [illegible] روان بود آن منبع
رحمة للعالمین دیگر ترحمش بجوش [illegible] بصیاد کرده فرمود ای صیاد قیمت این بره
را از من بگیر و بره را بمادرش [illegible] بخشیدم
پس آنحضرت بره را بمادرش [illegible] چنانچه همه حضار
شنیدند آهو بنطق آمده میگفت [illegible] رحمة و ان بنی
امیة من اهل الجنة [illegible] امام زین العابدین ع
با جمعی از اهل بیت و اصحاب خود بجانب صحرا بیرون رفت و فرمود که سفره طعامی
بیاورند تا موضعی اختیار فرمود و با اصحاب در آنجا قرار گرفتند پس امر فرمود سفره طعام
را پیش آوردند و دست مبارک بسفره برده با اصحاب خود مشغول شدند که آهوئی از صحرا
در رسید و آمد نزد حضرت ایستاد و همه فریاد بر آورد حضار گفتند یا ابن رسول الله
چه میگوید و چه مطلب دارد حضرت فرمود که از جوع خود شکایت میکند و میگوید سه روز است
چیزی نخورده ام پس حضرت فرمود که شما کناره بگیرید تا او بقدر حاجت خود از این سفره ما
بخورد و بعد ها شما مشغول شوید اصحاب قبول نمودند و آهو را اشاره فرمود در پیش سفره آمد
و مشغول بطعام خوردن شد ناگاه یکی از اصحاب دست بر پشت آهو کشید آهو زبان بنوازش

[illegible] مضطرب [illegible] داشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در جواب نوشت [illegible] ثبات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و رسولش با ایشان [illegible] بجانب حجاج [illegible]
و مقارن این حال کیفیت حال حضرت امام زین العابدین [illegible]
رقعه بعبد الملک مروان رسید که آنچه در حق [illegible]
حجاج در تاریخ فلان وقت نوشته بودی [illegible]
شکر [illegible] سعی [illegible]
مملکت ترا برکت کناد چون عبد الملک نامهٔ آنحضرت را خواند و تاریخ [illegible]
کتابت حجاج موافق یافت دانست که این [illegible] آن [illegible]
خوشحال شد ده هزار دینار برسم هدیه [illegible]
[illegible] فرستاد و [illegible] نمود که تمنا میکنم از حضرت [illegible]

بمضمون سر فرو نگردانی و چون آن مبلغ را بخدمت آنحضرت آوردند همه را در میان
شیعیان و محبان خود تقسیم نمود و عبد الملک را بدعای خیر یاد فرمود و در فصول المهمة
نیز بدین طریق نوشته‌اند و نوشتن بتاکید عبد الملک حجاج را از فضیحت احتراز کردن
بدین جهت مضطرب و پرهیزکاری از قتل ایشان شده است **معجزه دهم** ابو حمزه ثمالی
روایت میکند که روزی در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بودم و جماعتی همه بودند
و زهره [illegible] آغاز [illegible] مینمودند پس گفتم یا ابن رسول الله سخنی عرضه دارم که از جواب آن
چشمهای قلوب مؤمنین روشن و دلها از کدورت خالی و بفرح مزین گردد حضرت فرمود
بپرس از هر چه خواهی عرض کردم ای [illegible] اول و ثانی و چه میگوئی در حق
آن دو باغی که حضرت [illegible] بر ایشان با انواع [illegible] و اصناف عطا
[illegible] مشترک
[illegible]
[illegible]
شد [illegible] یا حمزه آنچه حقتعالی
[illegible] فرمود [illegible] بسیار کرم [illegible] سید کائنات از زمانی داشت مع زیادتی و
او را [illegible] از معجزات و کرامات و خوارق عادات و آنحضرت جمیع آنها
را آنچه را که خود داشته با میر المؤمنین علیه السلام تفویض فرمود و آن سر الله الاعظم
همه را به پسر خود امام حسن مجتبی عطا فرمود و آن منبع علم المرتجی و سید المجتبی به برادر خود
سید الشهداء تسلیم نمودند و همه امامی بامامی سپارند و بارث میدهند تا یوم الحساب و در نزد
هر یک از ایشانست علم اولین و آخرین و واقف از حوادثات زمان و سوانح دوران
چند از آن فرمود یا ابا حمزه روزی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله با اصحاب
نشسته بودند شخصی ذکر گوشت بریان نموده اصحاب گفتند ما را رغبت بگوشت بریان

شد و حضرت نیز فرمود با گوشت بیرون آمد سست و ... شد بعضی از مجلس برخاست
بخانه آمد و بزه بچه خود گفت بچه را نیز گوشت بدهی که او بچه بزغاله خود است
و او را ذبح نیم و بریان نمائی و بخدمت آن حضرت آورد و بقول او و در نزد
و آن مشغول شده و بزغاله بریان کرده با گوشت بخدمت حضرت رسول آورد
سید سجاد فرمودند بریان از این گوشت بخوردند استخوانها نیز بیرون آمد عجب
و اهل بیت آنحضرت از آن گوشت خوردند و همه را کفایت کرد و بعد فرمود استخوانهای
بزغاله را جمع نمودند و دعا نمود آن دست خود را بر آن پوشانید و دعا نمود و بزغاله با مرحبی
حیات یافته بخانه آن ... بیرون رفت ... چون این را عجب دید و سید سجاد
این معجزه ... بیند فرا جمعی از صحابه ... بجانب صحرا فرمود و من نیز
در خدمت آنحضرت ... چون ... دیدم چو یکی از آن
بزرگواران ... فرمود آهوئی را ذبح کرده در
بریان نمود ... بسم الله خوردند و بخوردند و استخوانها
او را جمع ... بیرون ... سیر شدند پس استخوانها را جمع نموده
در پوست نهاد و دعا کرد در حال آهو حیات یافته برجست و راه صحرا گرفته و از آن آهوها
مشغول چریدن گردید معجزه یازدهم مرویست که منهال بن عمرو کوفی در مدینه طیبه بخدمت
امام زین العابدین علیه السلام رسید آنحضرت از وی خبر مختار را گرفت عرض کرد با نیز
بر مسند حکومت نشسته و بسیار جمعی از دشمنان شما را بقتل رسانید و حرمله
ملعون را که تیر بر حلقوم علی اصغر زده بود در حبس ... پس حضرت فرمود با حرمله از ... من
را او ... عرض کرد بلی آنحضرت فرمود اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار
... عرض کرد ... بدفنون پدر بزرگوارت بسیار اندازه هیچ یک
... نظر آورد ... فرمود ... لعین ... که سر مبارک ...

[illegible] دوستی به دو دان از شماتت اعدا بیکرد و بسیار اذیت از او با سید راوی
[illegible] چون یکی کوفه رسیدم در بیرون شهر دیدم مختار [illegible] ایستاده و جمع کثیری در
خدمت او ایستاده چنان [illegible] دارد پس [illegible] و السلام [illegible] بعد از حمد
[illegible] سر بسته آوردند [illegible] بسیار [illegible] الحمد لله حق تعالی
[illegible] فرمود [illegible] آوردند و آتشی عظیم بر فروختند [illegible]
را بند از بند جدا کردند و در آتش انداختند و من چون کلام سید سجاد را از حق شنیده
بودم و بدست آمدن آن ملعون [illegible] دیدم بسیار فرحناک
شدم [illegible] رسیدم [illegible] بعرضش
رسانیدم [illegible]
[illegible] شنید
[illegible] دو رکعت
نماز [illegible] سجده شکر بجا آورد [illegible] بگریست چندان
[illegible] از پیش او [illegible] و بیاب خانه من شد او را تکلیف
نمودم که نزول اجلال بخانه ما کند و با هم بنان حاضری تناول نماید مرا گفت ای منهال
تا اکنون چیزی نخورده ام و چون از تو شنیدم دعای امام را از خدا و اجابت او از
[illegible] شکرانه این مطلب [illegible] روزه کرده ام و صائمم و اگر نه اجابت
میکردم حقتعالی ترا اجزای خیر دهاد [illegible] **معجزه دوازدهم**
[illegible] صاحب الکتاب روایت میکند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که
[illegible] در مدینه در خدمت علی بن الحسین علیهم السلام بودم وقتی
شوق [illegible] زبان [illegible]
[illegible] اندکی [illegible] آن [illegible] چون بکند

حضرت مدتی قریب [illegible] خواست خوشحالی [illegible] بیامد چون نزد حضرت آمد
[illegible] آن را برداشت [illegible] تا فرا آید [illegible] که تعجب
[illegible] چرا که اسمی بود [illegible] عجیبی [illegible] آن سحر خواند
پس فرمود [illegible] و آن شخص [illegible] بسیاری [illegible] باشد و
دختری [illegible] است که از خلیفه چنین [illegible] کردند فایده
و منفعتی ندیده و [illegible] آن دختر را [illegible] باید
[illegible] آن [illegible] چون آن مرد آید نزدیک وشو و بگو ای [illegible] این
دختر [illegible] سخن از تو بشنود بغایت متعجب و مسرور گردد
[illegible] چون روز دیگر شد [illegible] با جمعیت تمامی در
[illegible] آمدن [illegible] بنزد او رفت و
چون [illegible] که من [illegible]
[illegible] آن [illegible] حاضر شدند و الحال
[illegible] گفت
من [illegible] ده هزار درهم [illegible] گفت [illegible] آنچه
[illegible] پس [illegible]
گفت [illegible] صبر کن تا من [illegible] زین العابدین
آمده عرض کرد یابن رسول الله آن شامی که فرموده بودید آمده و من او را دیده ام و تعهد
معالجه دختر را بگردن گرفته ام الحال امر شما چیست [illegible] حضرت فرمود [illegible] دختر
[illegible] علی بن الحسین [illegible] میگوید که [illegible]
[illegible] مراجعت کن پس [illegible] حضرت [illegible] آمد و
[illegible] شامی چون [illegible] بسیار خوشحال شد پس دستش را گرفت و [illegible] دختر برد

[illegible] بخدمت آنحضرت [illegible] آورد در ساعت دختر [illegible] شد [illegible]
از برکت وجود سید سجاد و شامی بسیار شعف و مسرور گردید و مبلغ مشروط موعود را آورد
تسلیم [illegible] نمود پس ابو خالد آن مبلغ را برداشت و آورد بخدمت امام زین العابدین ع
گذاشت آنحضرت فرمود یا ابا خالد آن جنی که آن دختر را تشویش داده بود زود باشد که باز
عود کند و چون آن دختر در آید [illegible] بگیر و در گوش چپ دختر آهسته بگو که ای خبیث امام
علی بن الحسین علیه السلام ترا اخراج میکنم از بدن این جاریه دور شو که اگر این دفعه باز آئی ترا
با آتش خواهد سوخت پس ابو خالد بار دیگر نزد دختر آمد و آنچه امام فرموده بود عمل نمود و بخدمت
امام زین العابدین ع مراجعت نمود [illegible] ابا خالد داد و
فرمود ای [illegible] ابو خالد آن مبلغ را برد [illegible] زیارت ما در
روان شد معجزه [illegible] از کتاب [illegible] اهل بیت اللّه
الحرام و زیارت قبر رسول خیر الانام [illegible] رسید او را
زیارت میکرد و برای آن بزرگوار [illegible] خود را سوا
مینمود و ضبط میکرد و بولایت خود [illegible] مرد و زن [illegible]
گفت که من ترا می بینم که همیشه هدیها و تحفها برای او میبری و او باز چیزی انعام نمیکند
پس آن مرد صالح گفت ای زن این شخص به تحفه و هدیه های من محتاج نیست او پادشاه دنیا
و آخرتست و جمیع آنچه هست در دست مردمان از آن اوست و اوست خلیفه اللّه در
روی زمین و او امام و پسر امام است و آقا و مقتدای ماست پس چون زن این آیت
را شنید ساکت شد تا سال آینده آن مرد تهیه و تدارک خود دیده و اراده حج بیت اللّه
و رسیدن بخدمت علی بن الحسین [illegible] نمود و بعد از طی مراحل مشرف بخدمت حضرت
شد و دست آنحضرت را بوسه داد و در [illegible] بود که طعام در پیش آنحضرت بود پس آنحضرت
او را در پیش خود خوانده و نشانیده و امر نمود بخوردن طعام آن [illegible]

[illegible]
وابریق را گرفت که دست مبارک حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و شروع بریختن آب [illegible]
[illegible]
پس آن شخص [illegible] دید که آن یاقوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
بآنشخص که آب [illegible] پس حضرت فرمود [illegible]
گفت آب [illegible] چون آن [illegible]
که امام فرمود پس طشت را مملو از سه رنگ جواهر دید تعجب نمود و افتاد و پای حضرت را
بوسه داد پس حضرت فرمود یا شیخ این مطلب پیش ما عجب نیست اینها را بگیر جهت
هدایای تو باشد و عذر ما را از زن خود بخواه چرا که ترا عتاب نمیشود و برای عطای ما تو را او
گوید آنشخص سر بزیر گرفت از خجلت پس عرض کرد ای سید و مولای من که خبر داد ترا از جواب
و سوال زن که در بین ما گذشته حضرت فرمود چیزی نباشد که حادث شود و در پیش ما مخفی
بماند آن مرد گفت بلا شک و شبهه تو از اهل بیت نبوتی و حضرت را وداع کرد و جواهرها
را گرفته و به پیش زن آمد و قصه را بزن نقل نمود پس زن گفت او را که اعلام نمود از صحبت ما
مرد گفتش که من نگفتم که او خانوادهٔ علم اولین و آخرین است با چیزی بر آنها پوشیده

[illegible]

زن گفت [illegible] مبارک [illegible] گفت السلام

علیک یا حجة الله فی ارضه وسمائه السلام علیک یا زین العابدین

پس جواب سلام او را رد کرد و فرمود ای ملک الموت عود ده روح این زن [illegible]

ما را قصد زیارت کرده و خواستم از پروردگار خود که تا سی سال دیگر با عمر دهد

که حق زیارت ما باشد و الپس ملک قبض عرض کرد سمعاً و طاعتاً لله و لک یا

ولی الله پس عود داد روح مرا بجسد من و دست آنحضرت را بوسید و رفت پس

آن مرد دست زن خود را گرفته با شعف تمام مجلس آنحضرت را روشن [illegible]

با اصحاب نشسته بود در پای آنحضرت [illegible]
[illegible] نعم الخلیل وجه مبارک و باز احیات [illegible] مرد در مدینه [illegible]
مجاورت حضرت را آنحضرت بسیار کردند و بودند در خدمت آن بزرگوار بقیه عمر را [illegible]
یافتند و ابن [illegible] در کتاب منتخب المراثی لغت عربیه نقل کرده و با آیات [illegible]
شرح [illegible] ابو خالد کابلی روایت کرده است که روزی از امام
زین العابدین صلوات الله علیه سؤال کردم و عرض نمودم یابن رسول الله بعد از این
امر خلافت که تفویض باشد و اطاعت و فرمان که بر جمیع خلق واجب آید فرمود بعد از
من پسرم باقر [illegible] بعد از و جعفر است که اسمش در آسمانها
صادق است [illegible] جمیع آباء کرام و اولاد [illegible] صادقانند چون اسم مخصوص
آن باشد [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت
فرمود که چون جعفر [illegible] ابی طالب صلوات الله علیهم
متولد شود ملائکه [illegible] از زیرا که فرزند پنجمش جعفر
نام داشته [illegible] بر خدا زند و بدین سبب او را جعفر
کذاب خوانند راوی گوید که بعد از این حکایت دیدم امام زین العابدین ع فرمود گویا
می بینم جعفر کذاب را که جماعتی را برداشته به تفتیش احوال صاحب الامر ولی الله
والمغیب فی حفظ الله یعنی محمد ابن الحسن بیرون آمده و نسبت اهل ضلالت میکند
و آخر بهمان عنوان که آنحضرت فرموده بود جعفر کذاب جماعتی از بنی عباس را
برداشته بطلب حضرت صاحب الامر بیرون آمد و باعث غیبت آنحضرت این
بود و نیز ابو بصیر روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود روزی پدرم
علی بن الحسین علیهما السلام مرا طلبید و وصیت نمود که چون من در زمانی که مرا
اجل در رسد و رخت حیات از این دار غرور بسرای سرور کشم باید که مرا غسل دهی

رساند پس فرمود امام که نه چنین است و چنین نباید ای فرزند زود باشد که بر دست عبد الله
محض با امامت خود خواند و دعوی امامت نماید با پدر و برادر بیعت نماید و دیگر نفس تو
با نفس زکیه با آنکه برادری رشته حیاتش منقطع گردد هم و کفایت شود امام محمد باقر

علیه السلام میفرماید که چون پدر بزرگوارم به رحمت ایزدی پیوست برادرم

عبد الله دعوی امامت کرد و برادرم بیعت نمودم

قبول نکرد و زمانی نگذشت که اثر

کلام معجز بیان پدر بزرگوارم

ظاهر شد

در بیان احوال امام پنجم امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	سمی سید بشر محمد صلی الله علیه بود
کنیه شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو جعفر علیه السلام بود
لقب مشهور آن بزرگوار صلوات الله علیه	باقر العلوم است که بود
مکان ولادت با سعادت آن بزرگوار	مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیة
روز ولادت با سعادت آن بزرگوار ع	روز دوشنبه بود
ماه ولادت آن بزرگوار علیه السلام	سیم ماه صفر المظفر بود
سال ولادت آن بزرگوار علیه السلام	پنجاه و هفت از هجرت نبوی ص
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار	معاویه علیه الهاویه و العذاب
اسم والده ماجده آن بزرگوار ع	ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی ع
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	العزة لله جمیعا
عدد ازواج طاهرات	دو زن بود غیر از کنیزان
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام	هفت تن طیب و طاهر بود
مدت عمر شریف آن بزرگوار ع	پنجاه و هفت سال بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز مشئوم دوشنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار سلام الله علیه	روز هفتم ماه ذی الحجة الحرام بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	سنه صد و سیزده از هجرت نبوی
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	در مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیة بود
سبب وفات و شهادت آن سرور	زهر داد او را شخصی از جانب هشام
مکان قبر و محل دفن آن بزرگوار علیه السلام	زمین جنت البقیع می باشد
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	هشام ابن عبد الملک بود
اسم بواب آن بزرگوار علیه السلام	جابر جعفی رحمة الله علیه بود

باب هفتم در ذکر بعضی از معجزات امام پنجم محمد باقر علیه السلام است **معجزه اول** از
عبد الله بن معاویة جعفری مرویست که گفت شخصی از بنی مروان در مدینه والی بود روزی
مرا بخلوت خود طلبیده گفت مرا بتو اعتمادی تمامست و میدانم که آنچه بتو گویم محمد ابن علی
و زید ابن الحسین نگوئی که کدام از شما بما رسیده که مردم را بمتابعت و مبایعت خود تحریص
میکنید اگر بعد ازین بدین منوال گذرد اثر افعال شما بشما خواهد رسید عبد الله گوید ازین
سخن بسیار آزرده خاطر شدم از مجلس بیرون آمدم و قصد خدمت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام
نمودم و در راه بملاقات شریفش فیض یاب شدم که متوجه مسجد بود چون نظر مبارکش بمن افتاد
تبسم نمود گفت این طاغی یاغی ترا طلبیده اگر خواهی بتو بگویم چه گفته گفتم یا ابن رسول الله
متفکر بودم که اگر سخنان او را بسمع اشرف رسانم [illegible] مزاج مبارک متغیر شود و اگر بعرض مبارک
نرسانم ادای رسالت نکرده آنحضرت تبسم نمود که من تمامی [illegible] بدانکه ترا طلبیده
و این آن است که گفت و آنچه گذشته [illegible] و نقصان [illegible] بود عرض کردم
بلی چنین بود یا ابن رسول الله [illegible] فرمود [illegible] ترا که بسبب این
بی ادبی که از او نسبت باو [illegible] از مدینه [illegible]
[illegible] بعد از دو روز دیگر ظاهر گردید چون [illegible] بمدینه والی شد
گفتم صدق الله و صدق رسوله و اهل بیته **معجزه دویم** روایت کند محمد ابن مسلم
از ابی عیینه از ابی عتبه که گفت نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که مرد شامی بخدمت آنحضرت
آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدات حق تعالی بمن محبت شما خاندان اهل بیت
را منت نهاده و از جمیع مخالفین شما تبرا کرده ام و بموافقین این آستان پیوسته ام
و مرا پدری بود که محبت بنی امیه را داشت که در آنجا بوستانی با نواع اشجار و اثمار
آراسته و پیراسته و اموال خود را در محلی که خود دانستی دفن نموده بنابر محبتی که مرا با خود و
رسل بود از روی عداوت وصیت نکرد و آن مال را از من مخفی داشت حضرت فرمود که دوست

[illegible] علی [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن حضرت کتابی نوشته [illegible]
و فرمود که مکتوب را [illegible] در میان [illegible] بگو [illegible] چون شخص [illegible]
مکتوب را باو بده [illegible] نوشته [illegible] آنچه [illegible]
آن جوان شامی مکتوب را گرفته [illegible] شد [illegible] دیگر [illegible] آنحضرت
شتافتم تا حقیقت حال آنجوان را معلوم کنم دیدم که آن شامی پیش من [illegible] آنحضرت
شتافته و انتظار اذن دخول میکشید چون زمانی گذشت [illegible] آمده اذن
از امام آورد پس آنجوان و من بحضور باهر النور آنحضرت مشرف شدیم شامی گفت یا ابن
رسول الله امشب [illegible] آورده [illegible] شد گفت [illegible]
باش باز آیم [illegible] باز آمده [illegible] سیاه [illegible] است [illegible] گفت [illegible]
پدر تواست [illegible] گفتم [illegible]
سیاه و [illegible] سیاه [illegible]
ساخته پس من پیش [illegible] گفت [illegible] گفتم آنچه [illegible] است
لعنت ای فرزند [illegible] عذاب مینمود [illegible]
بدین سبب بانواع عذاب گرفتارم کرده و حال از آن اعتقاد پشیمان و نادمم ای فرزند
دست از دامن دوستی علی و اولاد طاهرین او کوتاه منما گفتمش ای پدر اموال تو چه شد
گفت ای فرزند میروی در بستان در زیر فلان درخت نخلی است و اموال من در آنجا
مدفون است از آنجمله پنجاه هزار دینار نزد امام محمد باقر علیه السلام ببر که نذر آنحضرت است و
صد هزار دینار را از آن تست و دست از دامن ایشان مکش که راه نجات دنیا و آخرت است
پس آمد خدمت حضرت و بعرض اقدس آنحضرت مطالب رساند و مرخصی طلبید که برود و آن
مال را نماید ابو عیینه گوید از این واقعه مدتی گذشت روزی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام

[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] دینار [illegible] و بعضی از آن [illegible]
[illegible] و باقی را [illegible] اهل بیت
[illegible] عرض کردم [illegible] اهل بیت [illegible] شده
[illegible] عذاب الیم [illegible] جابر
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از معنی قول الهی و کذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین که ملکوت آسمان و
زمین را بحضرت ابراهیم [illegible] دست مبارک را بجانب آسمان برداشت و گفت
نظر کن [illegible] آسمان متصل شده بود چنانچه چشمه
خیره [illegible] زمین را [illegible] دست مرا گرفت [illegible]
بردند [illegible] دیگر [illegible] چشم بهم گذار
[illegible] ظلمات
که [illegible] فرمود
[illegible] دیدم باز اندکی راه
[illegible] این
[illegible] این عالم [illegible]
مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم [illegible]
آنگاه فرمود این ملکوت زمین بود [illegible] ابراهیم همه اینها را ندیده بود [illegible] ملکوت آسمان [illegible]
بود و ملکوت دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول [illegible] از ما که از دنیا [illegible]
از آن عالمها ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است علیه الصلوة والسلام در عالم
اول ساکن میشود آنگاه فرمود که چشم [illegible] چشم بر هم گذار [illegible] دست مرا گرفتند [illegible]

و بتیمارخانه دیدم که بیرون خفته بود دیدم پس آن جماعت را که بتیمار کنند دربان را خلعت پوشیدند و
بجای خود نشستند پرسیدم چند ساعت از رفتن گذشته است فرمود سه ساعت و نیمه بیش
در سه کتاب دیده شده است **معجزه چهارم** منقول است که من از شیخ خود ابی جعفر محمد بن
ابی الحسن سوهانی شنیدم در خانه او مشهد مقدس رضا علیه السلام که مردی بود از شام که بسیار نزد
امام محمد باقر علیه السلام تردد کردی روزی گفت که دوستی من با ذمت نه بجهت آن میکنم که ترا
دوست میدارم بلکه بجهت فصاحت پیش تو میآیم آنحضرت تبسمی فرمود و هیچ نگفت
بعد از آن چند روز گذشت دیگر آن مرد نیامد آنحضرت او را طلبید از حال وی پرسید گفتند
بیمار است تا که شخصی آمده عرض کرد یابن رسول الله آن شامی وفات کرده و وصیت نموده
که شما بروی نماز گذارید و فرموده که [illegible] را غسل دهید کفن ناکرده مرا خبر دهید پس آنحضرت برخاست
و وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و [illegible] بجای آورد و بعد از آن نعلین پوشید
ردای رسول [illegible] بر دوش افکند و بخانه شامی رفت [illegible] او را شسته اند و بر تخته گذاشته
و کفن آنحضرت [illegible] برخاسته بنشست
آنحضرت [illegible] پرسید که حال تو چیست گفت
قبض روح من کرده [illegible] و [illegible] شنیدم که از آن خوشتر نشنیده بودم
که روح را بوی رد کنید که محمد بن علی الباقر علیه السلام از ما درخواست نموده که روح را بوی رد
کنند اکنون تأسف از پیش دارم و الحال اخلاص بخانواده رسول زیاده است و دوستی ایشان
را بجان و دل خریده ام و امیدوارم که از زمره محبان محسوب بدارید و مدتها در دنیا حیات
داشت **معجزه پنجم** از داود رقی مرویست که روزی در خدمت امام محمد باقر علیه السلام
مشرف شدم و در آنوقت عبد الله بن علی بن عبد الله بن الحسین بن علی علیهم السلام
دعوی امامت میکرد و هفتاد روز بود دو کس از اهل خراسان آمده بودند و با ایشان مال و جواهر
بسیار بود گفتند که میخواهیم امامت را معلوم کنیم که بکه منتقل شده شخصی از موالیان عبد الله

ایشان را

ایشان نزد پیش عبدالله بن علی بردند گفت که او امام است چون رفتند از او پرسیدند که دلالت
امامت چیست گفت درع رسول الله و انگشتر و عصا و عمامه پس آنگاه غلام خود را گفت
که صندوق را بیاور چون آورد سر صندوق را گشود و زرهی بیرون آورد و پیش خود گذاشت و جبه
برداشت و او را پوشید و دستار بر سر بست و عصائی گرفت و تکیه بر آن داد و خطبه انشا
نمود چون اهل خراسان آنرا دیدند با هم تماشا نظر کردند و گفتند فردا بخدمت شما آئیم و او
رقی که من بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم و من گردن [illegible] نمودند بدر خانه عبدالله
بن علی بردند کناری توقف نما که چون اهل خراسان هر یک از ایشان را بر خوان بنام
خود و پدرش و نزد ما بیاور و اسم ایشان و پدر شان را فرمود من امر فرموده حضرت اقدام
نمودم و آنچه فرموده بود بجا آوردم چون همه اهل خراسان از نزد [illegible] عبدالله پیش رفتم و همه را با نام
خود و پدر خواندم تعجب ماندند پس گفتم با ایشان که من تا شما را پیش صاحب خود حجت خدا برم
گفتند صاحب تو کیست گفتم محمد بن علی الباقر علیه السلام قبول کردند پس ایشان را برداشته
بخدمت آنحضرت آوردم پس [illegible] برای شما چیزی میخواست برای
برو اکنون پیش کسی آمدید که [illegible] او موجود است
پس روی کرد بفرزند گرامی خود امام جعفر [illegible] مرا بیاور آن گاه
فرزند رفت و انگشتر عقیقی آورد و پیش پدر بزرگوار نهاد [illegible] گذاشت پس حضرت
در زیر لب مبارک کلمه گفتند و انگشتر را بگرفت و حرکت داد پس درع رسول الله و عمامه
و عصائی از او ظاهر شد و درع را پوشید و عمامه را بر سر مبارک نهاد و عصا در دست گرفت
پس درع را بیفشاند یک ارش از او کم شد دیگر باز بیفشاند یک ارش بلند شد آنگاه عمامه
از سر برداشت و درع را از تن بیرون کرد و باز لب مبارک را بحرکت درآورد و چیزی گفت
درع و عمامه و عصا باز بانگشتر ملحق شدند و از نظر محو شدند پس نظری باهل خراسان کردند و
فرمودند که اگر آن چیزیکه در نزد پسر عمّم در صندوق بود نزد ما هم در صندوق باشد پس بار انتقضی

بحضرت [illegible] چون آمدند [illegible] باشد
دیگر [illegible] آمده [illegible] شما [illegible] پیشان [illegible]
حضرت کردند و معرفت حق امامت حضرت را یافتند و از خدمت حضرت رفتند

معجزه ششم لیث بن سعد گوید که در کوه ابوقبیس بودم جوانی را دیدم که میگفت
خداوندا انگور میخواهم [illegible] بادی [illegible] و بوی نزدیک شد آن جوان
دست بدان [illegible] دراز کرد و سبدی از انگور گرفت [illegible] باز دست برداشت
گفت پروردگارا برهنه ام مرا بپوشان [illegible] آمد و نزدیک بوی شد دست برد
چیزی از وی گرفت چون من این را دیدم نزد آن جوان رفتم و دست بسوی انگور دراز کردم دانه چند گرفتم
آن جوان مرا گفت [illegible] شریک توام درین انگور گفتند از کجا
عرض کردم [illegible] میکردید من آمین گفتم آمین گوینده و دعا کننده باهم شریک
میباشند [illegible] بخور [illegible] با او خوردم چون فارغ شدیم سله
[illegible] جامه [illegible] مرا بجامه
احتیاج نیست [illegible] جامه را [illegible] من روی گردانیدم
یکی از آن جامه ها [illegible] آنچه پوشیده داشت در دست گرفت
و از کوه ابوقبیس فرود آمد و چون نزد صفا رسید شخصی پیش وی آمد جامه را بوی داد
پس پرسیدم که این جوان کیست گفتند فرزند رسول خدا ابی جعفر امام محمد باقر علیه
السلام است

معجزه هفتم از عیسی بن عبد الرحمن از پدرش نقل میکند که گفت ابن عکاشه
ابن محصن الاسدی نزد امام محمد باقر علیه السلام در آمد در هنگامیکه فرزند برگزیده اش حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت او ایستاده بود پس عرض کرد یا سیدی چرا
اباعبدالله را زن نمیدهی وقتی رسیده است که او را تزویج نمائی [illegible] صره [illegible] کرده
در پیش آن نهاده گفت بدرستی که زود باشد که نخاسی آید از اهل بربر و در دار میمون فرود

[illegible] برای [illegible] این [illegible] کنیزکی بخریم که بهترین زنهای [illegible] باشد تا از او [illegible] بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که شما را خبر دهم از نخاسی که در فلان جا شده [illegible] صره را برداشته [illegible] و باین صره کنیزکی بخرید عاشه گوید که رفتیم نزد نخاسی و کنیزی را خواستیم گفت [illegible] چه کنیزی را که فروختم [illegible] دو کنیزک بیمار که یکی از ایشان ضعیف تر است گفتیم ایشان را حاضر کن [illegible] تا ببینیم پس بیرون آمد و ایشان را گفتیم که این کنیزک که ضعیف تر است چند میفروشی گفت هفتاد دینار از این هیچ کم نگنیم [illegible] این صره که هر چه باشد و ما نمیدانیم که در آن چند است [illegible] پس مردی [illegible] از آنجا بود موی سر و محاسنش سفید بود گفتش که صره را بگشایند و بشمار آرید اگر از هفتاد دینار چیزی کم باشد نفروشیم شیخ گفت نزدیک آیند چون صره را نزدیک بردیم [illegible] تسلیم نمود و پول صره [illegible] در آن [illegible] آن کنیز [illegible] بخدمت حضرت آوردیم [illegible] عبد الله [illegible] آنحضرت [illegible] تعالی [illegible] پرسید که نام تو چیست گفت [illegible] فی الآخرة و باز پرسید [illegible] نجاشان بقیه [illegible] گفت [illegible] که او نزد من میآمد و قصد مرا میکرد خدا تعالی مردی سفید موی [illegible] مسلط میکرد تا ویرا طپانچه بصورت میزد و از من دور میکرد و بارها [illegible] کرد و آن [illegible] میشد الحمه امام محمد باقر علیه السلام فرمود یا جعفر این کنیزک را تصرف نما که از آن تست پس از آن کنیزک بهم رسید بهترین اهل زمین امام موسی بن جعفر علیه السلام **معجزه هشتم** از محمد بن مسلم روایت که بیرون رفتیم با ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام تا در جائیکه [illegible] داشت [illegible] گرگی را دیدم از کوه برآمد تا بخدمت آنحضرت آمد و دستها را بلند کرد بقرپوس زین اسب آنحضرت نهاد و گردن را دراز کرد و مکالمه

چند نمود امام علیه السلام فرمود برگرد شتر [illegible] آنچه ترا مقصود است پس آن [illegible]
برگشت من عرض کردم ای سید و آقای من چه [illegible] بشما فرمودند که گفت حقیقت
من بعسر و شدت میرسید و از این مطلب بر او گرانست دعا کن تا خدا تعالی آنرا فرج دهد
و او را دعا و دست شما باشد که شیعیان ترا آزار کنند و من گفتم برو که کردم و او را نوید دادم
راوی گوید بعد از آن رفتیم تا بوادی [illegible] رسیدیم که از حرارت سوخته بود و در آنجا [illegible]
و خشک شده بود دیدیم که بر دور [illegible] آنحضرت آمدند و شتر را از رفتن منع کردند آنحضرت فرمودند که
شما [illegible] و چیزی نیست راوی گوید که بعد از آن برفتیم بطرف مقصد خود لیکن چون
که [illegible] کرده برگردیدیم جوانی [illegible] دیدیم ناگاه آن عصفور را گرد اشتر آنحضرت را گرفتند
پس [illegible] راوی گوید که چون نظر کردم
دیدم [illegible] عرض کردم [illegible] میفرمودی و امروز سیراب
[illegible] ایشان را سیراب کردم [illegible]
کردم ای [illegible] و یک آنها موالی و دوستان
عمر بند و قنابر [illegible] هستند و ایشان در صفیر خود شان میگویند
برکت باد بر [illegible] دشمنان ایشان بعد از آن
فرمود که دشمن میدارد هر چیز [illegible] راحتی از طیور فاخته و از روزها چهارشنبه **معجزه [illegible]**
عاصم بن خالد روایت میکند که من و سلیمان بن خالد در خدمت امام محمد باقر علیه السلام
بجائی میرفتیم دو نفر بما دوچار شدند آنحضرت فرمود که این دو نفر دزد میباشند و امر فرمود
بغلامان تا هر دو را گرفتند و بستند و نگاه داشتند و سلیمان را گفت که بر این کوه برو و
در آنجا غاریست که در آن غار دو کیسه زر سر بمهر است نهاده بگیر نزد من بیاور سلیمان
بامر حضرت اقدام نمود و آن دو کیسه را گرفت و آورد بخدمت حضرت سپرد چون بمدینه
بازگشتیم حاکم جمعی را گرفته در شکنجه داشت پس حضرت بحاکم فرمود دست از این جماعت

بر که اینها تقیه ندارند و صاحب یک کیسه حاضر بود باور کرد و فرمود که کیسه دیگر آن
دیگر بیت که بعد از سه روز خواهد آمد و دزد او دست برید یکی از ایشان گفت الحمد لله
که دست من در خدمت امام بریده شد و این اجر القیامت نیفتاد و توبه نمود حضرت
فرمود که تو اهل بهشتی و دست تو پیش از تو به بهشت رفت و آن مرد بعد از بیست سال ببهشت
ابدی واصل شد و روز سیوم صاحب کیسه دیگر آمد و حاکم آنرا بخدمت امام علیه السلام
فرستاد و چون کیسه خود را طلب کرد [illegible] دید آنحضرت با او گفت میخواهی ترا خبر دهم که درین
کیسه چیست عرض کرد بفرما فرمود ده هزار دینار درین کیسه است هزار دینار از تو است و
هزار دینار از محمد بن عبد الرحمن است و [illegible] و ظاهر الصلاح و صلوة
و تصدق بسیار مینماید و همین [illegible] و آن مرد نصرانی بود چون این
معجزه و اسرار را از آنحضرت دید [illegible] ایمان آورد و گفت [illegible] گواهی
میدهم که محمد بن عبد الله [illegible] خاتم انبیاست و بر حق
آمد بسوی بندگان و آبای تو و شما [illegible] امامت شما بر کافه خلق
واجب و نه نیست بعد از آن کیسه [illegible]

معجزه دهم

ابو بصیر روایت میکند که در مسجد رسول [illegible] در خدمت امام محمد باقر
علیه السلام نشسته بودم که داود بن سلیمان بدیدن آنحضرت آمد و زمانی بود که ملک
با بنی امیه بود آنحضرت فرمود بداود چه مانع است که دوانقی بدیدن ما نیامد عرض کرد از
راه عسرت و پریشانی و دلگیری آنحضرت فرمود نزدیک شده است که او را پادشاهی
شرق و غرب نصیب شود با عمری دراز و آن قدر از اموال او جمع شود که پیش از وی
احدی را نشده باشد پس داود برخاست و رفت بدوانقی خبر داده بتعجیل آمده بخدمت حضرت
عذرخواهی نمود گفت حرمان من از ملازمت بسبب آنست که حد خود نمیدانم که در خدمت
شما بنشینم و این خبری را که داود از شما نقل میکند میخواهم که از شما بلفظ مبارک خود استماع

[illegible] شنیده گفت [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] دست [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] دوست [illegible] گشت [illegible]

[illegible] از نا جنی [illegible] حج [illegible]

محمد باقر علیه السلام [illegible] حضرت شده بود [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] دست [illegible]

که پناه به ما آورده است [illegible] رسول [illegible] چیست فرمود [illegible]

[illegible] می‌آید [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] دست ما [illegible]

[illegible] شده [illegible]

حضرت [illegible] آب [illegible] و خوردیم

و از آن آب [illegible] برگرفتیم و از آنجا متوجه راه شدیم [illegible] شد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] اما خلق الله

[illegible] نخله [illegible] شد [illegible] به جانب ما آویخت و ما آن

مقداری که میل داشتیم از آن خرما خوردیم [illegible] چون آن [illegible]

امام محمد باقر علیه السلام [illegible] عجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

... دوازده ... [illegible]

... [illegible]

... شیعیان ... یابن رسول الله

... [illegible] ... شما ... [illegible]

... شما ... یابن رسول الله ...

... اسامی پدران و مادران قبیله ایشان را ... عرض کردند ...

... شما ... سوال کنید گفتند بلی

یابن رسول الله ... سوال کنید از آنکه مراد این آیه ... که شجرة

اصلها ثابت وفرعها فی السماء ... از این شجره ... [illegible]

... شیعیان خود ... [illegible]

باعث بدین آثار و علامت و لعینه یافته باز نمودیم ثبت شما وصی فرزندان رسول الله کفایت شد و فضیلت شما اهل بیت بیش از نیست و ادراک حقیقت شما پایان نگیرد و تب ... حضرت بیچون ملازمت شما سر اطاعت بر زمین گذاشتیم و از پرتو وجود شما ایمان کامل یافتیم معجزه سیزدهم مرویست که چون طاغیان و باغیان بنی امیه لعنهم الله بجور و ظلم امر خلافت را مستولی شدند دست تعدی بر شیعیان و محبان خاندان کرامت و امامت گشودند و بقتل مؤمنان جری شدند و بر بالای منبرها نسبت بامیرالمؤمنین ناسزا میگفتند و سب میکردند حتی اینکه در مسجد پیغمبر و بر منبر شریف آن سرور از خدا و رسول شرم نکرده مرتکب امرهای شنیعه میگردیدند تا آل علی شدند و اگر کسی معارض ایشان میشد منع میکردند و تیغ کین از نیام بر میکشیدند و بقتل او مبادرت مینمودند و شیعیان پاک اعتقاد از این جور و بیداد [illegible] ترک خانمان نموده جلای از وطن کرده رو بدیار یثرب نهادند تا آنکه [illegible] علیه السلام آمدند و زبان شکایت گشودند و از [illegible] از [illegible] کردند و ظلم و کین آن قوم لعین را بعرض آن سرور رسانیدند [illegible] ان را از ایشان استماع نمود نظر بجانب آسمان کرده فرمود سبحانک ما اعظم شأنک یعنی چه بسیار است حلم تو و چه عظیم است شأن تو که ایشان را مهلت داده و بعد از آن فرزند ارجمند خود امام محمد باقر علیه السلام را خواند و او را فرمود فردا بمسجد رسول الله برو و رشته که جبرئیل علیه السلام آنرا در پیش رسول خدا فرود آورده بگیر و حرکت ده آنرا بنرمی و آهستگی نه بشدت که همه هلاک شوند جابر بن یزید جعفی که راوی این روایتست گوید که من از این سخن متعجب شدم و سحرگاه هنوز قدری از شب باقی مانده بود بدر خانه آنحضرت رفتم و در آن درگاه جهان پناه بودم که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بیرون آمد سلام کردم جواب سلام داد و فرمود که ترا در این وقت چه کشانید اینجا عرض کردم سخن امام که دیروز فرمودند بشما که امتثال امر را

در مسجد

مسجد جهت قیام وارید و حقیقت او را تماشا نماید که حضرت ابن عباس [illegible] فرمود که بنده
اگر وقت معاینه مقرر و اجل محتوم متقدم نبودی هر آینه این خلق بیک چشم بهم زدن بزمین
فرو رفتندی ولکن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون در شرح
انبیا اقتباس شده و مراد اینجا همان این است که ما از جمله بندگان گرامی خداایم که سبقت نگیریم
بر حق سبحانه و تعالی بسخن و فرمان او عمل میکنیم یعنی آنچه حق تقدیر فرموده و رضا داده ایم و از ان
گردن نهاده ایم جابر گوید یا سیدی چرا با مردمان این کار میشود یعنی بسبب تحریک رشته زدن
بلا بر مردمان چیست آنحضرت فرمود که دیروز مگر حاضر نبودی که شیعیان پدرم شکایت میکردند
از آنچه می بینند و میکشند از بنی امیه مرا فرمود که [illegible] جابر گوید که ایشان زیاد
از حد و حصر بود حضرت فرمود ای جابر [illegible] تا قدرتهای الله تعالی
را با تو بنمایم که مار آن [illegible] همین مار آن [illegible] نهاده است جابر
گفت پس با آنحضرت بمسجد رفتیم [illegible] بر خاک نهاد و بکلامی
متکلم گردید بعد از آن سر برداشت [illegible] از ان
میآید و فرمود ای جابر [illegible] حرکت بده پس
من طرف آن رشته را گرفتم و اندکی [illegible] بعد از ان حرکت داد
رشته را آهسته بعد از آن فرمود طرف رشته را بمن ده دادم و گفتم چکار کردی یا سیدی
فرمود که برو بیرون و ببین که حال مردم چونست جابر گوید که بیرون رفتم دیدم که مردمان
از هر طرف فریاد میکنند در مدینه زلزله عظیم شد اکثر خانهای مدینه خراب شده و بیش از سی هزار
کس از مرد و زن هلاک شده اند و مردمان را دیدم که بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه می برند
و میگفتند چون خدای تعالی ما را [illegible] زلزله هلاک نکند که ما [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر را
ترک کرده ایم [illegible] تا ساکن گردید جابر گوید که من متحیر ماندم
[illegible] گریان بودند [illegible] ایشان مرا گریه گرفت [illegible] ایشان [illegible] گفتند که

[illegible]

پدرم در پیش و من از عقب نزدیک آن لعین رسیدیم تا پدر مرا دید گفت یا ابا جعفر تو هم با
بزرگان قوم تیراندازی نما پدرم فرمود که حال من پیر شده هنگام تیراندازی از من نشاید
و مرا معاف دار آن ملعون سوگند یاد کرد بخدا و پیغمبر دست بر ندارم و اشاره نمود بیکی از
مشایخ بنی امیه که تیر کمان خود را باو بده تا او هم تیراندازی نماید که هنر ابا جعفر را دیده باشم
پس پدرم کمان را از او گرفته با تیری در زه کمان گذارد و بقوت امامت کشید تیر را که از شست
پدر بزرگوارم رها یافت رفت تا میان نشان نشست پس تیری دیگر گرفت و از شست
رها کرد بر فاق تیر اول فرو رفت که تا پیکان بدو نیم کرد و در میان تیر اول نشست و تیر

[illegible]

[illegible] چنان [illegible] تیر دیگر [illegible] بر [illegible]
[illegible] تا تیر آخر [illegible] میان [illegible]
[illegible] تیر انداختن [illegible] میگفتی [illegible] تکلیف پشیمان شد و کینه
پدرم در دل گرفت [illegible] که دیدم آثار غضب
بر چهره او ظاهر شد و آن ملعون این مطلب را یافت [illegible] بعد از آن پدرم را بالای تخت
خواند و در پیش خود نشانید و من نیز با پدرم [illegible] تیراندازی پدرم میان
آورد و توصیف [illegible] افتخار [illegible] پدرم را [illegible] کرد و گفت این هنر را از که یاد گرفته پدرم
فرمود از زمان طفولیت تا بحال دست بکمان نبرده‌ام و چون شما اصرار نمودید و قسم یاد کردید
کمان را بدست گرفتم بعد از آن حضرت [illegible] علم و کمال و اتمام دین را
حق تعالی بما عطا فرموده [illegible] اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ
رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا [illegible] هرگز زمین خالی نمیباشد از ما که در
او کامل باشد آنچه دیگران [illegible] بغضب [illegible] سیاه شد و دیده
اش سرخ شد و اینها علامت [illegible] ساکت شد پس
[illegible] داشت و بعد پدرم گفت [illegible] و چنین است پس
هشام گفت چرا این ارث را خدای تعالی بعد از اولاد عبد مناف مختص محمد و علی گردانید و حال آنکه
آنها از شجره عبد مناف بسوی کافه خلق مبعوث گردیده اند از سفید و سیاه و آنچه هست پس
از کجا این میراث مخصوص بآنها گردانید که وارث ایشان شما باشید و حال آنکه بعد از پیغمبر
دیگری پیغمبر نیست پس حضرت فرمود حق سبحانه و تعالی مختص گردانید ما را از مکنون سر خود
[illegible] آنچه دیگری را مختص نگردانیده و مائیم نگهدارنده علم مکنون چنانکه جدم رسول خدا
[illegible] چند [illegible] گفت که از سایر صحابه مخفی داشت و چون این آیه
[illegible]

و از این جهت علی ابن ابیطالب بهتر است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم هزار باب از علم تعلیم او کرد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود و دیگر اینکه حق تعالی
مر خود قرار نداده پیغمبران و ائمه مخصوصان خود غیر ایشان را مطلع نماید پس پیغمبر علی را بر آن
اسرار اطلاع نداد دیگر پیغمبران خود تا آن علوم و اسرار متواتر بود و باین حال بما رسیده هشام
گفت که علی دعوی این میکرد که من علم غیب میدانم و حال آنکه خدا احدی را بر غیب خود
مطلع نگردانیده پدرم گفت که حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم کتابی فرستاد
و در آن بیان کرد آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت چنانکه فرموده و نزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شئ و هدی و موعظة للمتقین و باز فرموده و کل شئ احصیناه
فی امام مبین و فرموده ما فرطنا فی الکتاب من شئ و وحی فرستاد به پیغمبر که
هر غیب و سر که بسوی او فرستاده البته علی را مطلع نماید و امر فرمود که بعد از وفات حضرت
رسول قرآن را [illegible] جمع کند و او را غسل دهد و کفن کند و حنوط او [illegible] و دیگر با
بگو و اصحاب خود گفت [illegible] که حرام است بر اصحاب من که نظر کنند بسوی عورت من
مگر برادرم علی که او از من است و من از او آنچه از برای من است و برا و لازم است آنچه بر
من لازم است [illegible] و ادا کننده قرض من و وفا کننده بعهد و وعده های من و فرمود
که علی ابن ابیطالب بعد از من قتال خواهد کرد با منافقین بر تاویل قرآن چنانکه من قتال
کردم با کافران بر تنزیل قرآن و نبود نزد احدی از صحابه جمیع تاویل قرآن مگر نزد علی و
باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که داناترین مردم بعلم علی ابن
ابیطالب است یعنی او باید که قاضی شما باشد و ازین بود که عمر ابن الخطاب مکرر گفت که اگر
علی نبود هر آینه عمر هلاک میشد و عمر گواهی بعلم آنحضرت میداد و دیگران انکار میکنند
پس هشام ساعتی سر بزیر انداخته و بعد سر برداشت و گفت هر حاجت که داری از من
بخواه پدرم فرمود که اهل و عیال من از آمدن من در وحشت و دهشت‌اند مرا رخصت ده تا در همین روز

بسوی ایشان برگردم پس پدرم مرا مرخص نمود و بیرون آمدیم چون منتهای میدان بر در
خانه او رسیدیم جماعت کثیری دیدیم که نشسته بودند پدرم پرسید که ایشان کیانند گفتند قسیسان
و رهبانانند از نصاری و در اینجا عالمی دارند که داناترین علمای ایشانست در هر سال یک مرتبه بنزد
او میروند و مسائل مشکله خود را از او اخذ میکنند پس پدرم سر خود را بجامه پیچید که او را نشناسند
و بنزد ایشان رفت و من نیز با او رفتم و با آن گروه نصاری بآن کوه بالا رفت و چون نشستند
پدرم نیز در میان ایشان نشست و آن ترسایان مسندها گسترانیدند و آن عالم را باکرام
و اعزاز بیرون آوردند و بر روی مسند نشانیدند و آن عالم بسیار معمر شده بود و از حواریان اصحاب
عیسی بعضی را دریافته بود و از پیری ابروهای او بر دیده اش افتاده بود پس ابروهای خود را
بحریری زرد بر سر بسته و دیده های خود [illegible] چون آن عالم
نظرش بر پدرم افتاد پرسید که تو از امت مرحومه هستی یا از ما حضرت فرمود از امت مرحومه ام
گفت از علمای ایشانی یا از جهال ایشان فرمود که از جهال ایشان نیستم پس آن عالم بسیار مضطرب
گردید و این خبر را موالیان هشام [illegible] بدیدن
عالم نصاری رفت کسی [illegible] ایشان گفت و شنود
شود او را خبر دهد و آن هم آمد [illegible] آن عالم رو بحضرت
امام محمد باقر علیه السلام کرد و گفت من از تو سوال کنم یا تو از من پدرم فرمود تو سوال کن
آن پیر نصرانی گفت ای گروه نصاری غریب است که از امت محمد مرا میگوید که از من تو
سوال کن پس باز گفت که میان ما و شما اتفاق است که در بهشت درختی هست که آنرا
طوبی میگوئیم یا گوئیم که اصل آن در سرای عیسی است و باعتقاد شما اصل آن در خانه محمد است
و در هیچ بقعه و خانه نیست که از آن درخت شاخی در آن نباشد اکنون بگو ببینم که در دنیا
نظیر آن چیست حضرت فرمود که کتابهای الهی است که در دنیا هرچند از او فرا میگیرند
کم نمیشود و هرچند در تفسیر باطن و ظاهر او سخن گویند و از حقایق و دقایق او بیان نمایند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

گفت راست گفتی [illegible] بهشت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] بهشت زبان [illegible] آن حرکت کنند [illegible] بهشت

باز شود راهب گفت راست گفتی باز گو از ساعتی که نه از شب است و نه از روز و آن کدام

ساعتست حضرت فرمود بین الطلوعین است پس گفت از کدام ساعتهاست حضرت فرمود

از ساعتهای بهشت است [illegible] در این ساعت بیماران بهوش آیند و دردها ساکن میشود

و کسی را که شب خواب نبرد در این ساعت بخواب [illegible] حق تعالی این ساعت را در دنیا موجب

رغبت کنندگان [illegible] آخرت [illegible] برای آخرت دلیل واضح

ساخته [illegible] آخرت نیست حجتی گردانیده

نصرانی گفت [illegible] بهشت آنچه از او خورده و بر [illegible] میشود

[illegible] کم نمیشود [illegible] آن چیست حضرت فرمود چراغ است

که اگر صد هزار از آنها افروزند کم نمیشود و همیشه هست نصرانی گفت راست است باز خبر ده

مرا از کسیکه با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدو پسر حامله شد و هر دو در یکساعت متولد شدند

و در یکساعت مردند و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمرش گذشته بود و دیگری صد و پنجاه

سال زندگانی کرده بود حضرت فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سبد [illegible] و قدری از میوه
[illegible] و قدری [illegible] شیره گرفت و ظرفی با خود داشت نمود و سبدی هم از میوه پر
[illegible] گذاشت [illegible] بخواب رفت چون عزیر را عادت چنان بود که در اکثر اوقات در مسائل
قضا و قدر [illegible] بسیار [illegible] متفکر بود در خیال خود [illegible] شد در آن وقت [illegible]
شد [illegible] بخواب حقتعالی روح آنحضرت را قبض
نمود و بدنش را از چشم [illegible] پنهان داشت چون سبد [illegible]
[illegible] ساخته است [illegible] تازه و تر [illegible] و مرکبش را
هلاک ساخت و آن شیره آب انگور و سبد میوه تازه نگهداشت بعد از آنکه چندین سال
[illegible] صد سال عزیر را حق تعالی
[illegible] لبثت یعنی چه قدر
وقت [illegible] خوابیده [illegible] عزیر [illegible] پنداشت که آفتاب غروب کرده
گفت که یک روز است [illegible] یوماً او بعض یوم یعنی یک روز
یا بعض از روز خوابیده [illegible] بل لبثت مائة عام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] شد [illegible] گفت اعلم
ان الله علی کل شیء قدیر یعنی دانستم که خداوند بر هر چیزی قادر است پس بر
مرکب خود سوار شد و مراجعت بمنزل خود نمود و با برادر پنجاه سال دیگر زندگانی کرد و آنوقت
عزیر و عزره هر دو بیکدیگر [illegible] بجنت [illegible] واصل شدند چون سخن پدرم امام محمد باقر علیه السلام
باینجا رسید شیخ افتاد و بیهوش شد پس آنحضرت بمنزل خود بازگشت بعد از ساعتی جمعی
گرد آمدند و بخدمت حضرت آمدند که شیخ ما ترا خواسته آنحضرت فرمود مرا بشیخ شما
حاجتی نیست اگر ورا حاجتی باشد نزد ما آید پس آن جماعت بازگردیدند و شیخ را گفتند

[illegible]

[illegible] چه نیست [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شنیده [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] جواب شنید [illegible]

[illegible] مرا که چون منی [illegible] اگر حاجتی به ایشان [illegible] باشد [illegible]

خدا تعالی [illegible] پس چون چنین [illegible]

ندارند [illegible] گفت راست فرمودی چون

[illegible] ازانجا

[illegible]

بزرگ بود [illegible] در قتل سید الشهدا [illegible]

دیدم که [illegible] حضرت را یک هفته در دمشق نگاه داشت

چون قضیه [illegible] راهب منتشر [illegible] بیکدیگر [illegible] روایت حضرت

را حبس [illegible] آمدند گفتند که [illegible] و بروایت دیگر جایزه داد و روانه مدینه

طیبه نمود پس آن ملعون دست از عداوت [illegible] برنداشت [illegible] کسی

را فرستاد که در شهرهای [illegible] ندا کنند در میان مردم [illegible] جادوگر ابوتراب محمد بن

علی و جعفر بن محمد که من ایشان را طلبیده بودم [illegible] بدین ترسایان [illegible] اختیار

کردند پس هرگاه ایشان [illegible] که وارد گردند [illegible] ندهند [illegible] با ایشان [illegible] فروشند

تا از تشنگی و گرسنگی هلاک گردند و این [illegible] هر کس با ایشان

[illegible] شعیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وآن [illegible] حضرت شعیب [illegible]

[illegible] ابن [illegible] مباحثه میکردند در

نمیشوند پس [illegible] شد و فرمود ای اهل شهر [illegible] آنچه [illegible] گفته

[illegible] و ما چنان نیستیم [illegible] بگویند چنانکه

باشیم [illegible]

[illegible]

و هر چند [illegible] و نصیحت بایشان [illegible] سود نبود [illegible] گفتند ما [illegible]

میکشانیم تا شما [illegible] شما هلاک شوید حضرت چون اصرار آن شهر را مشاهده نمود [illegible]

شد و فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی بود که مشرف بر شهر

مدین بود آن امام [illegible] رفت بجانب آن کوه و رو بجانب شهر کرد و انگشت مبارک بر

گوشهای خود گذاشت و آیاتی چند که حقتعالی در قصه شعیب نازل فرموده بر مبعوث گردیدن

شعیب و بر اهل مدین و معذب گردیدن ایشان بنافرمانی بر ایشان خواند تا آنجا که

حق تعالی میفرماید که بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین پس فرمود ما بقیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت ایشان [illegible] اگر [illegible]

مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد پس [illegible]

مظلوم کشته شوند و ایشان را در منزل خود فرود آوردند و طعام دادند [illegible] از کجا

رفتیم پس والی مدینه این قصه را بهشام نوشت آن ملعون بجواب

آن مرد پیر را بقتل رسان ما نعی رخ آید پس نوشت

بوالی مدینه که امام محمد باقر را بزهر بقتل برسان

وان ملعون پیش ازین اراده که

بعمل آید بدرک اسفل جحیم

در بیان احوالات امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	جعفر بن محمد صلی الله علیه
کنیه شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو عبد الله سلام الله علیه
لقب آن بزرگوار علیه السلام	صادق امین صلی الله علیه
مکان ولادت با سعادت آن بزرگوار	مدینه منوره علی مشرفها الف تحیه
روز ولادت آن بزرگوار علیه السلام	روز دوشنبه مبارک بود
ماه ولادت با سعادت آن بزرگوار	هفدهم ماه ربیع الاول بود
سال ولادت آن بزرگوار علیه السلام	سنه هشتاد و سه از هجرت نبوی
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار	عبد الملک مروان علیه اللعنه
اسم والده ماجده آن بزرگوار علیها السلام	ام فروه بنت قاسم بن محمد ابن ابی بکر
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	الله خالق کل شیء
عدد زوجات طاهرات آنحضرت	دو زن بودند منجمله از کنیز
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار	ده عدد بودند
مدت عمر شریف آن بزرگوار	شصت و پنج سال بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز [illegible] روز شنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار سلام الله علیه	پانزدهم رجب المرجب بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	صد و چهل و هشت از هجرت نبوی
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	در مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیه
سبب وفات آن بزرگوار سلام الله علیه	زهر منصور دوانقی علیه اللعنه
مکان قبر مطهر آن بزرگوار علیه السلام	زمین جنت البقیع است
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	منصور دوانقی علیه اللعنه
اسم نایب آن بزرگوار صلوات الله علیه	مفضل ابن عمر علیه الرحمه بود

باب ششم در بیان بعضی معجزات امام ششم و پیشوای [illegible]
الهی [illegible] ابی عبد الله جعفر صادق است معجزه اول روایت است
از هارون زیات که گفت مرا برادری بود که قائل بود بامامت علی بن ابیطالب علیه السلام
و اهل بیت او علیهم السلام [illegible] روزی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم
و [illegible] عرض کردم حال او نوشته است و در تشیع
نیست مگر اینکه محبت شما اهل البیت را ندارد و از پیروی شما ابا دارد آنحضرت فرمود
که چه چیز او را از متابعت ما مانع است گفتم این سوال [illegible] او اعتقاد صحیح خود بسیار دارد
و میگوید که ورع او نمیگذارد که تا کسی از من خدا بر نگردد تابع او گردد حضرت فرمود که چرا
او را ورع نبود در آن شب که [illegible] و از و فسادی ظاهر شد و [illegible]
شده است که [illegible] رسول [illegible] هارون گوید که از خدمت آنحضرت
بخانه آمدم [illegible] بشنید مگر در شب توقف
در کنار نهر بلخ [illegible] از فساد تو خبر داد پس
گفت ای برادر چه [illegible] بود گفتم چون مراد بد از احوال تو جویا شد
من بعرض قدس [illegible] ورع او نمیگذارد که نفس تابع شما باشد
و باطاعت شما سرافراز گردد فرمود چرا در شب نهر بلخ باز ورع نبود که فعل قبیح را اقدام
نمینمود پس برادرم گفت ابو عبد الله خبر از فعل شنیع من داد گفتم بلی گفت اشهد
انه حجة الله علی الخلق اجمعین یعنی شهادت میدهم که اوست امام صادق حجت است
خلق را از خالق پس گفتم ای برادر مرا خبر ده از واقعه آن شب که ترا چه باعث امر شنیع شد
که مخالف ورع است گفت با شخصی رفیق بودم و با او کنیز جمیله بود و هوا بسیار سرد بود
که احتیاج بحاجت داشت صاحب کنیز بمن گفت که اگر تو محافظت اسباب مینمائی من طلب
هیزم کردم و اسباب آتشی فراهم آورم تو هم تهیه آتش افروختن متوجه باش گفتم بیار

و بست [illegible] مخالفت سبب آنچه چون ایشان از پی تحصیل سیم و جهر [illegible]
غرایب شد پس شیطان مرا بمتابعت نفس امّاره ترغیب نمود و کشانید بسوی آن کنیزک
[illegible] آمیختم و مرتکب فعل قبیح و شنیع گشتم و بخدا سوگند کسی زین راز واقف نشده و من از روی
این واقعه [illegible] نموده سوای حق سبحانه تعالی خبر بوده و دیگر یارا براین مطلب [illegible]
[illegible] من [illegible] از نور حدیث و امامت است پس دست بدامان
[illegible] زده و بجاه و محبت آنحضرت و سایر اهلبیت رسالت بر کشیده بر جان و دل آتش
ندامت [illegible] معجزه دویم در کتاب خرایج از داود مرویست که روزی
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] بودم آنحضرت بسوی من توجهی نمود و فرمود ای داود
حال تو چونست و [illegible] ابن رسول الله
قرض بسیار دارم و [illegible] مرا قصد اینست که [illegible] راحت یا کنم
بهشتی که عنقریب متوجه آن [illegible] ازان [illegible] آدم و باقی عمر
را در خدمت حضرت [illegible] مسافرت مشغول
مشو [illegible] فما لم پس آن سرور
فرمود که [illegible] ای داود دیگر ندانسته
اگر ما نبا [illegible] ندید و آثار پدید گردد اشیاء سبز نشود داود گوید که از سخنان آنحضرت
دلم قوی گردید و [illegible] در آمدم و مدت [illegible] روز در کشتی بودم روزی پیش از زوال بیرون
آمدم و آن روز جمعه بود ناگاه از آسمان نوری درخشیده بر روی زمین رسیده و از آن نور آوازی
شنیدم که گفت ای داود این زمان ادا نمودن دین تو است سر بالا کن من سلام دادم
و روی بآسمان کردم که آوازی باز استماع شد که ای داود پس لشتهای سرخ در آنجا
مشاهده [illegible] نمائی چون بدان موضع رسیدم سنگهای طلا دیدم که بر او نوشته هذا
عطائنا فامنن او امسک بغیر حساب داود گوید که آنها را برداشتم چون حساب

کردم و قیمت آنها زیاده بر دو برابر آنچه من میطلبیدم ازین سبب بسیار متوجه تجارت شده و بمدینه
مدینه منوره مراجعت نمودم و مبلغ آن مال را بخدمت مولای خود ابی عبد الله علیه السلام
بردم آنحضرت فرمود ای داود آنچه بتو رسید از خوش طالعی بود که ترا بآن مقام راه نمود
و آنچه بتو واصل شد از لطفهای کریم رحیم است حق تعالی برکت داد و این مال را قبض نما و بکیسه
خود صرف نما و حمد الهی بجا آور پس مبلغ آن مالها را گرفتم و بخانه خود آوردم روزی معتب که
خادم آنحضرت بود برخوردم و برا گفتم که لطف امام شامل من شد و راهنمایی بسفر حرم نمود
و از پرتو وجود مبارک آن برگزیده رب العالمین اینا فتوحات روی نمود معتب گفت ای
داود در انوقت که تو در سفر دریا بودی من در خدمتگذاری حضرت بودم و بعضی از اصحاب
آنحضرت مثل حشمت و عیسی [illegible] و غیرهم حاضر بودند جمیع حالات و
واقعات ترا آنحضرت خبر داد بطریقیکه تو حکایت کردی بلا زیاده و نقصان داود گفته
بهر یک از اصحاب آنحضرت که رسیدم [illegible] مطابق [illegible] بیان نمودم از ایشان شنیدم

معجزه سیم [illegible] مروی است که [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وقتی بحج رفته بودم [illegible] آنحضرت لب مبارک را بحرکت
درآورد و کلامی [illegible] گفت یا نخله اطعمنا مما جعله الله
فیک من رزق عباده پس نظر کردم دیدم که آن نخل خشک سبز شده برگها بر او ظاهر
گردید و رطب بار آورد و شاخهایش مائل بجانب آنحضرت گردید پس آنحضرت فرمود پیش آی و
بسم الله بگوی و آنچه خواهی و میل داری بخور پیش رفتم و رطبها دیدم در کمال لطافت و
حلاوت که هرگز بدان خوبی رطب نخورده بودم اتفاقا اعرابی دران موضع حاضر بود گفت
در عمر خود ازین عظیمتر سحر ندیده بودم آنحضرت فرمود ای اعرابی ما وارث پیغمبریم سحر بما نسبت
ندارد و حقتعالی از لطف و مرحمتش دعای ما را اجابت میکند اگر بخواهی مبتلا میخواهی
دعا کنم تا ترا مسخ گرداند بسگ اعرابی گفت از تو هرگز نشاید دعا نما به بینم چه از تو بر آید

آنحضرت رفتم و چون نظر کردم دیدم آن اعرابی بصورت سگ مسخ شده ساعتی بحضرت
نگاه کرد بعد از آن راه خانه خود گرفت آنحضرت بمن فرمود زعقبش برو تا به بینی چه واقع
گردد پس من از عقب او رفتم دیدم که بخانه درآمد و با اهل خود خواست ملحق گردد اهلش بسنگ و چوب
او را از خانه بیرون کردند بخدمت آنحضرت آمدم و کیفیت حال اعرابی را عرض کردم دیدیم
شنیدیم که آن سگ حاضر شد و اشک بر رویش جاری بود و با شکم بخاک می غلطید
و فریاد میکرد و چون حضرت حال آن اعرابی را چنان دید از کمال ترحم دست دعا برآورد
و اعرابی بحالت اول آمد پس حضرت فرمود ای اعرابی دیدی که اهلبیت رسالت سگ
نیستند بلکه بادیان [illegible] الحمد لله جاهل بودم و اکنون
بیان [illegible] حمیری گوید که بخدمت
امام [illegible] عرض کردم یا بن رسول الله شنیدم که تو میگوئی
[illegible] کرده ام
آنحضرت فرمود [illegible] راست است او شیری
[illegible] امام جامه میشود و او
مرده است و حال آنکه رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
بجوار رحمت حق رسیده اند و سکرات مرگ چشیده اند و تو ای سید حمیری مرگ محمد حنفیه
را انکار داری مذهبی از این فاسدتر نباشد سید حمیری گفت هیچ دلیلی داری بر موت وی
آنحضرت فرمود بلی پدرم مرا خبر داد که من بر او نماز کردم و او را دفن نمودم و با این نیز آیتی
دیگر بتو بنمایم پس دست سید حمیری را گرفته و برفت ما هم با ایشان رفتیم تا بقبر محمد حنفیه
بعد از آن حضرت دست بر قبر وی نهاد و دعا نمود که بقدرت کامله الهی قبر شکافته شد و مردی
با محاسن سفیدی بیرون آمد و خاک از خود افشاند پس بزبان گویا گفت یا ابا هاشم مرا می شناسی
[illegible] محمد بن حنفیه و بدان ای سید حمیری که امام بعد از حسین بن علی علی بن الحسین است

[illegible] بود [illegible] است و بعد از آن جعفر صادق [illegible]
ابتیه [illegible] قول [illegible]
و قبر [illegible] چون [illegible] این معجزه را بر زبان آنحضرت [illegible]
[illegible] طریق اثنی عشریه را در پیش گرفت و از اعتقاد فاسد [illegible]
و ایضاً از [illegible] روایت است که زنی نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض
کرد که پدرم وفات یافته آنحضرت فرمود که مرده باشد اکنون برو بخانه و غسل نما و دو رکعت
نماز حاجت بگذار و بعد از آن بگو یا من وهب لی ولم یک شیئا جدد لی هبته
پس او را حرکت بده [illegible] شد رفت و بفرموده امام آن چیزیکه فرموده بود بجا آورد
در حال مرده باز نشست بفرمان آن حجت [illegible] روایت کند علی ابن محمد التقی و
از جد [illegible] موسی ابن جعفر الصادق علیه السلام که فرمود ملک هند کنیزکی بغایت جمال
با تحفهای [illegible] بسیار [illegible] معتقدین خود و نامه بخدمت امام ناطق
بحق جعفر الصادق علیه السلام فرستاد [illegible] نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم از ملک
هند به پیشوای [illegible] و یادگار بتول یعنی امام جعفر محمد الصادق
اما بعد بعضی از عمال خواص خود که در دولت ما امین و صاحب راز بودند کنیزکی مرا بود که صاحب
جمال و کامل عیار بکمال و سیرت و با عفت بود که بغایت ستوده خصلت و پسندیده عصمت بود
روانه خدمت کردم و با خود گفتم که این کنیزک لایق من نیست که او را بانوی حرم سرای خود نمایم
و احسن از وجوه آنست که او را بجهة خدمتگذاری حضرت اقدس فرستم و کسی نیافتم امین تر از
میراب بن حیان چرا که مردیست با کمال دیانت و امین در امانت و بهیچ وجه تا بحال از وی ندیدم
خیانت روانه خدمت کردم از در یافت دارید با سائر تحفها و از این اخلاص و ارادت پیش
خود قبول دارید و او را روانه گردانید چون بمدینه رسید از نزد ملک میراب خبر بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام رسانیدند کامیاب دادند و رخصت احضار از و طلبیدند حضرت رخصت ندادند

و در بعض

[illegible] چون [illegible] آن [illegible] غضب کشید [illegible]
[illegible] بکنهال [illegible] سال [illegible]
[illegible] چون آن [illegible] این [illegible]
[illegible] خیانت بجا آوردی پس آن مرد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] پوستین [illegible] قبول میکنی واعتراف بخیانت خود
مینمای عرض کرد بلی پس فرستاد پوستین خود را آورد و در خدمت حضرت نهاد آنحضرت
برخاست و دو رکعت نماز بجا آورد و سر [illegible] برداشت نوری
از روی درخشان گشته آنگاه فرمود [illegible] یا رب العالمین [illegible] گواهی ده بآنچه
میان تو و میراب [illegible] گذشته [illegible] زبان آمده گفت باحجة الله [illegible] صحرا کبیر که
انجمه [illegible] آمد برای [illegible] این [illegible] خلوت
بانت شهوت [illegible] غالب شد [illegible] داشت
وخیانت در امانت نمود [illegible] از حضرت [illegible]
نمودم که بشومی ایشان مرا عذاب نفرماید پس آنحضرت بگریست امام موسی علیه السلام
میفرماید که من حاضر بودم در خدمت پدر بزرگوارم چون آن حالت رقت گریه را از پدر دیدم
من هم بگریه درآمدم و هر که حاضر بود نیز گریستند میراب چون این را دید بر خود بلرزید و در
مقام درخواست عذر آمد و معترف بر خیانت خود شد پس پوستین را برداشت و در پوشید
فی الحال حلقه شد و در حلق وی پیچید تا رویش سیاه شد آنحضرت فرمود که بگذار او را که عقوبت
این خواهد کشید او را گذاشت و او بازگشت و با آنها میرفت و ملک چون این حال را معلوم کرد
او را العقوبت [illegible] ترک گشت و در بعضی از کتب اخبار مسطور است که بعد از اندک مدتی
ملک هند بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و اسلام آورد و اسلامش نیکو بود

و این حدیث در سه کتاب معتبر رسیده معجزهٔ ششم روایت کرده‌اند که حضرت [illegible]
از معلی بن خنیس [illegible] رشید نیز بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آنحضرت فرمود
که ای معلی [illegible] فرمودم مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد [illegible]
کردم [illegible] گفتم ای معلی بن خنیس خود را بکجا آورده و از منازل ایشان
خبر نگفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر چشم [illegible] پرسیدم که
کجایی گفت خود را در خانه خود می‌بینم و اینک زن من است و [illegible] فرزندان من [illegible]
خانه بیرون آمدم ایشان را بکمال آرامی و سیری دیده و با زن خود مقاربت نموده و بعد از
غسل کردن او را [illegible] مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا می‌بینی گفت
با شما در [illegible] این منزل شماست [illegible] اسرار ما فاش مکن [illegible] که خود را سیر
مردم [illegible] از میان دو چشم [illegible]
میگردد [illegible]
و یا در زنجیر [illegible]
که محمد بن سنان [illegible] روایت کرده که گفت نزد حضرت صادق علیه
السلام بودم مرا گفت چیست که ترا اندوهناک می‌بینم گفتم شنیده‌ام که در عراق وبا است از
عیال خود اندیشه دارم آنحضرت فرمود میخواهی که ایشان را ببینی گفتم آری فرمود که بگردان دیده
پس گفت رو فرا کن باز کردم و نگریستم صورت سرای خود دیدم در نظرم آمد فرمود که بسرای خود برو
و اهل خود را ببین چون رفتم از خورد و بزرگ را سالم دیدم و هر چه نیز داشتم دیدم آنگه بیرون آمدم
فرمود روی بگردان گردانیدم و نگریستم هیچ چیزی ندیدم معجزهٔ هفتم از مفضل بن عمر
مرویست که با ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام براهی میرفتیم ناگاه گذار ما بجانب
پیره زنی با دختری افتاد که در میان راه ایستاده بودند گاو مرده آنجا افتاده و آن
پیره زن بر موت گاو گریه و ناله بسیار مینمود پس حضرت فرمود شما را چه حالت است

[illegible]

[illegible] جعفر صادق [illegible] است [illegible]

[illegible] نقل کرده اند [illegible]

[illegible]

اصلاح داد و در همان شب برگشت و نماز صبح را [illegible] مطابق شرع [illegible]

خود را [illegible]

جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]

[illegible]

عالم است [illegible]

میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن [illegible] است که ایشان نمی بینند

که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن [illegible] ما را می شناسند فرمود بلی

خدا واجب کرده است بر ایشان [illegible] و بیزاری از دشمنان

ما و نیز در همان کتاب مسطور است [illegible] از ابی بصیر که گفت روزی در خدمت

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

دریایی [illegible]

[illegible]

و مثل هر یک از انبیا باشند و چون بیرون آمدند پس فرمود که یکی از ایشان [illegible]
[illegible] خدا بود و دوم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و سیوم از حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بود و چهارم از خدیجه کبری و پنجم از امام حسن و ششم از امام حسین و هفتم از علی بن الحسین و
هشتم از پدرم و نهم آن [illegible] و دو [illegible] که از [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] **معجز بیست و ششم** ابو عبدالله [illegible] روایت میکند که روزی
حضرت [illegible] فرمود [illegible] [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
شد و دران حین [illegible] [illegible]
خدا از مردم دیدم که آن [illegible] دو پای خود را زیر [illegible]
را دید که آمده از در [illegible] گردید و گفت من
در عمر خود بهتر از کلام تو چیزی نشنیده ام [illegible] شیر [illegible] کلام من نیست
بلکه کلام مولای من جعفر بن محمد الصادق است پسر عم [illegible] آل [illegible] اطهار [illegible]
چون بخدمت آنحضرت رسیدم [illegible] آن شیر [illegible] خواندن را
بعرض آنحضرت رسانیدم حضرت فرمود اگر شما [illegible] واقف و مطلع شوید
بد حالیست شما را بتحقیق که هر یک از ائمه دین را چشمی است بینا بر حالات غایب
و حاضر و گوشیست شنوا بر حکایات و دعوات بیان و زبانیست گویا بر اظهار خاطر و ضمایر
شما پس آنحضرت فرمود یا ابا عبدالله بخدا سوگند که من آن شیر را از همه راه شاد گ

گردانیدم

[illegible]

[illegible] ابان [illegible]

[illegible] از آنچه از حضرت شنیده بودم [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] و دوستان [illegible]

[illegible] خوشحال گردید و بحکایت [illegible]

[illegible] و از جمله [illegible]

[illegible]

که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه طیبه [illegible]

[illegible] پس آن امام [illegible] فرمود [illegible] عرض کردم که

[illegible] برآمدم پس [illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی بر سینه

[illegible] بتحقیق که [illegible]

[illegible] نشانه هدایت

[illegible] پس آنحضرت فرمود بتحقیق [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] فرمود و گفت بیا [illegible] پس [illegible] آورد که در آن رطب [illegible] بود

پس رطبی از آنها تناول فرمود بعد از آن هسته آنرا از دهنش بیرون آورد پس آنرا در زمین

گذاشت و نشانید و فی الفور آن هسته شکافته شد و بروئید و شکوفه کرد و بزرگ شد و برگ نمود

و خرما کرد و رطب شده پس دست مبارکش را بیکی از آن رطبها زده پس آنرا شکافته گردانید پس

بیرون آورد [illegible] سفیدی از نقره پس [illegible] آن [illegible] را [illegible] فرمود [illegible] پس خواندم

ناگاه دیدم در آن دو سطر نوشته در سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله در

سلام [illegible] الله [illegible]

السموات والارض [illegible] جعفر [illegible] بن [illegible]

ابیطالب الحسن بن علی الحسین بن علی بن الحسین [illegible]

موسی بن جعفر علی بن موسی [illegible]

ابوالقاسم بعد از آن [illegible]

وشاید بهتر میداند آنحضرت [illegible]

معجزه وهم [illegible]

گفت مردی بود از حدود [illegible] زنی [illegible] بغایت متمول [illegible]

محبان و دوستداران اهل بیت حضرت [illegible]

بود هر سال [illegible] قرارداد بود [illegible] هزار دینار [illegible] امام جعفر

صادق علیه السلام [illegible] زوجه اش دختر عمه او

صالحه و مومنه [illegible] که امسال را مرا با خود

بحج ببری که بغایت [illegible] فرزندان رسول خدا آرزو دارم و همچنانکه

در حضر طبیب و انیس تو ام [illegible] تو باشم آن مرد قبول نمود

و مشغول به تهیه اسباب شدند و هر یک تحفها و هدیها بر گرفتند از برای ابی عبد الله

امام جعفر صادق و اهلبیت آن بزرگوار و بطریق ارمغان همراه برداشتند و با آن هزار

دینار را در صندوقی گذاشتند و روانه راه شدند تا بمدینه مشرفه شوهر متوجه خدمت امام

جعفر علیه السلام گردید و کیسه زر را از زن طلبید بعد از تفحص بسیار کیسه را در میان اسباب

خود ندید و قفل و مهر و صندوق نیز دست نخورده متحیر شدند که آیا این چه شده بعد از مایوسی

بعضی از زیورهای زوجه خود را در پیش هم شهری خود برده گرو گذاشته هزار دینار قرض نمود

و بخدمت آنحضرت برد و با کمال خضوع و نهایت خشوع از آنحضرت استیذان حاصل نمود

و از جذام [illegible] عصمت و طهارت [illegible] آنحضرت فرمود بعد از آن
[illegible] آنحضرت این کیسه را [illegible] که [illegible] از جیب خود برای ما آورده بود او را قبض کردیم
آن مرد تعجب نمود و عرض کرد یابن رسول الله که نعمت قبض آن چگونه بود که غیر من و غیر جذام
کسی بر آن اطلاع نداشت حضرت فرمود ما را بآن وجه احتیاج شد و اشخاصی هستند از
[illegible] یکی از ایشان را امر کردیم بسرعت او را آورد و آن [illegible]
حاضر شود [illegible] پس آوردیم چون آن مرد خراسانی از حضرت این سخن [illegible]
[illegible] و کمال فرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کیفیت حالات زن
[illegible] آن زن حاضر گردد
حضرت فرمود [illegible] خاطر جمع دار که هیچ
تشویش نداشته باش [illegible] را از خدمت بنماید چون بخانه
[illegible] آن مرد چون بخانه آمد زوجه اش را در کمال صحت دید بعد از
چندی از آنحضرت رخصت گرفته متوجه راه گردید تا بمکه معظمه رسید روزی آن مرد
با زوجه اش در طواف [illegible] در آن وقت حضرت ابی عبدالله علیه السلام نیز مشغول طواف
بود [illegible] نظر آن زن بآنحضرت افتاد از کمال شوق بیخود شد و شوهرش را آواز داد و از او
پرسید که آن [illegible] کیست [illegible] گفت این است مولای ما حضرت ابی عبدالله
جعفر صادق علیه السلام [illegible] زن گفت [illegible] که این همان مرد است که من او را [illegible]

قدم بساق عرش [illegible] شفاعت کرد تا روح مرا بمن باز داد معجزه یازدهم عبد[illegible]
بن سنان روایت کرده که از حالات و خوشی بهشت از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم
حضرت فرمود میخواهی او را بتو بنمایم عرض کردم بلی یا ابن رسول الله پس دست من گرفت و
به بیرون مدینه برد و پای مبارک بزمین زد بقدرت الهی نهری عظیم دیدم که کنارهای او پیدا
نبود و از یکجانب آبی سفیدتر از شیر و سردتر از برف و ثلج و شیرینتر از عسل و خمری از یاقوت
سرخ تر در میانه آن عرض کردم این جوی از کجا میآید فرمود این آنست که حق تعالی در
قرآن مجید وعده کرده است و در کنار جوی درختان دیدم و بر آن درختان کنیزان دیدم
که از آن نیکوتر کسی ندیده بودم حضرت صادق بیکی از ایشان اشارت کرد آن خواست که از
درخت بزیر آید [illegible] حضرت [illegible] یک آب برداشت و بآنحضرت داد
و آنسرور گرفت و آشامید و بمن داد من نیز آشامیدم [illegible] هرگز خوشتر و خوشبوتر هیچ آبی
نیاشامیده بودم گفتم [illegible] چنین است حضرت فرمود آنچه دیدی
کمترین چیزیست که حقتعالی برای شیعیان [illegible] چون وفات کند روح وی را اینجا
آورند و از این شراب [illegible] روح او را بوادی برهوت ببرند و از جحیم
و زقوم میخورانند و در وادی برهوت [illegible] پناه گیرند و حقتعالی بهشت را برای دوستان
ما و جهنم را برای دشمنان ما آفریده است فی الاصل کذا نحو ما یستضاء بنا + و
فی البریة نحن الیوم برهان + نحن البحور التی فی تعمقها + و درّ ثمین و
یاقوت مرجان + منازل الخلد والفردوس ملکنا + نحن المقدس والفردوس
خزان + **معجزه دوازدهم** حماد بن عیسی روایت میکند که روزی بخدمت
امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و گفتم یا مولی امید دارم از حضرت شما تا دعا کنی حضرت
عزت مرا آنقدر مال و توانگری بدهد که با و حج بسیار بکنم و دیگر مزرعه های خوب و سرای
دلگشای مرغوب روزی من گرداند و دیگر زوجه صالحه از اهل اعتبار و اولاد طیب [illegible]

من عطا نماید پس حضرت صلوات الله علیه دست بدعا برداشت [illegible] لایزال خداوندا
روزی بنما حماد بن عیسی را آن قدر مال بده تا که پنجاه حج کند و از عطای لطیف در زینت بیت
آورده سرایی روح افزای و ملکی و زوجه صالحه دلربا و از پاک طینت مه لقا
نصیب نما دعای حضرت در حق آن مرد پیر و شرطیت اجابت گردید و حماد بن عیسی
ببصره رفته و معتبر یافته تا زمانی یکی از اصحاب روایت میکند که وقتی گذارم ببصره شد حماد
بن عیسی را دیدم چون چشمم بر حماد افتاد بخاطر آمد که از وی سؤال کنم که حضرت صادق ع
دعائیکه در حق تو نمود اثر او بر تو ظاهر گردید یا نه پس گفتم یا حماد حقتعالی به تو کرامت کرد آنچه جعفر
ابن محمد صادق استدعا نمود از برای تو گفت نعم [illegible] گرفت و بخانه خود درآورد چون
نظر کردم منزلی را دیدم که هرگز هیچ [illegible] ندیده بودم حماد گفت
که خانه من بهترین خانهای این شهر است و بسبب دعای حضرت آنچه الطاف و انعامهای الهی
شامل حال من شده و زوجه من بهترین [illegible] و فرزندان
مرا هر کس که می‌بیند از شیره اخیار [illegible] لطف باری و حیل
هشت حج را دریافته‌ام و تمیع آنچه [illegible] و امید میدارم
که همچنانکه در دنیا بسبب دوستی [illegible] دعای حضرت مرا کامران
کرد حضرت رب العزت همچنان نیز در آخرت مرا متصل نماید و در جوار خودشان جا و مقام
در بهشت مقرر فرماید راوی گوید که حماد بن عیسی بعد از اکمال پنجاه حج در سفر پنجاه و یکم بجد و د
جحفه رسید و متوجه غسل احرام گردید در رودخانه که در آنجا بود بآب درآمد که غسل کند از قضا
آبش از جا کنده بعد از سعی بسیار او را و غلامش را از آب بیرون کشیدند و در النفس الاخیر
حماد غریق الجحفه مشهور گردید و [illegible] بصائر روایت میکنند که چون داود بن
علی معلی بن خنیس را کشت و بر دار کرد این قضیه بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بسیار گران آمد بخشم نزد داود بن علی رفته و بوی گفت ای داود بچه گناه مولای مرا کشتی

[illegible] الشیعت

[illegible]

[illegible] استی [illegible]

[illegible] احتمال [illegible]

[illegible]

[illegible] الحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الکریم [illegible]

چون صبح شد مرد بخدمت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آمد و خبر [illegible]

را بمردان آن [illegible] بود [illegible]

[illegible] سبب هلاک او [illegible] شد [illegible] دعای [illegible]

کرد و او را انجیل بپادیه فرستاده [illegible] شده که آنحضرت در اکثر آن شب در

رکوع و سجود بوده و چون وقت سحر داخل شد بسجده رفته و در سجده این دعا خواندند

اللهم انی اسئلک بقوتک القویة و بجلالک الشدید الذی کل خلقک له

ذلیل ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان تأخذه الساعة [illegible]

اخذه

که قصد هلاکت او کرده بود از خانه داود بن علی بلند شد پس حضرت سر از سجده برداشت و فرمود که حقتعالی
بسبب دعای من ملکی را برانگیخت و آن ملک حربه‌ای از آهن در دست داشت آمد بر مغز او
زد و او را هلاک نمود **معجزه چهاردهم** سید ابن طاوس روایت کرده که ربیع صاحب گفت
روزی منصور دوانیقی مرا طلبید و گفت می‌بینی چها از جعفر بن محمد نقل میکنند بخدا سوگند که
نسلش را بر میاندازم پس یکی از امرا خود را طلبید و گفت میروی بسرعت تمام با هزار
سوار بیک لجام بمدینه حضرت [illegible] وارد میشوی در خانه جعفر بن محمد بیخبر داخل میشوی و سر او
با سر پسرش موسی را از بدن برمیداری و بزودی نزد من میاوری پس آن امیر با مردان
بدسیر شریر با آن بدبختان دل گزیر بمدینه آمدند حضرت [illegible] آن اثر فرمودند [illegible]
آوردند و بستند در پیش در خود با اطفال [illegible] محراب عبادت نشسته
و مشغول بعبادت گردیده [illegible] گفتند امام موسی علیه السلام [illegible]
بودم که آن امیر [illegible]
که سرهای آن دو ناقه را برید [illegible]
فرمود [illegible]
آن [illegible]
[illegible]
جعفر [illegible]
چنان [illegible] که جعفر [illegible] حکم کرده [illegible]
[illegible] گفت این قصه [illegible]
را از این مطلب [illegible] و اینها [illegible] روایت کرده [illegible] اسکندری
که گفت من [illegible] بو جعفر دوانیقی بودم [illegible]
عمری با او بسر میبردم روزی نزد او رفتم [illegible]

وچون [illegible] تیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از کثرت گفت از او [illegible] بحال [illegible] و سر [illegible]
بزرگ شان هنوز باقی است و [illegible] [illegible]
او که باضطرابی از جانب او گفت جعفر این [illegible] از [illegible]
گفتمش ای پادشاه مرا روایتی که از پدر خود از عبادت [illegible] قریب [illegible]
بگوشه خشنید و او را از ملک [illegible] آخرت [illegible] گفت
که تو اعتقاد بامامت او داری و خود را آنچه خواهی باز داری و من هم بزرگی در امید [illegible]
از تو حسب نصیحتش میخواهم ولیکن [illegible] عظیم است و برای حفظ ملک و دولت [illegible]
بخدا سوگند یاد کرد [illegible] از [illegible] خود [illegible] اندوه او خارج گردید [illegible]
گفت که چون این سخن را [illegible] شنیدم [illegible] ولیکن [illegible]
را طلبید [illegible] صادق را طلب نماید و با
ابن سنجوری در [illegible]
سلامت باشد میان [illegible] جعفر [illegible] از تو پس [illegible]
فرستاد از عقب آنحضرت و [illegible] داخل شد آن [illegible] دیدم قصر
بحرکت درآمد مانند سفینه که در تلاطم آید چون دریای مواج باضطراب [illegible] آن قصر بهر سمتی
در کج و کج منصور مضطربانه از جا جست و سراسیمه با سر و پای برهنه بسوی امام باستقبال خود را
میپوست اعضایش بهم میلرزید و دندانهایش بهم میخورد [illegible] میشد و ساعتی [illegible]
چاره ندید جز امام را گرفت در بر و باعزاز و اکرام پیش آمد [illegible] حضرت را [illegible] آورد
و بر روی تخت خود نشانید و خار محبت بپای [illegible] خود [illegible] نزد خدمت آنحضرت
نشست مانند بنده که در پیش مولای خود نشیند گفت یا بن رسول الله [illegible]
تشریف آوردید حضرت فرمود برای اطاعت خدا و رسول [illegible] آمده‌ام گفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت رفتم درخواست کردم که آن دعا که در وقت

دخول مجلس منصور خواندی بمن بنما

حضرت اجابت نمود

الحمد لله

در بیان احوالات امام هفتم امام موسی کاظم صلوات الله وسلامه علیه

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	مسمی موسی ابن جعفر علیه السلام
کنیهٔ شریف آن بزرگوار سلام الله علیه	ابو ابراهیم صلوات الله علیه
لقب مطهر منور آن بزرگوار ع	کاظم علیه السلام بود
مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام	بین المکة والمدینة
روز ولادت با سعادت آن سرور ع	روز یکشنبه بود
ماه ولادت با سعادت آن بزرگوار ع	هفتم شهر صفر المظفر
سال ولادت آن بزرگوار علیه السلام	صد و بیست و هشت سال از هجرت نبوی
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار	ابراهیم ابن ولید علیه اللعنة
اسم والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت علیه السلام	حمیده خاتون بود
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار ع	کن من الله علی حذر
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار ع	[illegible] بود و [illegible] نفر از کنیزان
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار ع	سی و هفت عدد بود
مدت عمر شریف مبارک آن بزرگوار ع	[illegible]باه و پنج سال بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز جمعه بود
ماه وفات آن بزرگوار سلام الله علیه	ششم شهر رجب المرجب بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	صد و هشتاد و هشت از هجرت نبوی
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	در بغداد در زندان هرون بود
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد اورا هرون ملعون
مکان قبر مطهر آن بزرگوار ع	زمین کاظمین مشهور بمقابر قریش
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار ع	هرون رشید ملعون علیه اللعنة
اسم نایب آن بزرگوار سلام الله علیه	محمد ابن مفضل علیه الرحمة

باب نهم

باب نهم در بیان بعضی از معجزات و خارق عادات از حضرت امام هفتم امام موسی بن جعفر علیه السلام است **معجزه اول** روایت است از مفضل بن عمر که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دار فانی را وداع نمود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را وصی و جانشین خود نمود چون اندک زمانی گذشت عبد الله افطح که اولاد بزرگ آنحضرت بود دعوی امامت نمود چون این خبر بموسی بن جعفر علیه السلام رسید امر کرد غلامان خود را تا در میان سرای آن پیشوای ناس هیزم بسیاری جمع کردند و آنگاه جمیع دوستان و اصحاب خود را طلب نمود و بطلب عبد الله افطح نیز کسی را فرستاد تا او هم حاضر گردید پس با محبان و معتقدان اهلبیت نشستند و از هر جانب حدیثی در پیوستند موسی ابن جعفر علیهما السلام خادم را فرمود که آتش در هیزم زد چون آتش مشتعل شد حضرت برخاست و با جامه و عمامه در میان آتش رفت و نشست و ساعتی با ایشان صحبت داشت و احادیث از آبا و اجداد خود نقل نمود بعد از آن از میان آتش برخاست و بیرون آمد پس متوجه عبد الله شد و فرمود ای برادر گمان امامت داری میخواهی که بعد از پدر تو امام باشی و دعوی امامت از جانب خداوند اکبر است اگر راست میگوئی برخیز و برو در میان این آتش و بجائیکه من نشسته بودم بنشین تا حقیقت دعوی امامت بر تو ظاهر گردد و صدق این سخن بر تو روشن شود و الا دعوی باطل چرا میکنی و خود را دور میگردانی از اطاعت خدا مفضل گوید عبد الله افطح را دیدم رنگش متغیر گردید و از مجلس بیرون رفت **معجزه دویم** از ابی الصلت هروی مرویست که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود که روزی در خدمت پدر خود موسی ابن جعفر علیهما السلام بودم آنحضرت بعلی بن حمزه فرمود که یا ابن ابی حمزه مردی از اهل مغرب پیش تو آید و خصوصیات احوال مرا از تو پرسد بگو او را که امامی که تو میجوئی پدرش جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنچه از حلال و حرام از مذهب جدم

[illegible] ... م تو چیست گفت عمو
[illegible] ... دیدم کسی بمن گفت
[illegible]
و نفرین که میان تو و [illegible] ... آن شما [illegible]
شربت مرگ را خواهد چشید [illegible] ... پشیمان خواهی بود [illegible]
که عمر تو و برادر تو بسبب این منازعه کوتاه کردند یعقوب گفت یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت فرمود اجل تو رسیده بود ولیکن چون صله قرابت بجا آوردی [illegible]
موضع عمر خود را دریافتی و بهدیه او را از خود خوشنود ساختی خدا تعالی بیست [illegible]
دیگر معجزه است فرمود علی بن حمزه گوید سال دیگر در حج یعقوب بن یزید را دیدم [illegible]
و احوال برادرش پرسیدم گفت یا ابن حمزه بهمان طریق که حضرت فرمود برادرم [illegible]
و من پشیمان از کرده خود شدم معجزه پنجم از معلی بن خنیس از بعضی اصحاب او [illegible]
منقول است که گفت [illegible] حج دریافته شد و در آخر مرا مسکنت [illegible]

[illegible]

... کرده‌ام یا جدّا یا رسول الله پدر و مادرم فدایت چون بغایت بی‌طاقت شده‌ام وقت ...

... [illegible] متفرق شدند [illegible] ...

... [illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible] ...

[illegible]

باین سرا آمدم و خود را مشغول نمودم تا ساعتی از شب گذشت [illegible] بخدمت حضرت
مشرف شوم و از آن حضرت [illegible] بجهت [illegible] که اول [illegible]
یافتم و بخدمت آن حضرت مشرف شدم پس آن حضرت [illegible] شدند [illegible] شدم و از سرا
بیرون رفتم و من بخبر کار خود مشغول شدم و دانستم که آن مرا از [illegible] سبب باشد روز دیگر
شد و مزدوران را اجرت میدادند من پیش آن حضرت رفتم که [illegible] بروم [illegible] اشاره
اشاره نمود که ساعتی بنشین ما اینجا ساعت فراغ نمودم آنوقت [illegible] برخاستم تا همه را
اجرت داد و هر یک بخانه خود رفتند بعد از آن متوجه من شد [illegible] نزدیک آن چون
پیش آمدم صره بمن داد که در آن [illegible] دینار [illegible] بود و گفت این را [illegible] را تو بست
نور ابنزد امام علیه السلام [illegible] متوجه کوفه شو که مصلحت
تو را انست که [illegible] چون [illegible] رفتم [illegible] خدمتش
شدم فرمود [illegible] ضعیف از
قرای مدینه [illegible] علی بن حمزه
تسلیم نما [illegible] چون بقید
رسیدم تا عقبی [illegible] شدم بعد از
طی منازل و قطع مراحل [illegible] رسیدم و بخانه [illegible] آمدم و با خود
گفتم که امشب در منزل خود توقف نمایم تا [illegible] صبح شود [illegible] علی بن حمزه
رسانم پس شب نزد اهل بیت خود بودم [illegible] خود [illegible]
پیش ایشان چند روزی [illegible] از دزدان [illegible] آمدند و هر چه [illegible] ایشان آمده
بردند چون صبح شد با خود گفتم که نماز [illegible] بخانه علی بن حمزه روم پس نماز کردم
و بتعقیب نماز مشغول بودم که دق الباب خانه را کردند بیرون رفتم تا ببینم [illegible]
کشودم علی بن حمزه [illegible]

بنویس [illegible]

[illegible]

[illegible]

گذاشت انگشتری ... علی بن یقطین ... خشم گرفت و گفت پیش هرون و گفت

علی بن یقطین ... است و از آن خلعتها را با خمس مال خود برای موسی بن جعفر علیه السلام

فرستاد هرون را خشم گرفت و فرستاد علی بن یقطین را حاضر کرد و گفت آن خلعتهای فاخر

که بتو داده بودم کجاست گفت بغالیه معطر کرده ام و در صندوق گذاشته ام گفت آدمی بفرست

و بیاور تا به بینیم ملازم خود را فرستاد و صندوق را حاضر کردند و در صندوق را باز کرد و آن

خلعت را بیرون آورد و باو نمود هرون چون دید و آن بوی عطر را بشام مشرف رسید

که جامهای خود را باین احترام دیده ... علی بن یقطین را در پیش هرون ...

خبر از تو رسانیده است [illegible] با خصوصیت [illegible]
گفت [illegible] علی بن یقطین [illegible]
آن [illegible]
[illegible] است که [illegible]
علی بن یقطین [illegible]
[illegible]
[illegible] مرفق [illegible]
سر را مسح [illegible] پا [illegible] تا ساق بشوی [illegible]
چون نوشته بعلی بن یقطین رسید [illegible] مبارک [illegible] مذهب آبا [illegible]
رسیده ام سبب [illegible] است [illegible]
موافق [illegible] ظاهر شود [illegible]
وضو [illegible]
رسانیدند که علی بن یقطین [illegible] عمل میکند و از فرموده [illegible]
[illegible] دارد رشید [illegible]
اخلاص [illegible]
[illegible] طریق امتحان [illegible]
[illegible] وضو که در این مسئله اختلاف [illegible] زیاد [illegible] امتحان [illegible]
موافق با شیعه است که [illegible] جماعت و حق او [illegible] سنت و الا هرگاه رشید این سخن را
قبول کرد و پسندید [illegible] آمد که علی بن یقطین را در وضو گرفتن امتحان [illegible]
او را طلبید در خلوتخانه و [illegible] مشغولش کرد که تمام روز و شب [illegible]
خواص [illegible] از آنجا بیرون [illegible]

خدمت

در خدمت او کسی نگذاشت و [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible] برخاست [illegible]

[illegible] مشغول شد [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنیم [illegible] داد [illegible]

من گفت البته [illegible] از عقب وی [illegible]

[illegible] دیدم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از آب وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] از آب گرفت [illegible]

[illegible] چون [illegible]

صحرا بود شنیده بود [illegible]

سلام کردم چون جواب [illegible]

تشنگی مرا ایشان فرمود [illegible]

باید که تو اعتقاد [illegible]

که شکر و سویق است که هرگز شربتی و طعامی بآن لذت [illegible]

خوشبوی هیچ بوی خوشتر بمشامم نرسیده بود پس سیر شدم و سیراب گشتم و تا مدتها مرا حاجت

بآب و نان نشد دیگر او را تا که ندیدم چون بمکه رسیدم وی را دیدم در پهلوی قبة الشراب نیمه

شب نماز میکرد و مشغول ناله و گریستن بود تا که شب درگذشت چون صبح بر آمد نماز بامداد را

ادا کرد برخاست و هفت شوط طواف بجا آورد و چون فارغ شد از مسجد بیرون رفت و من از

عقبش بیرون رفتم دیدم که چشم [illegible] چون بران بزرگوار افتاد درویش را گرفتند [illegible]

ار طرف

[illegible]

[illegible] ند تا در میان من و ایشان جمع کند و من

[illegible]

[illegible]

... ربانی دیدم غیر روش [illegible]

امه پس ... بیرون آمد پرسید از کجائی با خود گفتم که این امام نیست

تا باندرون خانه رفتم او را دیدم بر مسند خلافت نشسته نه بطریق امامان بلکه بطریق سلاطین

جور پس سلام کردم مرا پیش خود نشانید و بسیاری پرسش نمود و نوازش کرد بعد از آن گفت

بچه کار آمده گفتم آمده ام که مسئله چند بپرسم و بجز روم گفت بپرس از هر چه خواهی گفتم در

دویست درم چند درم زکوة واجب است گفت پنج درهم گفتم چه میفرمائی در حق کسی که

بزن خود گوید که ترا طلاق دادم بعدد ستارگان آسمان گفت سه کفایت باشد پس

با خود گفتم چیزی نمیداند و دستوری خواستم گفتم بخدمت میرسم و بیرون آمدم و [illegible]

رسولخدا از قبر بعد از زیارت و نماز درخواست کردم از حضرت رب العزت که وسیله انگیزد
که کسی گزیند و مرا با امام متقی رساند در این حال غلامی سیاه در آمد و گفت ای محمد ابن ابراهیم
مولای من موسی ابن جعفر علیه السلام میفرماید نزد ما آی و مطالبی که برای آن آمده
بودم همه را گفت پس محمد گوید تعجب در آمد حیرت زده شدم و هوشم از سر رفت و از سخنان
آن حالم منقلب گشت پس آن اسباب و مال را برداشتم بخدمت حضرت امام موسی
مشرف شدم چون بدر خانه وی رسیدم حاجبی و دربانی ندیدم مگر همان غلام که مرا بخدمت امام
امام برد پس سلام کردم و جواب شنیدم و [illegible] بنشستم فرمود ای محمد بن ابراهیم
من حجت و ولی خدا ایم بعد از پدرم [illegible] ترا باین اخبار نمود
و گفت مرا یقین [illegible] پیش بردم گشود و دست
مبارک کرد و [illegible] بیرون آورد و جامه [illegible] آورد و فرمود ای محمد او را
از جانب ما [illegible] بنشستم و [illegible] بمن داد
که این را بوی [illegible] میگفتند و آن کفن
من بود آنرا برای تو [illegible] این پنبه را حضرت فاطمه بدست
خود بر زمین گذاشته [illegible] فرزند [illegible] پس خود را فرمود که درهم نفقه ما را
بیاور چون آورد چهل درهم از آن برداشت و در میان کیسه نهاد و بوی داد و فرمود این
درهم را با سلام من بوی برسان و بگو که شانزده درهم از این را نفقه خود کند و بیست و چهار
درهم دیگر را بجهة صرف تجهیز او باشد و اگر زیادی شد صدقه دهید بدان ای محمد چون
تو به نیشابور رسیدی شطیطه نوزده شب دیگر زنده است و بگو بوی که چون وفات کنی من
حاضر گردم و بر تو نماز خوانم و [illegible] و آنگه چون مرا به بینی که بر روی نماز گذارم پنهان دار
و بعد از آن فرمود کاغذهای مسائل را جواب نوشته ایم آنها را بیرون آور و بگشای تا
مشاهده جواب را کنی پس آنکه مهر کرده بودیم چنان محمد گشود چنان بود که حضرت فرموده

محمد ابن

حمدان ابن ابراهیم گوید چون مشاهده این نوع معجزه‌ها را دیدم بغایت متحیر شدم و شکر ملک منان
بجا آوردم و چیزی چند از امام سوال کردم و جواب شنیدم مؤلف گوید که چندی از سوالها
در آن که کرده بودند از امام علیه السلام و در کاغذ جواب آنها را نوشته بودند یاد کنیم اوّلا
نوشته بودند که چه میفرمایید امام در حق کسی که در [illegible] بنده باشد و از [illegible] گوید که من از برای خدا [illegible]
بندگان خود [illegible] آزاد کرده [illegible] نوشته [illegible] و بیشتر در ملک
او بوده باشد آزاد است [illegible] دلیل بر این قول [illegible] کالعرجون القدیم زیرا که
[illegible] میان آن شش ماه [illegible] باشد و دیگری
نوشته بودند که چه میفرمایید [illegible] در حق کسی [illegible] نذر کرده باشد که مال بسیار
صدقه دهد [illegible] هشتاد و چهار درهم
تصدق دهد [illegible] هشتاد و چهار
صدقه دهد [illegible] لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و عدد
حنین غزوات [illegible] هشتاد و چهار [illegible] بفرمایید در
[illegible] جواب نوشته بودند
که از برای دزدیدن [illegible] السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما و جهت [illegible] صد دینار دیه [illegible] زیرا که او بمنزله بچه ایست که
در شکم مادر باشد پیش از حلول روح و آن بدین وجه است که دیه نطفه بیست دینار است
و دیه از علقه بیست و از مضغه بیست و از لحم بیست و از برای تمام شدن خلقت بیست
و هرگاه روح در بدن در آید دیه وی هزار دینار است و آنچه از دیه بستانند برای مرده
صدقه کنند و وارث را هیچ از آن نرسد و اگرچه سوالات بسیار است بدین قدر اختصار
شد چرا که مطلب بطول می انجامد و در اینجا بیان آنها نگنجد و اصل مقصود ما از بیان معجزات
نمودن و ذکر مسائل [illegible] بعد از رسیدن بمقصود و عارف شدن در حق امام

انهار اگذاشته و بحج رفت و مراجعت کرده باز بخدمت امام رسیده و دستوری

[illegible] ابا الحسن علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام [illegible] شیعیان [illegible]

[illegible] گرفت

[illegible]

[illegible] روایت میکند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وی حلقه زد [illegible] و مرا گفت که

[illegible] را رها کن پس من آنحضرت را رها کردم [illegible]

پس حضرت عصا را گرفتند و رفتند معجزه یازدهم روایت کرده [illegible] شد

طبقی سرگین که بانجیر شباهتی داشت یکی از معتمدان خود داده برای نوباوهٔ آل رسول امام

موسی کاظم علیه السلام و غرض آن شقی اهانت [illegible] آن سرور بود چون

خادم طبق را آورد سرپوش از سر آن برگرفت تماشا کرد دید که تمام انجیر پاکیزه

و اعلا است پس در پیش حضرت نهاد و آن برگزیده حضرت رب العزت شروع به تناول

از آن نمود و چند دانه هم بخادم که طبق را آورده بود داده [illegible]

بگزیند و نمود بآن علامت دو حوالی انجیر که خورده بودم پس بعضی از آنها را برای هارون فرستاد
چون نزد هارون آورد در غیب انجیر سبز پیش آمد چنانکه مایل بآنها شد و از آن انجیرها برداشت
و در دهن گذاشت و در دهن برو گماشت که تمام دهن و حلقومش آلوده بسرگین شد و نیز روایت است
که یکی از شیعیان روایت میکند که روزی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که بر سر
گهواره ابی الحسن یعنی امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده و با او حرف میزند نشستم تا فارغ
شد برخاستم فرمود نزدیک برو و با امام و پیشوای خود تکلم نما من پیش رفتم و سلام کردم آنحضرت
بزبان فصیح و کلام صحیح مرا جواب داد پس مرا گفت نام دخترت را تغییر ده که این نامی است
که آنرا خدا و رسول دشمن دارد و من [illegible] خداوند لطف فرموده و اسمش را
نهاده بودم پس امام جعفر علیه السلام فرمود [illegible] چه ما تو را گفته عمل کن تا رستگار و هدایت یابی
من بخانه رفته و تغییر نام دختر [illegible] و از دهم [illegible] آنکه سبب وفات امام
موسی علیه السلام و چیز بود [illegible] علیه السلام بهارون رشید
عرض کردند [illegible] از مغرب [illegible] میفرستند و آنرا
خلیفه بحق میدانند و فلان قریه [illegible] دینار خریده است و
قصد خروج دارد و یکی دیگر چون هارون رشید پسر خود را بجعفر ابن محمد اشعث سپرده بود و یحیی
بن خالد برمکی ترسید که اگر خلافت بآن پسر رسد وزارت از و بجعفر منتقل گردد کس بمدینه فرستاد
و پسر برادر امام موسی علیه السلام علی ابن اسمعیل بن جعفر را بمرعیان طلبید که شاید هرون
پسر خود را که شاید هرون پسر خود را باو سپارد و علی را وعده احسان و تقرب داده چون
این ارسال باو رسید عازم بغداد شد در وقتیکه بوداع عم بزرگوار آمد آنحضرت فرمود
ای پسر برادر من در اینوقت از برای چه امری ببغداد میروی گفت قرض بسیار بهم رسانیده ام
حضرت فرمود من قرض ترا ادا میکنم راضی نشد ساز رفتن کرده امام موسی علیه السلام
بار دیگر منعش کرده قبول نکرد پس فرمود عزم را جزم در رفتن نموده گفت بلی فرمود حال که

[illegible] علی بن [illegible] بغداد [illegible] بن جعفر [illegible]
سبب [illegible] بود [illegible] چون پیداست که از حضرت [illegible]
دنیا [illegible] بدرها [illegible] نمود و بر آنها فرمود که [illegible] قتل ثابت شود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] آنچه تو [illegible] زنان گفتند فدای تو
شوم هرگاه میدانی [illegible] است چرا این طریق [illegible] لطف و رحمت خود
داری فرمود از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله رسیده که هرگاه خویشی رعایت صلهٔ رحم
بکند و آن دیگری [illegible] کوتاه [illegible] خدا [illegible] گردد من رعایت صلهٔ رحم نمودم
تا چون او [illegible] حق تعالی قطعش کند پس [illegible] ببغداد رسید یحیی بن خالد
او را بخدمت [illegible] اسلام بود و او را چون
[illegible] و گفت این [illegible] زنان خواند و از شنیدن تا
مضطرب [illegible] خواست که پول [illegible] کند
صاحب قریه [illegible] در حال بخواهش
دل او فرستاد و [illegible] خواسته آورد و تسلیم [illegible] گفتگو را در دل گرفته
در آن سال به بهانهٔ [illegible] بمدینه رفت و آنحضرت را گرفت و پنهان از خلق [illegible] فرستاد و از آنجا
بامر او ببغداد بردند در خانهٔ سندی بن شاهک که داروغهٔ بغداد بود محبوس کردند و بعد از چندی
بحکم هارون زهر [illegible] دادند و چندین نفر که ایشان را عادل میدانستند و کمال صلاح
با ایشان داشتند حاضر کردند و گواهی بکاغذ از ایشان گرفتند که حضرت باجل طبیعی
خود وفات کرده که خلایق گمان نکنند که او را بزهر هلاک هارون بیباک شهید نموده و بعضا
کس گواهی نگذاشتند و علی بن اسمعیل چون آن سعی را در حق عم خود نمود و خیانات
قلب هارون را لقبل آن سرور بزد و در ازای آن مطلب هارون امر نمود که دویست هزار

درهم

امام موسی [illegible] او را بعلی حواله کردند چون کسی را فرستاد که آن زر را وصول کند [illegible]
از جانب علی [illegible] با طلبها [illegible] حالت احتضار [illegible] آمد و [illegible] خبر داد که
زر [illegible] گم [illegible] از کرده پشیمان [illegible]
حضرت [illegible] شیعه معجزه سیزدهم نقل است که [illegible]
امام موسی علیه السلام را چنین ذکر نموده اند که چون هرون را فریب دادند که حضرت موسی
ابن جعفر علیهما السلام شیعه [illegible] اموال بسیار جمع [illegible] و از جوانب از بلاد بعیده و قریبه
باو دارند و [illegible] اموال بسیار [illegible] میفرستند [illegible] مبادا آنحضرت بخلافت [illegible]
[illegible] او را [illegible] عمر شریف
آنحضرت [illegible] ظلم [illegible]
شده خود او را چند دانه رطب [illegible] زهر کرده
و در میان بیست دانه رطب [illegible] طرف [illegible] زندان
خود [illegible] داشت و [illegible] گفت که این [illegible] جعفر ابن [illegible]
[illegible] که امیر المؤمنین شما را فرستاده [illegible] رطبها چیزی [illegible]
نگذاری و همه را بتنهائی تناول فرمائی و غیر [illegible] را [illegible] بخوردن نداری که من بدست
خود انتخاب نموده ام و از جهت بخدمت شما فرستاده ام چون خادم پیغام آن مردود را بامام
علیه السلام آورد و با انتظار خوردن آن رطبها بحضرت نظر حیرت میکرد امام علیه السلام تن
بقضا داده و دست بسوی آن رطبها برده دانه برداشت و لاعلاج بدهن مبارک گذاشت
و میل فرموده از ظلم بیداد آن شداد دیدند [illegible] آن رطبها را تناول می نمود و هارون را
سگی بود که طوق در گردنش بود با زنجیر و میخ طلا و در نزد [illegible] خود جای بجهت او مقرر نموده
و انیس و جلیس او بود و آن سگ [illegible] خود میخ را کنده و زنجیر را کشیده آمد تا در برابر آنحضرت
ایستاد امام یکی از آن رطبها را نزد آن سگ انداخت و چون سگ آن طعام فرو برد

یکدفعه خود را بر زمین زد و ناله و فریاد میکرد تا پاره پاره شد آنحضرت تمام رطبها را تناول نمود
و خادم هیچ اثری از زهر در او ندید پس هارون از خادم پرسید که همه را خورد گفت بلی پرسید که در او تغیری
پیدا شد گفت نه و از خوردن تامل ننمود و قضیه کشته شدن سگ را شرح نمود از آنجهت
تا علت اضطراب تمام هارون را روی نمود آنگاه خادم را گفت راست بگوی تا ترا نکشم
خادم مکرر آنچه دیده و گذشته و شنیده بود بعرض آن پلید رسانید و گفت سودی نکردیم زهر را
عبث بخورانیدیم و سگ او این وحشیان را بکشتن دادیم و رطبها در او اثر نکرد و گمانش این بود
که زهر در بدن آنحضرت تاثیر نکرد پس بعد از ماجرای خوردن زهر آنحضرت موکل خود را که مسیّب
نام بود طلب نمود و آنچه [illegible] گفت ای مسیب من بمدینه میروم که
جدم را وداع [illegible] که پدرم با من کرده [illegible] علی تازه کنم و او را وصی و خلیفه
خود گردانم [illegible] بسپارم و او [illegible] باو مامورم مسیب عرض کرد
ای مولا [illegible] چون در را بگشایم
و شما چون بیرون [illegible] اعتقاد بوده و امام و اولوالامر خود را
هنوز نشناخته [illegible] باری و ما توهی بدار که بامر خدا کل
امور خلایق بدست ما است اختیار پس گفت یا مسیب دعا کنید که حقتعالی یقین مرا ثابت
نماید پس حضرت دعا را خواند عرض کرد بار الها یقین و اعتقاد مسیب را ثباتی بده
بعد از آن فرمود آن اسمیکه آصف خواند و تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام
حاضر کرد میخوانم و حقتعالی مرا با فرزندم یکجا جمع مینماید پس لب مبارک بجنبانید چون
نگاه کردم زنجیرها پس افتاده بود و از نظر من غایب شده مرا حیرت دست داده متفکر بودم
و در کار خود حیران مانده که آنحضرت بمکان خود بازگشت و زنجیرها بحال اول پیوست
پس من بسجده شکر قیام نمودم که حقتعالی مرا بجلال او شناسا گردانیده است و در سجده
بودم که فرمود یا مسیب بدانکه در سه روز دیگر من از دنیا رحلت مینمایم چون این خبر شنیدم گریستن نیز

را شنیدم

شنیدم ... [illegible] ... فرمود ای مسیب ... که بعد از من فرزندم
علی ... [illegible] ... است پس دست در دامن ولایت او بزن که تا با او باشی
و دست از متابعت او برنداری هرگز گمراه نگردی گفتم الحمد لله چون روز سیم شد ... [illegible]
... [illegible] ... چون شربت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... که با من سخن مگو ... [illegible]
من با احوال ... [illegible] ... مسیب ... [illegible] ... و ... ایستاده
بودم تا آنکه بعد از ساعتی از من آب طلب ... [illegible] ... نمود و گفت این ملعون سندی
بن شاهک گمان خواهد برد که ... [illegible] ... این هرگز
نخواهد شد زیرا که ... [illegible] ... ایشان را ... [illegible] ... میتواند داد
و مرا بمقابر قریش خواهند برد ... [illegible] ... بلند نباشد ... [illegible] ... تربت ما
بردارید که خاک تربت ما حرام است ... [illegible] ... حق تعالی شفا
... شیعیان ... [illegible] ... خوش رویی را
دیدم که نور سیادت و ولایت از جبین او ... [illegible] ... و امامت از چهره
وی ظاهر و هویدا و شبیه ترین مردمان بحضرت امام موسی علیه السلام و در جنب حضرت
نشسته خواستم که از آن امام عالیمقام نام آن جوان را سوال کنم حضرت بانگ بر من زد که
نگفتم با من سخن مگو پس متنبه شدم و خاموش گردیدم چون لحظه بر آمد آن امام مسموم و
غریب مظلوم فرزند دلبند خود را وداع کرده گوش و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی ربک را
شنیده و اجابت نموده بعالم وصال ارتحال فرموده پس حضرت رضا علیه الصلوة والسلام
مشغول الغسل و کفن پدر شد و سندی خبر یافت آمد و لکن بخدا دست احدی بامام مسموم نمیرسید
الا دست پسرش امام رضا و کسی او را نمیدید و چون فارغ شد روی بمن کرد و فرمود که ای

[illegible]

... رسانیده بودند چون این خبر

... پیام داد که خدا از جزای

... ولعنت خدای ... بود و او

... [illegible] ...

... علیه السلام در ... این معجزه که مذکور شد معلوم گردید

معجزه عجیب ... روایت است که یکی از خلفا را نائبی بود که او را بسیار گرامی

... حضرت امام موسی علیه السلام دفن کنند چون شب

... آتش بیرون می آ

... حضرت ... انگشت گرامی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکافتند تا آن ناب را بجای دیگر وفن

کنند چون نظر کردند بغیر از شت

[illegible]

[illegible]



در بیان احوالات حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه

اسم مبارک آنحضرت علیه السلام	سمی جدش علی علیه السلام میباشد
کنیه شریف مبارک آن بزرگوار ع	ابوالحسن بود
لقب مطهر منور آن بزرگوار علیه السلام	آنحضرت رضا بقضا [illegible]
مکان ولادت باسعادت آن بزرگوار	[illegible] مشرفها [illegible]
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	روز پنجشنبه بود
ماه ولادت باسعادت آن بزرگوار	دهم ذیقعده و بعضی جمادی الاول
سال ولادت باسعادت آن بزرگوار	سنه صد و چهل و هشت سال بود
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار ع	منصور دوانقی علیه اللعنه بود
اسم والده ماجده آن بزرگوار علیه السلام	[illegible] سلام الله علیها بود
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار	انا ولی الله بود
عدد زوجات مطهرات آنحضرت ع	یک زن بود غیر از کنیزان
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام	[illegible] عدد بوده‌اند
مدت عمر شریف آن بزرگوار ع	پنجاه سال بود
روز وفات آن بزرگوار ع	روز سه شنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	هفتم صفر و بعضی هفدهم رجب میگویند
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	دویست و سه سال بعد از هجرت نبوی ص
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	بارض طوس در مکان خود [illegible]
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد او را مامون علیه اللعنه
مکان قبر مطهر آن بزرگوار علیه السلام	در زمین طوس خراسان است
پادشاه وقت وفات آنحضرت علیه السلام	مامون علیه اللعنه والعذاب
اسم نایب مبارک آن بزرگوار ع	محمد ابن فضل بود

[illegible] حضرت [illegible] علی بن [illegible]
[illegible] است معجزه اول [illegible] بیت [illegible]
[illegible] علی رضا امامت [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] و آن بزرگوار حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال میکردند و آن [illegible]
[illegible] حقیت امامت سوال میکردند و جواب
می شنیدند [illegible] از علماء نصاری بوده
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دوستان و شیعیان [illegible] تا وقت زوال
[illegible] بعد از آن با حضار
[illegible] سوال با ایشان
[illegible] اشیاء [illegible]
[illegible] بن سلیمان آذان
[illegible] و در قرائت سوره [illegible] خواند اما
[illegible] بجانب مدینه روانشده و از نظر غایب شد و از
[illegible] بهمان موضع حضور [illegible] ارزانی یافت و آن جماعت
حاضر شدند [illegible] بخدمت آنحضرت آورد و آن بزرگوار لعنت نصاری با او تکلم
نموده [illegible] شیرین بیان طلاقت لسان آنحضرت تعجب نموده اسلام اختیار کرد
[illegible] حضرت آن [illegible] گفت که [illegible] دوست داری یا محمد را گفت تا امروز عیسی را

[illegible] الاحوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زمانی میان [illegible]

[illegible] عرض کردند یا ابن رسول الله

[illegible] صفت وحدت یاد نمود

[illegible] اشهد ان لا اله

الا الله [illegible] بر زبان جاری ساخت

[illegible] گفت اشهد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جان مرا بمحبت جد خود و آبا طاهرین خود [illegible]

عروة الوثقی دین است اتصال [illegible] پس آنحضرت [illegible] آن [illegible] از

میان سندی برید و محمد بن فضل و بعضی حضار را اشارت فرمود تا [illegible] را بحمام بردند

و از خباثت ظاهری و باطنی او را تطهیر نمودند و از برای او و عیال و اطفال

او لباسها ترتیب دادند پس حضرت فرمود که سندی را با متعلقان او بمدینه [illegible]

[illegible] چون حضرت از مکالمه و مخاطبه آن قوم فارغ شد آن [illegible] عرض کردند یا ابن رسول الله

دعا بر

روایت [illegible] از اصحاب [illegible]
[illegible] است [illegible]
حضرت [illegible] آنچه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بجانب مدینه [illegible]
و با [illegible]
[illegible] معرفت [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] روایت میکند که
[illegible] وصیت کرده ولیعهد
[illegible]
[illegible] گذشت پس [illegible]
[illegible] توجه نموده [illegible]
بمنزل [illegible] دانستم که
آنحضرت تشریف [illegible] در خانه حفص بن [illegible] نزول اجلال فرموده
[illegible] حضرت را بر مسند عزت [illegible] یافتم سلام کردم وجواب شنیدم
[illegible] نزد من آی تا آنچه گویم [illegible] عرض

کردم سمعاً و طاعةً پس نشستم و دو یا سه تخته طعامی نزد شیعیان ما طلب نان [illegible]
صحبت بدار پس چون فارغ شدیم از شال و مولی اسباب طعام را فراهم آوردم و شیعیان را
هم احضار نمودم آنگاه بخدمت آنحضرت آمدم و عرض نمودم که مهیای امتثال امر را
رسانیدم فرمود الحمد لله علی ذلک پس شیعیان یکیک حاضر شدند و شرفیاب حضور
موفور السرور حضرت شدند پس سفره طعام گسترانیدم و طعام حاضر نمودم ابتدا نمودند
غذا و برچیدن از مجلس سفره حضرت اشاره فرمودند که بعضی از علمای که در
ادیان سالفه چه کسانند جمیع را از نزد من حاضر کن عرض کردم سمعاً و طاعةً یا ابن رسول الله
و بیرون رفتم و همه را در مجلس آنحضرت حاضر کردم پس آن منبع علم لدنی با جمیع آن جماعت
مباحثه نمود چنانکه با علماء [illegible] مباحثه و همگی منفعل و خجالت زده از
مجلس بیرون رفتند و در میان ایشان مردی بود [illegible] که در مباحثه و مجادله بسیار
معروف و بکمال علم معروف بود و معانی دقیقه را مطلع بود حضرت از آن پرسید که
آن لوح که عیسی [illegible] مکتوب بود که اگر در آن لوح
نظر کردی اگر قطع [illegible] در یک لمحه میسر گردید
و اگر میخواست که [illegible] آن اسما میتوانست حال آن
لوح کجاست و بدست کیست نصرانی گفت لوح عیسی نبی است صدق و برحق لکن بعد از
عروج عیسی بآسمان نمیدانم آن لوح چه شد و بکجا است و آن منافع [illegible]
کرامت حضرت روی مبارک بجانب او کرده گفت بتحقیق و بیقین بدانید که هر چیزیکه
حقتعالی جل شانه بجمیع انبیاء کرام و اصفیاء عظام باحترام خود کرامت فرموده بود
آنها را به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله عطا فرمود چون غرض از ارسال کتب و اظهار
معجزات هدایت خلایق بود آنحضرت بعد از خود وصی و امامی تعیین کرده از جانب حضرت
رب العزت که عالم بتوریت و انجیل و زبور و فرقان بود و مسائل اهل دین و ملت را

از لغات ایشان با ایشان بیان مینمود و در لغات و زبانهای اصناف آدمیان و وحوش
و طیور و سایر حیوانات تکلم میفرمود و مع ذلک کمال تقوی و صلاح و نهایت سداد و
تقی او بر فردی از افراد مخفی نبود و از قبایح و فضایح و خیانت بری بود و از جمیع امور خفیه
جمهور امت آگاه بود و مدارا و با جمیع یار با ایشان سلوک مینمود تا که نزدیک وفات آن
سید السادات شد علی بن ابیطالب را نزد خود طلبیده او را وصی و جانشین خود
گردانید و لوح عیسی را با جمیع ودایع انبیا بدست او تسلیم نمود و فرمود یا علی نزدیک من آی
و دهان خود را بگشای امیر المؤمنین علی علیه السلام نزد وی رفت و دهان مبارک گشاد
و حضرت رسالت زبان مبارک بدهان او داده او را مکید جمیع اسرار الهی و رموز نامتناهی
از او فرا گرفته و بخاتم نبوت زبان امامت [illegible] فرمود یا علی ان الله
علمک ما علمنی و بصرک ما [illegible] جمیع ما [illegible] الا النبوة
لانه لا نبی بعدی بعد از حضرت رسالت [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] بامامی که
بعد از وی بود جمیع ودایعی که از پیغمبر داشت تسلیم او [illegible] امام دیگر تا زمان
پدرم موسی بن جعفر رسیده چون [illegible] آن ودایع را
بمن منتقل شده و من عالم بجمیع علوم [illegible] وی چون توریت
و انجیل و زبور و فرقان [illegible] ظاهر آید و آنچه در قبل و مابعد واقع شده و خواهد شد و
هر چیزی بر من مکشوف است و این اسرار انبیاست و هر کس را که درین شکی و ریبی هست
باید رفع شبهه از خود نماید و اگر انکار بورزد و مخالفت اوامر و نواهی الهی نماید ابد الدهر
بضلالت و گمراهی بماند نعوذ بالله من ذلک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
معجزه سیوم از ابی جعفر محمد بن عبد الرحمن همدانی مرویست که گفت وقتی
مرا قرض بسیاری بهم رسیده بود و احتیاج بسیاری روی نموده بود و مرا ازین محنت هیچ
مخلص نبود با خود گفتم که این درد را علاج بجز التفات مولای من نتواند بود همان بهتر که

مال خود را با وی [illegible] نزد [illegible] پس بخدمت آنحضرت رفتم [illegible]
این [illegible] مال خود کرد فرمود یا باجعفر [illegible]
برآورده و دست [illegible] نزد آنحضرت [illegible]
فرمود [illegible] شما خدا [illegible] ای پسر رسول الله [illegible]
[illegible] نزد آنحضرت [illegible] با آنحضرت نماز مغرب گذاردم
میان سرای نشستم [illegible] و با آنسرور [illegible]
فرمود یا باجعفر امشب نزد ما [illegible] باشی [illegible] حاجت تو [illegible] گفتم یا ابن
رسول الله میروم پس دست مبارک بسوی زمین برد و یک قبضه خاک برداشت و فرمود
آستین خود را [illegible] طلای خالص شده بود پس از نزد
آنحضرت [illegible] نزدیک چراغ نشستم [illegible] بهجت تمام و خوشحالی [illegible]
دینارها را [illegible] پانصد دینار را
نصف [illegible]
این علامت [illegible] بخواب نهادم و آنشب با آسودگی
و فراغبالی و رفاهیت [illegible] بدو نوبت ملاحظه کردم آن [illegible]
در او نقش شده بود که جملتان پانصد دینار است یافتم چون قصد آنها را [illegible]
باشد بدون کم و زیاد معجزه چهارم از سلیمان بن جعفری مرویست که گفت با
حضرت امام رضا علیه السلام بجانب بوستان آنحضرت شدم و با آنسرور بصحبت مشغول
بودم ناگاه عصفوری پیش آمد و فریاد بسیاری داشت و اضطراب بی نهایت
فرا داشت پس آنحضرت فرمود یا سلیمان میدانی این مرغ چه میگوید گفتم خدا و رسول
و اولاد برگزیده او براسرار عالم عالمتر است فرمود ماری عظیمی قصد آن نموده که فرزندان
او را بخورد و میگوید من ضعیفم و شر او را از من دفع نما ای سلیمان چوبی بردار و در آن

مکان معهود

[illegible] آمدم [illegible]
[illegible] دیدم که [illegible] داشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بخدمت حضرت [illegible]
حبیب نباجی روایت کرده که گفت روزی در عالم رؤیا چنان دیدم که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بنباج آمده و در مسجدی فرود آمده که حجاج در هر سال در آنجا فرود آمدندی
پس در خواب بخدمت آن حضرت شتافته و سلام کردم و در پیش روی آن حضرت طبقی از
خرمای صیحانی دیدم و دست مبارک را دراز کرده یک مشت از آن خرما بمن عطا فرمود
چون شمردم هجده دانه بود پس از خواب بیدار شدم [illegible] تاویل نمودم
کردم که بعدد هر دانه [illegible] زندگانی [illegible]
[illegible] بیست روز [illegible] آنجا [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بود عرض کردم [illegible] رسول الله [illegible] زیاده از این
میداد من نیز میدادم صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین

معجزه پنجم

در کتاب اصول کافی از احمد بن عبدالله غفاری روایت شده که گفت مردی از فرزندان
ابی رافع طیس نام را بر من حقی بود و بسیار بر من تنگ گرفته بود تا روزی گریبان مرا گرفت
و مطالبه حق خود را مینمود و من الحاح با و میکردم که مرا مهلت بده تا بمسجد رسید
فریاد برآورد که غفاری مال مرا میخواهد بخورد و نه دهد پس مردم را بر سر من جمع نمود و
ایشان نیز با من حجت مینمودند و من از این حیثیت شرمسار شدم روز دیگر چون نماز را

گذاردم برخاستم و بخدمت امام رضا علیه السلام رفتم چون نزدیک خانهٔ آنحضرت
رسیدم دیدم که آنحضرت بر درازگوشی سوار است و بجائی میرود و این واقعه در
ماه مبارک رمضان بود پس نزدیک وی رفتم و سلام نمودم و عرض کردم یا سیدی پدر و
مادرم فدای تو شود مولای تو فلیس را بر من حقی است و مرا بسبب آن رنجه میدارد امید
دارم که حضرت شما او را امر بفرمایند که مرا چندی مهلت دهد تا وسیله شود حق او را بدهم
و بعرض اقدس آن سرور دیگر مقدار طلب او را نرساندم پس حضرت مرا امر فرمود که
الحال من بجائی عازمم تو در سرای من توقف نما تا من مراجعت کنم غفاری گوید که من
در آنجا نشستم تا وقت نماز شام داخل شد پس نماز شام را کردم و از نیامدن حضرت
دلتنگ شدم خواستم که بخانهٔ خود باز گردم که حضرت رسیدند و خلایق دور او را گرفته بودند
و سائلان در در خانهٔ آنحضرت نشسته بودند پس بهر یک از ایشان صدقه میداد و همه را از خود
راضی کردند و بخانه در آمد و مرا طلبید بخدمت رفتم و نشستم و او را از
ابن مسیب که در آنزمان والی مدینه بود [illegible] چون از سخن فارغ شدم
فرمود هنوز روزه نگشوده [illegible] برای من طعام حاضر کردند
و مشغول بطعام خوردن [illegible] این بالش را بردار و آنچه در
زیر آنست بردار و قرض خود را ادا کن پس من دست در زیر بالش کردم و دینارهای
طلا در زیر آن بود برداشتم و در آستین ریختم خواستم که بخانهٔ خود آیم حضرت چهار کس از
ملازمان خود را همراه من کرد تا مرا بخانه رسانند من عرض کردم یا سیدی عسس ابن مسیب
میگردد و من کراهت دارم که آنجماعت بمن برخورند و غلامان تو همراه من باشند حضرت
فرمود صواب گفتی خدا ترا براه صواب بدارد پس ایشانرا فرمود که باز گردند و من متوجه
خانه شدم و چون بخانه در آمدم چراغ طلبیدم چون چراغ حاضر کردند من از شوق
نظر در آن دینارها کردم و تعداد نمودم مجموع چهل و هشت دینار بود و در میان آنها

[illegible] بر خیزم چون او را برگرفتم دیدم در ان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] باقی صرف احتیاج نمایم پس حق سبحانه و
تعالی را بر این نعمت شکر کردم و [illegible] خود را بآنحضرت عرض کرده بودم معجزه
[illegible] دنیا علی ابن موسی الرضا سلام الله
[illegible] شده و زمین انگور خواسته است
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام کسی فرستاد
[illegible] دست [illegible] خود نگاه کن چون نظر کردم باغی دیدم کمال
خرمی و طراوت [illegible] انگور بسیار بود من برخاستم و بان
باغ رفتم و اندرو انگور [illegible] برگرفتم و چون بعد
آمدم [illegible] امام رضا علیه السلام
آمده [illegible] گفت آن با
[illegible] بهشت عنبر سرشت
[illegible] میدانیم که تو فرزند
رسول [illegible] معجزه بیست و ششم نقل شده
که در وقت توجه حضرت امام رضا [illegible] از خراسان بسوی آنحضرت بشهر بغداد
واقع شده [illegible] از جمله شیعیان [illegible] با اخلاص بآنحضرت بود و بارها
از بغداد [illegible] چون شنید که آنحضرت ببغداد توجه نموده
با [illegible] آنحضرت [illegible] بغداد بشرف ملازمت آنحضرت مشرف
گردید [illegible] شیعیان [illegible] آنحضرت که در ان زمان بود
بخدمت آنحضرت [illegible] روزی
آنحضرت [illegible] آب گردانی

تا آن شب [illegible] آن حمام رجب کمال [illegible] در باب [illegible]
و حوالی آن حمام مردی بود که به مرض برص مبتلا شده و تمام اعضای [illegible]
و اندامش سفید از وی برآمده و از غایت نفرت که مردم آن محل از وی داشتند [illegible]
خود حرکت میکرد چون شنید که امام [illegible] علی بن موسی الرضا علیهما السلام [illegible]
به زیارت [illegible] گلخن آب آمده پناه در حمام او داد و راضی شد که در الجاده [illegible] گوشه
پنهان نماید که چون آنحضرت بحمام تشریف آورد نظر رحمتی بمن کند باشد که از برکت آن
بزرگوار مرض من شفا یابد آنگه از گلخن تا بطن آن حمام مسافت [illegible] این معنی [illegible]
بحمام درآورد و در گوشه پنهان کرد چون نصف شب شد چراغها روشن کردند و حوضها را
پر آب نمودند و تشریف [illegible] بحمام [illegible] عنبر [illegible] بوهای خوش در حمام سوختند
بعد از آن حضرت [illegible] بحمام آورد و در گوشه [illegible] که ناگاه آن مرد
[illegible] گوشه [illegible] در [illegible] و عرض کرد ای فرزند
امیرالمؤمنین [illegible] کرامات و معجزات [illegible]
مستفید [illegible] شفای مرض [illegible]
و هی چون رجب [illegible] شده [illegible] گردید دامن
او در آید که در اینوقت چراغ حمام درآمده حضرت از کمال [illegible]
بالنسبه [illegible] رجب را منع نمود و فرمود که او را بحال خود گذارد [illegible] عرض
بدا پس آن بزرگوار از کمال عطوفت و کرم برخاسته و کاسه را از آب پر کرده سوره
فاتحة الکتاب را خواند و بر آن دمیده و بر [illegible] و در عین حال [illegible]
و برکت امام فایض الاقبال از آن مرض فارغ البال گردید و بالکلیه ناخوشی از بدن او
زائل شد چنانکه پنداشتی که آن مرض با او نبوده و بدنش سرخ و سفید گردیده
و بصورت خوش [illegible] گردید [illegible] رجب [illegible]

رفت پاکیزه بیرون [illegible] بپوشان و او را بر سر جامه بنشان تا ما از حمام بیرون آییم و حسب
فرموده آنحضرت عمل نمود و چون حضرت از حمام بیرون آمد آن مرد در دست و پای
آنحضرت افتاد و چون اقربا و خویشان آن مرد بران مطلع گردید زیاده از پانصد نفر از
مردمان شیعه باخلاص آنحضرت گردیدند معجزه هشتم مرویست که در وقتی که حضرت
امام رضا علیه السلام بسمت خراسان تشریف ارزانی داشت چون بقصبه نیشابور رسید
[illegible] کنار چشمه آبی فرود آمد و دران موضع سنگی بود حضرت بر سر آن سنگ
ایستاد و بنماز مشغول گردید و نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ثابت شد و الحال آن
سنگ را برده اند و بدیوار نصب کرده اند و قبه ساخته اند و آستانه بران قرار
داده اند و آن موضع قدمگاه مشهور است [illegible] بود حضرت فرمود
باغبانی را آورد [illegible] باغبان
عرض کرد [illegible] از شدت [illegible] درختها را که هم در جا
کرده اند که مبادا از [illegible] تو [illegible] باغ شو و قدرت
[illegible] معجزه حالی این
[illegible] الرضا امام [illegible] باغ را خرم [illegible] درختهای باردار را پر میوه دیده
[illegible] انگور [illegible] مشاهده نموده بسیار متحیر و متعجب
شد که درین فصل این نعمتها و میوه ها از کجاست با خود گفت شاید این باغ از من نباشد یا در
خوابست می بینم به بحر فکر فرو رفته و بحیرت نگران در باغ بود چون آن مرد باغبان از
محبان مروان بود و از هدایت بیخبر و طمع نفس لئیمش با مرض پلیدش هم آغوش شد
بخاطر آورد [illegible] بهتر آنست که بردم و ویرا دروغی گویم که درین
باغ [illegible] خود ورزیده ام و همه این نعمتها برای من میماند
[illegible] باغ بیرون آمد و بخدمت حضرت رسید

[illegible] آن [illegible]
[illegible] نسبت حضرت [illegible] که آن کذاب زبان دروغ را باز کرده غضب شد
[illegible] باغ و خیابان [illegible] بسوزان تا عبرت باشد از برای دروغگویان این
[illegible] و آن لعین نسبت داشتند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] باقی ماند در دست [illegible]
[illegible] چون [illegible] پدید آمد [illegible]
[illegible] آوازی [illegible] آسمان برآمده واز
[illegible] پیدا شد در باغ [illegible] افتاد در یک لحظه آن [illegible] آنچه در باغ بود بسوخت
[illegible] چون حضرت امام رضا
علیه السلام [illegible] خراسان [illegible] منزل [illegible] خرابه که دران
[illegible] آب بیاورید تا تجدید وضو کنم
[illegible] آن [illegible]
[illegible] برداشت [illegible] چیزی خوانده و بر زمین زد
فی الحال چشمه آب [illegible] تازه کرد و با آنجماعت نماز را
بجماعت کردند و از آن [illegible] کوچ کردند و آن چشمه [illegible] مشهور
و حکایت شد [illegible] آن آب را [illegible]
و مزرعه بنیاد کردند [illegible] چون مزرعه خراب شد باز [illegible] آن را
آن آب ظاهر گردید و درین زمان آن [illegible] مشهور است معجزه ده [illegible]
که در وقتی که مامون سرور اولیا علی بن موسی الرضا علیهما السلام از مدینه بخراسان طلب
کرد دران سفر [illegible] از اقربا و اصحاب آنحضرت در ملازمت او متوجه خراسان
شدند در اثناء راه بنیشابور رسیدند که دران منزل کوهی بود که دران غاری بود [illegible]

دران

در آن غار بعبادت حضرت ذو الجلال مشغول بود چون زاهد خبر آمدن آنحضرت شنید بخدمت آنحضرت آمد زبان بمدح و ثنای آن قبله عالم گشود و گفت یا امام معصوم چندین سالست که آرزوی خدمت شما را دارم و تخم محبت شما را در مزرعه جان میکارم از انعام حسنه شما و از عطوفت و رأفت عمومی شما توقع دارم که قدم شریف مبارک را رنجه دارید و ساعتی مسکن این فقیر را بحضور شریف خود مزین سازید حضرت از قبول نموده باتفاق اصحاب همراه آن درویش روان شدند تا بدر غار زاهد رسیدند حضرت با آن سیصد نفر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و باندرون غار داخل شدند و نشستند و تمام آن جماعت در غار زاهد گنجیدند با وجود آنکه در غار زاهد زیاده از چهار یا پنج نفر نمیگنجید درویش چون آن جماعت را [illegible] افتاده و بوسه بر پای مبارک آن [illegible] میداد و از [illegible] و عدم بضاعت درویش بسیار شرمسار بود حضرت [illegible] که بخیال درویش چه راه است فرمود ای درویش هرچه [illegible] الضیف من کان یعنی [illegible] از آن کوزه از عسل بیاور درویش [illegible] ردای مبارک خود را بر روی آن انداخت و لب بجنبانید و بعد از آن دست بزیر ردا میبرد و پاره از نان و عسل بیرون میاورد و بدرویش زاهد میداد که در پیش اصحاب گذارد و درویش آنخدمت بتقدیم میرساند تا آنکه نان و عسل بسیصد نفر قسمت رسید بعد از آن درویش نگاه کرد دید که کوزه عسل و سفره نان بر حال خود است و هیچ از آن کم نشده خود را درویش بپای آنحضرت بر خاک انداخت و روی بر پای مبارک آنحضرت میمالید و میگفت لعنت بر کسی باد که در امامت تو شکی در دل داشته باشد

معجزه یازدهم روایت است که در وقتی که مامون لعین امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود گردانید حضرت در هر وقت که

میخواست داخل [illegible] شود [illegible] پرده [illegible] ببیند [illegible] شناس شود
بگذاری [illegible] دولت بتعظیم آنحضرت [illegible] برخاستند و پرده [illegible] آن
آویخته بود برمیداشتند [illegible] که [illegible] بودند [illegible] ایشان را
بر آن داشت که با یکدیگر عهد و پیمان کردند که چون حضرت وارد شود دیگر تعظیم نکنند
و پرده از برای ایشان برندارند تا که حضرت وارد شد آن اشخاص بی اختیار بیکبار
اختیار از جا جستند و بآداب [illegible] و پرده را برگرفتند تعظیم [illegible] را اطاعت نمودند
و حضرت از ایشان درگذشته داخل که شد آن کسان در تفکر و ملامت یکدیگر
بتحیر که عهد را چگونه شکستید و برسوم سابقه کمر اطاعت بستید هر کدام اعتذار
سخن آوردند و تجدید عهد [illegible] حضرت باز روز دیگر آمد درین نوبت نیز
بی اختیار شدند [illegible] برخاستند لکن در بردن [illegible] خود را ضبط نمودند و توقف
در گرفتن پرده کردند چون [illegible] شد باد [illegible] پرده را بلند کرده بهتر
از آن که همیشه [illegible] حضرت [illegible] باز گفتند که این [illegible] اتفاق باشد
صبر کردند تا آنسرور بازگشت و چون [illegible] دیدند باز بادی وزید و پرده
را بالا کشید و امام [illegible] باخود گفتند که این بزرگوار را
در پیش ملک جبار قدر و منزلتی است و چنانچه باد را مسخر حضرت سلیمان کرده بجهت
این حضرت نیز مسخر دارد ازین حیثیت متفق بهم شدند و از عمل خود توبه نمودند و جبین
معذرت بپای آنحضرت سودند و بخدمتگذاری بعادت سابقه تعظیم و تکریم آن سرور
را از اخلاص می نمودند و نیز در خبر است که در روز عقد ولایت عهد حضرت رضا علیه السلام
مأمون امر نمود که ارباب [illegible] واجب یک [illegible] سپاه را بدهند و بهر یک از عباسیان
و اهل علم و خطبا و شعرا [illegible] موافق حال هر یک عطایا و صله و انعام و هدیه دادند
چنانچه عباسیان [illegible] ثبت [illegible] نمودند تمام سپاه و عباسیان [illegible] شعرا

[illegible]

امام رضا علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

نزد مامون رفته حکایت [illegible]

مامون گفت تصدیق قول [illegible]

اجساد ما را خدا حرام کرده [illegible] ذریت

سباع و غیره گوشت او را نخورد [illegible]

[illegible]

آورده [illegible] گفت علی بن موسی [illegible]

گفت من هم نفی نسب او نمینمایم آن حضرت را برآن شد که در برکه السباع را باز کنند و زینب

داخل انجا شود اگر صادقه در ادعا است که لحم او را سباع نمیخورد و اگر کاذبه است بسزای خود

میرسد گفته که اول علی بن موسی الرضا بامتحان خانه رود حضرت قبول کردند پس

در برکه را باز کردند و آن بزرگوار داخل انجا شده چون آن اجناس درندگان حضرت

را دیدند بکمیر همگی دمهای خود را بحرکت آورده نزد حضرت پیش رفته دست مبارک بر پشت

هر یک از روی نوازش مالیدند و ایشان سر بر پای حضرت میمالیدند و بعد حضرت

میگفتند [illegible] مدتی بهمین حالت حضرت [illegible]

مامون [illegible] متعجبانه تماشا میکردند تا آنکه نوشته اند دو رکعت نماز نیز در آنجا بجا آورد
و از آنجا بیرون آمد چون نوبت بزینب کذابه شد از رفتن اباء نمود و از دخول [illegible]
شده مامون امر نمود که جبرا زینب را داخل برکه نمودند تا که در آنجا پای نهاد از هر طرف
درندگان روی بآن ضعیفه دویدند و او را گرفته بهم شکستند و پاره پاره کردند و طعمه خود [illegible]

معجزه سیزدهم هرثمة بن اعین که بحسب ظاهر از نوکران آن لعین و بباطن از محبان
و موالیان اهل بیت بود و مامون او را بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
تعیین نموده بود روایت میکند که روزی حضرت امام رضا مرا طلبید و فرمود ای هرثمه
ترا بر چیزی مطلع میسازم و [illegible] باید که تا من در قید حیات باشم از کسی
اظهار نکنی که اگر در حال حیات من [illegible] نزد حق تعالی دشمن تو خواهم [illegible]
هرثمه گوید که عهد کردم که آن سر را مخفی دارم تا [illegible] فرمود که
ای هرثمه رحلت [illegible] انگور و انار زهرآلوده
بمن خواهند داد [illegible] آن خواهد [illegible]
پس سر پدرش هرون [illegible] و آن زمین [illegible] خواهد شد
بکیفیتی که هر چند جهد نمایند کنده نشود و موضع [illegible] من در طرف قبله و پیش روی پدر اوست
باید که چون از این جهت فارغ شوند از آنچه بتو گفتم مامون را اعلام نمائی و با ایشان [illegible]
بگوئی که در نماز کردن من تأنی نماید که شتر سواری [illegible] که بر او اثر سفر نباشد خواهد رسید
و از شتر بزیر آید بر من نماز خواهد کرد چون از نماز فارغ شود مرا بآنجا برید که نشان دادم
و اندکی زمین را بکنید قبری مهیا و ساخته نمودار خواهد شد و در میان قبر آب
سبزی خواهد بود چون قبر مکشوف شود آب بزمین خواهد رفت و آن مدفن من است
زنهار که تا من در حیاتم اظهار این خبر نکنی هرثمه گوید والله که بعد از اندک زمانی حضرت
نزد مامون رفت و انگور و انار زهرآلود بآن امام مظلوم و غریب مسموم خورانیدند

[illegible]

[illegible] که با [illegible] شکافته شد و

[illegible] آنحضرت [illegible] خود را

[illegible] خوابانید که گویا [illegible]

[illegible] کرده

در بیان احوالات امام نهم امام محمد تقی صلوات الله وسلامه علیه

اسم مبارک آن بزرگوار ع	محمد تقی صلوات الله وسلامه علیه
کنیت شریف آن بزرگوار علیه السلام	ابو جعفر ثانی صلوات الله وسلامه علیه
لقب مطهر مشهور آن بزرگوار ع	جواد سلام الله علیه بود
مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام	در مدینه طیبه علی مشرفها الف تحیه
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار	روز مبارک جمعه بود
ماه ولادت آن بزرگوار علیه السلام	دهم ماه رجب المرجب بود
سال ولادت باسعادت آن بزرگوار	صد و نود و پنج بعد از هجرت نبوی ص
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار	محمد امین عباسی بود
اسم والده ماجده آن بزرگوار	خیزران سلام الله علیها بود
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	[illegible] حسبی الله حافظی
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار ع	یک زن بود غیر از کنیزان
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام	چهار عدد بودند
مدت عمر شریف مبارک آن بزرگوار	بیست و پنج سال از عمر شریف گذشته بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز سیوم روز شنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	دهم ماه رجب المرجب بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	دویست و بیست سال از هجرت نبوی ص
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	در دارالسلام بغداد بود
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد او را معتصم ملعون
مکان قبر مطهر آن بزرگوار ع	بمقابر قریش که معروفست بکاظمین
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	معتصم عباسی ملعون بود
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام	عثمان بن سعید رحمة الله علیه بود

باب یازدهم در بیان بعضی از معجزات امام محمد تقی الجواد است **معجزهٔ اول** محمد بن میمون روایت میکند که روزی در مکه بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم پیش از آنکه بخراسان رود گفتم یا ابن رسول الله اراده سفر مدینه دارم مکتوبی بفرزندت ابی جعفر بنویس تا با خود بمدینه برم حضرت تبسم فرموده بعد از آن مکتوبی نوشت و تسلیم من نمود من تو بمدینه راه شدم و بعد از قطع منازل بمدینه مشرفه رسیدم خادمی را بر در سرای حضرت امام رضا علیه السلام دیدم گفتم خدمت زاده مرا یعنی ابا جعفر امام محمد تقی علیه السلام را بیرون آور تا بدیدار او فایض و مشرف گردم خادم رفت و آن دُر یگانه را از صدف مهد برداشته بیرون آورد و در مصابیح القلوب ذکر شده که در آنوقت از سن شریف آنحضرت یکسال و چهار ماه گذشته بود محمد گوید که [illegible] رسیدم سلام کردم آن غنچه چمن جلالت جواب داد و بعد [illegible] فرمود یا محمد حال تو [illegible] کو نیکه دران ایام چشم راستم [illegible] ندیدم عرض کردم یا ابن رسول الله چشم [illegible] که از [illegible] آی چون نزدیک آنحضرت [illegible] نادم مکتوب را گشود و پیش آنحضرت داشت تا آنحضرت [illegible] فرمود یا محمد نزدیکتر آی چون پیشتر رفتم دست مبارک بر چشم من کشید و ببرکت آنحضرت چشمم بینا شد پس دست و پای شاهزاده را بوسه دادم و از خدمتش بیرون آمدم و از از روز روشنی چشم خود را روز بروز متزاید دیدم بحمد الله رب العالمین **معجزهٔ دویم** ابوالصلت هروی روایت میکند که بعد از آنکه امام رضا علیه السلام برحمت الهی واصل گردید مامون مرا طلبید و گفت آن کلامیکه حضرت امام رضا سلام الله علیه بتو تعلیم نموده او را بمن بیاموز پس من هرچند در بحر فکر غوطه خوردم دعا بیادم نیامد و از ذهن و [illegible] رفته بود پس گفتم یاد کردم که فراموش شده و از نظر قلبم رفته تصدیق مرا

ما و چندین [illegible] و بقیه را گرد و تنها در حبس بودم که روزی [illegible]
آن [illegible] واسطه نمودم از الطاف رحمت خود [illegible] شما را [illegible]
رها نماید پس [illegible] افتاده [illegible] باجابت گردید [illegible] حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] فرمود ای ابوالقاسم در زندان [illegible] تنگ شدی عرض کردم
یا سیدی فرمود برخیز و دست مبارک بر [illegible]
و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد و زندانبانان و [illegible]
ایستاده و میدیدند هیچیک با من سخنی نگفتند تا از آنجا بیرون آمدم پس حضرت
بمن فرمود بهر جا خواهی برو در امان [illegible] منافی [illegible]
نیز نخواهی دید پس [illegible]
ندیدم و آن [illegible] از [illegible] معجزه حضرت [illegible]
که امام محمد تقی [illegible]
عرض کرد [illegible]
اولادی دیگر ندارم [illegible]
تقصیر پسر تو چیست [illegible]
و تولا و ارادت بمحبت فرزندان ایشان [illegible] پس حضرت [illegible]
عرض کرد خلاصی او را از شما [illegible]
فرمود [illegible] چون این سخن را از امام [illegible]
حضرت بیرون آمد و [illegible] بخانه خود رفت چون [illegible]
از احوال فرزند خود پرسید [illegible]
رفتم و این واقعه را بعرض آنحضرت رسانیدم آن بزرگوار [illegible]
فرمود که باعث امیدواری باشد [illegible] فریاد [illegible]

برآورد

برآورد و آورد بر زمین زد و هیچ نشان از وی [illegible] چون [illegible] پسر را پرسید
میگفت فرزند من چه شد و کجا شد پس تمامی مردان و زنان آن محله جمعیت نمودند
و ایشان را تسلی میدادند اما چون پسر را بسر کوه بردند که ببینند از پسر شروع در گریه
و زاری نمود و از حضرت امام محمد تقی [illegible] استدعا نمود و خواهش [illegible] و خواست و
گفت یا امیر المؤمنین [illegible] صلوات الله علیه [illegible] تو
و اولاد طاهرین تو مرا بکشند زن گفت که اگر بمحبت شما کشته شوند [illegible]
دارد اما پدر [illegible] و [illegible] ایشان را کسی نیست که [illegible] بر [illegible]
فرزندی ایشان گردد [illegible] در مرگ نشسته اند و تاب این معصیت
ندارند [illegible] نور ولایت امام زمان امام محمد تقی [illegible] که مرا از این ورطه برهاند
قوم بسبب ایمان نجات [illegible] پدر و مادر پسر الحال در این گفتگو بودند که ناگاه دو تن
از هوا بزیر آمدند و گفتند [illegible] که مضطرب و گریان بحال خود ماندی
پسر تو که حالات خود را [illegible] حضرت [illegible] چون سخن را اتمام
کرد [illegible] زمین ربود و بهوا طایر
شده از نظر ناپدید گشت و آن [illegible] والی شهر مدینه را برداشت
و بجای پسر نگاه داشت [illegible] از کوه بیندازند والی هر چند فریاد میکرد که من والی
شهر مدینه ام موکلان [illegible] نشنیدند زیرا که حقتعالی بمعجزه امام محمد تقی علیه السلام
صورت او را منقلب بصورت پسر نموده و بعینه لباس پسر را در تن والی پوشیده
پس خواهی نخواهی والی را از کوه انداختند چنانکه پاره پاره شد و بعد از آن دو تن
پسر را برداشته بخدمت امام محمد تقی علیه السلام بزمین گذاشتند در هنگامیکه
حضرت بر سر سجاده عبادت حضرت رب العزت نشسته بود پس آن دو تن سلام کردند
و شرف ملازمت آنسرور را ادراک نمودند و آن پسر را بخدمت حضرت سپردند

[illegible] حضرت باری باید [illegible] دوستان ما را زود
[illegible] نجات دهید عرض کردند [illegible] فرشته ایم
[illegible] آفریده شده ایم و کار ما این است که در جاهای تمام دشت
[illegible] دوستان شما [illegible] آفتی رسد ما باید در حاضر شویم و در خدمت او کوشیم تا از آفت و بلا
خلاص [illegible] پس [illegible] آنحضرت را دعا کرده و عروج بر آسمان نمودند بعد از آن
پسر را فرمود که [illegible] بخانه خود مراجعت کن که [illegible] مشغول‌اند پس آنحضرت
را دعا کرده و متوجه خانه [illegible] چون بدر خانه خود رسید آواز گریه و زاری شنید پس
[illegible] در آمد و پدر و مادر خود را دید که جامها را چاک کرده و رویها را خراشیده
و [illegible] در میان [illegible] خود را به پیش ایشان رسانید
و ایشان [illegible] چون [illegible] دیدند از خوشحالی بیهوش
گردیدند [illegible] را پرسیدند و جواب با صواب
شنیدند [illegible] دیدند [illegible] وارادت
اهل البیت [illegible] گوید خوشا بحال شیعیانی که
در زمان حضور [illegible] اجمعین بودند و خاک پای
ایشان [illegible] چشمهای خود [illegible] که روی می نمود بمجرد توسل
بحضرت ایشان [illegible] را از خود میگردند و در دنیای ظاهر و باطن را
[illegible] نمودند نه چون این زمان که آن [illegible] اید و بطبع وی کسی زنیا
بلکه [illegible] نقش در آرند [illegible] آتش و دلش گدازند معجزه چهارم محمد بن سهل
بن الیسع روایت میکند که در ایامیکه مجاور مکه معظمه بودم وقتی متوجه مدینه مشرفه
شدم و [illegible] که ابو جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی علیه السلام در مدینه بود بمجلس شریفش
حاضر شدم و اراده کردم که از آنحضرت خواهش نمایم تا که پیراهن مبارکش را بمن

عطا نماید

طلب نمایم و در آن خود نمایم در آن باب فرصت نشد که پیراهن را از آنحضرت طلب کنم تا زمانیکه آنحضرت را وداع کردم چون بدر آمدم رقعه که مشتمل بر طلب پیراهن بود نوشتم و با خود گفتم استخاره کنم اگر خوب افتد مکتوب را بخدمت حضرت ارسال دارم و اگر نه از این مطلب بگذرم پس دو رکعت نماز گذاردم و استخاره کردم مرغوب نیفتاد تا چند دفعه مکرر اینکار کردم و مطلقا رخصت نیافتم پس گفتم این نوبت استخاره کنم اگر نیک بیاید مکتوب را پاره کنم و باز استخاره کردم بوفق مقصودم نیامد و نوشته خود را پاره کردم و از مدینه بیرون آمدم و هنوز بمکه نرسیده بودم که قافله از عقب ما از مدینه رسید دیدم شخصی را که از میان قطارهای شتر بیرون آمد و سوال کرد که محمد بن سهل را میدانید کیست من پیش رفتم گفتم ترا با او چه کار است گفت محمد تو ئی گفتم بلی گفت مولای تو امام محمد تقی علیه السلام امانتی داده است گفتم چون آنرا گشودم مشاهده کردم پیراهن آنحضرت بود در مندیلی پیچیده و پیراهن وی را گرفتم و خدا را حمد و ثنا گفتم و از احمد بن محمد بن عیسی روایت میکنند که در آن اوقات از خدمت آنحضرت مرخص شد و با آن جامه تکفین کردم و سپردم **معجزه پنجم** ابو هاشم روایت کرده است که روزی بخدمت امام محمد تقی بن علی الرضا علیهما السلام در آمدم عرض کردم یابن رسول الله پدرم فوت شده و صاحب مال بسیار بود و بعد از فوتش او اصلا معلوم نیست که اموال او در کجاست و من فقیر الحال و کثیر العیالم و از محبان خاندان شما ام اگر بفرمائید بمن عنایت مرحمت و کرم خواهد بود حضرت فرمود که چون نماز خفتن را بجا آوردی بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بخواب رو تا پدرت را بخواب بینی و او ترا از مال خود خبر خواهد داد چون شب شد بفرموده آنحضرت بعد از نماز خفتن عمل نمودم و در بستر استراحت خوابیدم در عالم رویا پدرم را دیدم گفت ای پسر مال من در فلان موضع مدفون است او را اخذ نما و حضرت ابی جعفر علیه السلام را از آنکه من ترا بدان مال دلالت کردم اخبار نما چون صبح شد آن موضع که آن مال

مدفون بود رفت و آن مال را تصرف نمود بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده و از آنچه
بعرض حضرت رسانده آن بزرگوار فرمود که انگشترت را بمن بده که دعائی نمایم اجابت گردد
و آن مالیکه پنهان بود ظاهر نمود **معجزه ششم** محمد بن علی یحیی بن اکثم روایت کند
که بعد از آنکه دیدم تمام کردم چند بار با ابی جعفر مناظره نمودم و چیزی چند بوی فرستادم
و دانم از علوم ربانی و حقیقت شریعت محمدی صلی الله علیه و آله از وی میپرسیدم میفرمود
که من جواب این مسائل را بتو میگویم بشرط آنکه پوشیده داری تا زنده باشم و بعد از
فوت من خود میدانی گوید روزی در مدینه در روضه حضرت رسول رفتم تا زیارت روضه
مطهره کنم اباجعفر را دیدم که طواف تربت آنحضرت میکند مسائل چند از وی پرسیدم
و جواب شنیدم پس عرض کردم … سؤالی … میخواهم از تو سؤال کنم شرم آید
فرمود ترا از این … زانکه تو سؤال کنی … که بپرسی امام کیست عرض
کردم بخدا همین است … فرمود که من امام
و پیشوای تو … داشت
عصا با آواز آمد گفت … اکنون امام زمان است و حجت خدا
منانست **معجزه هفتم** از … خلاد که گفت روزی حضرت ربانی
ابوجعفر ثانی در مدینه طیبه علی مشرفها الالف تحیه مرا گفت ای معمر سوار شو تا با تو بیابان
صحرا رویم بحسب الامر آنحضرت سوار شدم و با یکدیگر بیابان صحرا رفتیم تا بوادی رسیدیم
که در آن بیشه بود آنحضرت فرمود ای معمر زمانی در همین موضع باش تا من حاضر شوم
بعد از آن در آن بیشه رفت و از نظر من غایب شد بعد از آنکه زمانی گذشت حضرت پیدا
گشت عرض کردم یابن رسول الله روح من فداک تو با در کجا رفته بودی که چنین از گرد راه
غبارآلودی فرمود ای معمر پدر بزرگوارم علی بن موسی الرضا علیهما السلام در خراسان
وفات یافته بود تجهیز و تکفین وی رفته بودم و الحال از دفن پدر صلوات الله علیه

می آیم خبر دهد [illegible] حضرت امام جعفر [illegible]
که بسته کیس به مهر [illegible] نوشته بود [illegible]
[illegible] بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام رسیدم [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] را با آن [illegible] ایشان دادند [illegible]
نوشته [illegible] که بفلان شخص [illegible]
[illegible] چنین است [illegible] فرمود که چون زر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] که میآید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible]
[illegible]
خوردن حضرت [illegible]
مطلب دارد از آنچه پرسید معجزه دیگر آنکه چون مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السلام مردم زبان طعن گشودند و ملامتها بران نمودند و آن لعین خواست که خود را از طعن مردم بیرون کند چون از سفر خراسان ببغداد آمد نامه بخدمت امام محمد تقی نوشت و آنحضرت را ببغداد طلبید روزی کودکان درمیان کوچه ببازی مشغول بودند و آنحضرت نیز درمیان ایشان ایستاده بود چون کودکان کوکبه او را از دور مشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نکرد و با نهایت تمکین در مکان خود قرار داشت تا اینکه مأمون نزدیک آنحضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت در آنحضرت

آثار مشابهت [illegible] آنحضرت متعجب شده عنان مرکب کشید و از وقت سن آنحضرت [illegible]
آنحضرت یازده ساله بود پس پرسید که این کودک چرا چون سایر کودکان از سر راه دور نشد
و از جای خود حرکت ننمود حضرت فرمود ای خلیفه راه تنگ نبود که راه بر تو گشاده گردانم
و جرمی و خطائی هم نداشتم که از تو گریزم و گمان ندارم که بی جرم کسی را [illegible] در معرض عقوبت
در آوری از استماع این سخنان تعجب مامون زیاده گردید [illegible] حسن و جمال [illegible] دل از
دست داده پرسید که [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود
که پسر علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما چون نسبت آنحضرت را شنید تعجبش زیاده گردید
و از استماع نام شریف [illegible] آن [illegible] منفعل گردید و صلوات
و رحمت بر آنحضرت [illegible] فرستاد و [illegible] باز
از پی آن [illegible] ناپیدا شد چون [illegible] داشت
که [illegible] کف
گرفته معاودت [illegible]
بود باز دید که کودکان [illegible] بجای خود حرکت [illegible]
این چیست که من در دست دارم حضرت [illegible]
چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها [illegible]
پادشاهان آنها را شکار میکنند و پادشاهان آنها را در کف میگیرند و برگزیدگان سلاله
نبوت را با آنها امتحان مینمایند مامون از جواب آنحضرت تعجبش زیاده شد [illegible]
تو فرزند امام رضائی و از فرزندان بزرگوار این [illegible]
آنکه صاحب کشف الغمه و سید بن طاوس ره روایت کرده اند که حکیمه دختر حضرت امام رضا
علیه السلام گفت که بعد از فوت برادرم روزی زن [illegible] آنحضرت [illegible] آنکه بسیار
از صفت مرضیه برادرم مذکور ساخت گفت ای عمه [illegible]

کرده ام که [illegible] شنیده باشی گفتم که گفت روزی در خانه خود نشسته بودم که زنی خوش صورت

دخوش محاورت بدیدن من آمد چون پرسیدم که تو کیستی گفت من از اولاد عمار بن یاسرم

زن ابو جعفر محمد بن علی الرضا میباشم [illegible] او خود را ضبط کردم و چون رفت

[illegible] چنان [illegible] ضبط خود نتوانستم کرد و [illegible]

شب [illegible] چون [illegible] شب شد [illegible] خود را [illegible] کردم [illegible]

[illegible] چنین کرده [illegible] و چون [illegible]

[illegible] امیر [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] ضخره [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] سلام کردم [illegible] جواب [illegible]

[illegible] مشغول شده [illegible] بخدمت مامون آمدم [illegible]

[illegible] مشغول است [illegible] سجده شکر کرد و [illegible]

[illegible] ابی جعفر ببر و سلام [illegible]

[illegible] آمدم [illegible] پیغام مامون دادم و خواستم که [illegible]

[illegible] در بالای مبارک آنحضرت [illegible] عرض کردم یا سیدی [illegible]

[illegible] که بجهت [illegible]
[illegible] شده بود [illegible]
[illegible] دو شب در دو پیشانست و چون [illegible]
بدان [illegible] مبارکش ندیدم نزد مامون آمده و ماجرا را
نقل کردم مامون پس شمشیر زهر آب در دست داشته بود بجهت [illegible] فرستاد و امر آن افضل را
گفت و مرا پیغام کرد که اگر بار دیگر چنین حرکتی کند [illegible] آنحضرت از آن شب و هم بشنفت
[illegible] راضی [illegible] شد و خود بخدمت آنحضرت آمد و در او بر گرفت پس آنحضرت
او را نصیحت کرد که ترک شرب [illegible] و در دست آن برگزیده عالم تایب شد و آنجناب
با او دعای تعلیم نمود [illegible] زان زخمها بمن رسید و آن
دعا در جمع الدعوات [illegible] است و آن حرز جواد است [illegible] مامون زنده بود ببرکت آن دعا
از جمیع بلاها محفوظ [illegible] معجزه دوازدهم روایت که
روزی ام الفضل [illegible] فقیری که سبب ننگ ما
شده در آوردی آن [illegible] بسیار منفعل شد و این سخن را
باکابر نقل کرده تا آنکه بحضرت جواد رسید پس آن بزرگوار بمامون گفت میخواهی من ترا
از خجالت و ننگ بیرون آورم گفت بلی فرمود که امر کنید که ندا کننده مردم را تا بمسجد
جمع شوند در مسجد یکه چهل ستون داشت باقی خلایق جمع شدند حضرت جواد بمنبر در آمد
و خطبهٔ بلیغی انشا فرمود و بعد فرمود که خلیفه از خویشی خاندان نبوت و رسالت ننگ دارد
بسبب فقر ایشان و اشخاصی را زبان طعن در آورده اند و من میخواهم که امروز این
ننگ را از وی بدارم و همه بدانید که ما خاندان عصمت بدنیا و زخارف او محتاج نیستیم
و ما خود آنرا قبول نمی کنیم اما هر چه میخواهیم برای ما میسر است و امروز میخواهیم [illegible] را
احسانی کنیم که کسی مثلش نکرده باشد پس آنحضرت دست مبارک را بلند کرده از آستین

مبارک

چهار هزار درهم [illegible] گشته علی [illegible]
قدری از آنها بردار [illegible] حساب کن [illegible]
نمودم از آنچه نوشته [illegible] یاد [illegible] معجزه چهارم [illegible]
به کار [illegible] آن سیه روزگار [illegible] به معتصم خلیفه نوشتند که امام محمد تقی [illegible]
اگر در مقام رفع آن نشوی مملکت تو [illegible] گفت [illegible] شنید
که محمد بن علی از [illegible] کرده [illegible] بود
پس آنحضرت را بمجلس خود حاضر نمود گفت [illegible] شنیده [illegible] شده است
دار [illegible] خروج [illegible] حضرت [illegible] یافته [illegible] گفت
جماعتی که مرا از [illegible]
بگو [illegible]
اندیشید [illegible] حق
امام محمد تقی نمود [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت در [illegible] گفت [illegible]
شهادت نظر [illegible] در همین ساعت ایشان [illegible]
نمود پس راوی گوید در ساعت کوه از دو جانب بلرزه در آمد [illegible]
روی نمود بهریک از ایشان که برپای ایستاده بودند از پا در افتادند چون معتصم این حال
مشاهده کرد کمال رعب و خوف بر او روی نمود و زبان بعذرخواهی گشود و از آنحضرت استدعا
نمود بجهت تسکین آن بلیه عظمی پس آنحضرت دست بدعا برداشت و گفت الهی تو میدانی
که این جماعت دشمنان تو و رسول تو اند [illegible] ایشانرا [illegible] گذار
در ساعت آن حادثه ها تسکین یافت [illegible] آنحضرت [illegible]

تمام شد [illegible] بعون الله تعالی [illegible]

در بیان حالات امام دهم امام علی النقی صلوات الله علیه

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	همنام جد بزرگوارش علی ست
کنیت شریف مبارک آن بزرگوار ع	کنیته جدش ابی الحسن ست
لقب شریف آن بزرگوار علیه السلام	امین و هادی و ناصح بود
مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام	مدینه مطهره منوره علی مشرفها التحیه
روز ولادت آن بزرگوار علیه السلام	روز مبارک میمون جمعه بود
ماه ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	دویم ماه رجب المرجب بود
سال ولادت باسعادت آن بزرگوار	دویست و بیست و دو سال بعد از هجرت نبوی
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار ع	[illegible] بود
اسم والده ماجده آن بزرگوار ع	سمانه رضی الله عنها بود
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	حفظ العهود من اخلاق المعبود
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار ع	[illegible]
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار ع	[illegible] ند
مدت عمر شریف مبارک آن بزرگوار	[illegible] کامل بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز سیوم و دوشنبه بود
ماه وفات آن بزرگوار ع	[illegible] رجب المرجب بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	دویست و پنجاه و چهار بعد از هجرت نبوی
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	بلده طیبه سر من رای بود
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد آن بزرگوار را معتمد ملعون
مکان قبر مطهر آن بزرگوار علیه السلام	بلده طیبه سر من رای است
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار ع	معتمد که عباسی بود [illegible]
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام	عثمان بن سعید رحمه الله

باب دوازدهم در بیان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] معجزه اول [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوشت [illegible]

چشم [illegible] آن [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معجزه دوم [illegible]

آمده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه السلام [illegible] دعوت [illegible] چون آنحضرت [illegible]

داشت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آن [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معجزه چهارم روایت که از اهل اصفهان مردی بود عبدالرحمن نام که بامامت حضرت علی النقی علیه السلام قائل بود و از وی سبب آن پرسیدند گفت من مردی بودم درویش و بضاعت و زبانی نداشتم پس از اصفهان سالی مرا با قومی دیگر بدرگاه متوکل فرستادند تظلم روزی بدرگاه او بودم پس کسی بیرون آمد و گفت که علی ابن محمد را [illegible] پرسیدم که این شخص کیست که او را خواستند گفت مردی علویست که رافضیان او را امام میدانند [illegible]

[illegible]

[illegible] و باخود برادعا

[illegible] آن عاجز [illegible]

[illegible]

[illegible] شد فرمود

استجب الله [illegible]

[illegible]

شدم در میان [illegible]

وگفتم مرا خبر [illegible] بازگشت و با آنکه

من پریشان ترین [illegible] گشته [illegible] آن [illegible]

[illegible]

در بیرون [illegible]

این مرد [illegible]

روایت که روزی [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible] درست [illegible] حضرت [illegible]

دلداری نمود [illegible] دیگر [illegible] فرمود ادای قرض

میشود بشرطیکه [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] اعرابی بود با [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible] آورد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطالبه حق خود نمود [illegible]
[illegible]
[illegible] رسانیدند که علی بن محمد [illegible]
چنین [illegible] که سی هزار درهم [illegible] آن سید
[illegible] آن مبلغ [illegible] حضرت اعرابی را طلبید و فرمود این مبلغ را صاحب شو
هرچه [illegible] اعرابی گفت [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible]
[illegible] گردید
[illegible] خود [illegible] ابو
الحسن علی بن [illegible] علی بن محمد [illegible]
دارد [illegible] نباشد که نزد وی چیزی باشد که بدان فرجی باشد پس کسی در پیش
امام علیه السلام فرستاد و علت ناخوشی خود را با امام علیه السلام نمود پس رسول خلیفه باز آمد
که علی بن محمد میگوید که سرگین [illegible] گوسفند را بگیرند [illegible] حل کنند و بر موضع نهند فایده بخشد چون این
سخن را بخلیفه گفتند [illegible] امام استهزا کردند پس فتح گفت که او [illegible] بیاورید شاید مفید آید
و سرگین حاضر کردند و با گلاب حل نمودند و بر آن موضع جسم نهادند خواب بر او غلبه کرده دست
شد بعد از آن آن جراحت منفجر گردید و آنچه در آنجا بود بیرون آمد و حالش به شد مادرش را بشارت
دادند بعافیت وی پس مادر وی ده هزار دینار در کیسه کرده مهر نموده نزد امام علی النقی علیه السلام

[illegible] و متوکل [illegible]
[illegible] علی النقی علیه السلام [illegible] گفت ای [illegible]
[illegible] علی بن محمد [illegible] بسیار [illegible] مهیا نموده [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] شنید [illegible]
[illegible] نظر داشته [illegible]
[illegible] خانه آنحضرت [illegible] شب [illegible] آنکه او را کسی
[illegible] قریب بنصف شب
[illegible] خانه آنحضرت [illegible] گذاشتم [illegible]
[illegible]
[illegible] تشویش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] جمیع سرای آنحضرت
را دیدم از آنچه گفته [illegible] متوکل بود پس آنرا
برداشتم [illegible] شب در آمدم و آن بدره را پیش متوکل بر زمین گذاشتم و گفتم
در خانه علی بن محمد گردیدم و غیر از این چیزی دیگر ندیدم متوکل چون نگاه کرد مهر مادر خود
[illegible] منقلب گردید [illegible] آن بدره پرسید مادرش واقعه بیماری او را
[illegible] امام [illegible] او بیان کرده و گفت نذر [illegible] کردم و از مال خود این بدره را
نزد امام علی النقی [illegible] فرستادم متوکل از این سخن بسیار خجل شد پس فرمود بدره زر
دیگر [illegible] آن ضم نموده [illegible] بخدمت امام علیه السلام بردم چون بخدمت حضرت
رسید [illegible]

[illegible] با موسی [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
ظالمان [illegible] بازگشت خود را **معجزه بیست و ششم** [illegible]
از من [illegible] امام علی النقی علیه السلام از مدینه [illegible] در زمان متوکل [illegible]
تشنگی بر ما غالب شد گفتم یا ابن رسول الله تشنگی بر ما غالب شده [illegible]
[illegible] آب [illegible]
آمدیم و از آب سیر [illegible]
بر شاخ درخت آویخته بودم فراموش کردم [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
[illegible] شد
[illegible]
[illegible] **معجزه** [illegible] که یکی از
حاکمان [illegible] آنحضرت را [illegible] چون آنحضرت در آنجا حاضر
شد حاضران مجلس از مهابت و جلالت آنحضرت خاموش شدند [illegible] در میان ایشان
[illegible] آنحضرت را [illegible] دیگران نداشت [illegible]
مشغول بود آنحضرت روی [illegible] کرده [illegible] غافل شده [illegible]
و از ذکر خدا تعالی غافلی [illegible] بعد از
ضیافت که طعام خوردیم [illegible] بیرون آمدیم [illegible]
[illegible] دفن کردند **معجزه** [illegible]
[illegible]

مرا فرمود که ایشان را ترتیب [illegible]

[illegible]

[illegible] گناه غلامان با آخرت [illegible]

[illegible] امام [illegible] چون باندرون [illegible]

[illegible]

بعد از کشته شدن ایشان [illegible] که در خاک دفن شده [illegible]

[illegible] معجزه

[illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible]

شب زنده دارین و [illegible] به زیارت آن حضرت آمدند و چون نگاه به [illegible] کردند
نقش آنرا خواندند آنرا از دست تو بیرون [illegible] و آن انگشتر را در آب [illegible] شستند و آن
آب را [illegible] آن [illegible] یافت [illegible] چپ او کرده
اول در دست راست او بود [illegible] از آن عجیب تر [illegible] بعد از آن [illegible]
یاقوتی یافتی آنرا برداشتی [illegible] آن یاقوت [illegible] و این یاقوت هدیه ایست که با
جن برای تو آورده اند پس آنرا بیار و بفروش آنرا [illegible] دو دینار طلا از تو خواهند [illegible]
خادم گوید که یاقوت را بیاوردم و بهمان قیمتی که حضرت [illegible] بود فروختم **معجزه سیزدهم**
مرویست که چون متوکل [illegible] فرمان داد که روضه مقدسه
حسینیه را علی صاحبها الف الف سلام والتحیه [illegible] و تخم نموده و خواست آب در آن
اندازد و [illegible] ما است بالجمله از
روزگار [illegible] مرقد مقدس [illegible] و مرقد
منوره نجفیه علی ساکنها [illegible] آن بد سگال از این افعال
شامت مآل [illegible] معصومین سلام الله علیهم اجمعین
بوده است الحمد که حکم آن مردود آب در دو جاری نگشته هر چند سعی نمودند آب بدست
مرقد مطهر [illegible] بقعه مبارکه حسینیه سلام الله علیه [illegible] و این حکایت
مشهور است و بعلاوه بآن شقاوت اکتفا ننموده جمعی را [illegible] و مقرر فرمود که شبی بر سر
امام همام علی النقی علیه السلام ریخته وی را بقتل رسانند آن سرور و گمراهان راه ضلالت
را هدایت راه حق بمقصد او [illegible] از تمهید آن ناپاک بد سیر باخبر گشته شب برخاست
و وضو ساخت [illegible] و فرزند ارجمند خود حضرت امام حسن عسکری ع را فرمود تا اقتدا
وی بایستد و [illegible] قیام [illegible] اقدام نموده چون
فارغ شده از رکوع و سجود [illegible] دعا [illegible] از آنحضرت

[illegible]

[illegible]

... آنحضرت ... [illegible] ... برابر

... [illegible] ... معلوم شد که ... از قتل آنحضرت ... داشته که

... [illegible] ... نظر بر آنحضرت افتاد سلام کردم و گریان شدم و از غلبه گریه

... [illegible] ... نمایید پس حضرت فرمود یاد ...

... [illegible] ... سبب ... حق ناشناس ... [illegible]

... [illegible] ... این امر قیام نماید چون این سخن ...

[illegible]

پس حب آل ابو طالب [illegible] تا اینکه منتصر [illegible] زبان [illegible]
دیگر متوکل را بعضی از زنان گفته پسرش با شمشیرهای کشیده بر آن ریختند و در مجلس
پلید جسد ایمان او را پاره پاره کردند و [illegible] بر سر متوکل نداشت گفت که من هنوز
زندگی میخواهم او را نیز بقتل رسانیدند و متوکل مدتی داشت خوش [illegible] در بزرگیت بعد
وگفت که من هنوز زندگی میخواهم بعد از وقتی [illegible] او را دیدم من بخدمت حضرت
امام علی النقی علیه السلام رفتم و عرض کردم یابن رسول الله این حدیث که از جد بزرگوارت نقل
میکنند آیا صحیح است یا نه که فرموده لا تعادوا الایام فتعادیکم فرمود که ما هم

بیت

جدم باشد بحیدر [illegible] روز شنبه حضرت رسالت پناه
[illegible] یکی از ماست چهار ده [illegible] که روز جمعه آخر

تعداد از نصف ماه مراد از محمد الهادی



در بیان احوالات امام یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام	حسن صلوات الله وسلامه علیه
کنیه شریف مبارک آن بزرگوار ع	ابو محمد صلوات الله علیه
لقب مطهر منور آن بزرگوار ع	الزکی العسکری بود
مکان ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	مدینه منوره علی مشرفها الف تحیه
روز ولادت باسعادت آن بزرگوار ع	روز دوشنبه بود
ماه ولادت باسعادت آن بزرگوار	چهارم ماه ربیع الثانی بود
سال ولادت آن بزرگوار علیه السلام	سنه دویست و سی و دو بود
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار ع	معتصم ابن موفق بود
اسم والده ماجده آن بزرگوار ع	سوسن سلام الله علیها بود
نقش خاتم مبارک آن بزرگوار ع	بقولی انا لله شهید وبقولی حسن بن علی ع
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار ع	یکی که اسم آن نرجس خاتون بود
عدد اولاد امجاد آن بزرگوار -	وبقولی منحصر است حضرت صاحب الامر ع
مدت عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام	بیست وهشت سال از عمر شریف بود
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام	روز جمعه بود
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام	هشتم ماه ربیع الاول بود
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام	دویست وپنجاه وچهار سال بعد از هجرت
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام	سر من رای در خانه خود آنحضرت
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام	زهر داد او را معتمد ملعون
مکان قبر مطهر آن بزرگوار ع	در بلده طیبه سر من رای
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار ع	معتمد بن معتمد
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام	عثمان بن سعید رحمه الله بود

و چون رهبانان دست به دعا برداشتند از جهت ابر پیدا شد حضرت شخصی را امر فرمود
که برود و آن راهبی که پیشوای ایشان است از میان انگشتان او هرچه هست بیرون
بیاورد پس آن شخص رفته پاره استخوانی از میان انگشتان راهب بیرون آورد و به نزد
آن حضرت آورد و فرمود که او را در میان جامه پیچیدند بعد از آن [illegible] ایشان
رهبانان را امر به دعا کرد چون دیگر طلب باران نمودند [illegible] ابر پیدا نشد
خلق را تعجب فرا گرفت پس متوکل پرسید که اینچه سبب بود حضرت فرمود که هرگاه استخوان پیغمبری
[illegible] باید که باران ببارد و این راهب را اتفاقاً بقبر پیغمبری از
پیغمبران افتاده بود و استخوان آن پیغمبر را برداشته [illegible] باران میبارید
[illegible] چون [illegible] دست گشودند باز ابر پیدا
حضرت فرمود استخوان را پنهان [illegible] سبحان
خود مانند [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داشتم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
گفتم [illegible] آیا [illegible] چه شد [illegible]
[illegible]
آمدن داشتی [illegible]
چون [illegible] خود [illegible]
فرستاد معجزهٔ ششم محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی [illegible] روایت کرده

پریشانی بنهایت رسیده بود بپدرم گفتم اگر برویم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام شاید بجهت او
اگر بخدمت او رویم ظن من این است که بما انعام و اکرام کند این توجه بخدمت آنحضرت شدیم
و در راه پدرم گفت که من سخت محتاجم اگر آنحضرت پانصد درهم بمن عطا کند که دویست درهم آنرا صرف
لباس بکنیم و دویست درهم صرف طعام کنم و صد درهم ازجهة ما یحتاج من و عیال بگذارم امیدوار
سابیانه از پرتو او یافته‌ام چون پدرم این گفت من نیز در خاطر گذرانیدم که کاشکی بمن نیز سالی
سال من نمود سیصد درهم بمن عطا میفرمود که صد درهم او را خرج کنم و صد درهم صرف
که خدا لی نمایم و صد درهم برای نفقه داشته باشم بسیاری حیران شده در این خیال بودیم
تا بدر خانه آنحضرت رسیدیم … علی ابن ابراهیم و پسرش بخانه در آیند
چون داخل شدند … بخدمت حضرت گردیدیم او … سلام … از امام علیه السلام
… و بپدرم که … ساخته … احوال …
و ساعتی …
کیسه بدست پدرم … دویست درهم از برای لباس و
دویست درهم از برای … طعام … کیسه دیگر بمن داد و گفت این
سیصد درهم است صد درهم بهای الاغ و صد درهم بجهت نفقه و صد درهم بواسطه خرج کدخدائی
اما بقریه مرو نکه بسورا متوجه شو که ترا در آنجا فرجی خواهد بود … آنحضرت
بسورا رفتم و مرا در آنجا نفعهای بسیار حاصل شد و امروز از برکت آن صاحب کرم صاحب
هزار دینارم و روز بروز در ترقی است الحمدلله شکرا لانعمه **معجزه چهارم** علی
ابن اسمعیل بن علی بن عبدالله بن عباس روایت میکند که وقتی بر سر راهی نشسته بودم
که امام حسن عسکری علیه السلام بر من گذشت پس بدامنش چسپیده فقیر و پریشانی خود عرض کردم یا ابن
رسول الله بخدا قسم که بکمال احتیاج در یافته … و مسکنت من بنهایت رسیده …
موضع دولت …

ولیه

[illegible]

[illegible] ... باشد که باز ... [illegible]
و ... [illegible] ... از دست و پا ... باشد ... [illegible]
... [illegible] ... عجب ... [illegible] ... این اشتر را زین کند
... [illegible] ... از این ... آمد
... [illegible] ... آنحضرت آمد ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... علیه السلام
شده و ... [illegible] ... که این اشتر را ... زین کند ... [illegible]
یا ابا محمد این ... [illegible] ... که این اشتر را لجام
و زین ... [illegible] ... دست ... [illegible]
... [illegible] ... خود را ... [illegible]
... [illegible] ... زین نهاد و قدم ... [illegible]
... [illegible] ... حرکت ... [illegible]
... [illegible] ... کرده که او را زین ... امام علیه السلام
... [illegible] ... این ... [illegible]
... [illegible] ... آمد دست مبارک ... [illegible] ... دیدم آن زبان
... [illegible] ... خاموش و آرام ... [illegible] ... چنان عرقی ... [illegible] ... که چون آب روان
از تمام اعضایش جاری شد ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... خانه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... از این ... [illegible]

گفت و از آنچه سواری شد منقبض داشتم امام علیه السلام اشاره به پدرم فرمود که اسب را بگیر
بیچاره اسب را بخانه آنحضرت بردیم و چون آن اسب مبارک حضرت در آمد گیتی را از خود دور
کرد و فروتنی پیش آورده و دست ایام کردن و زین بر پشت وی نهادن آرام شد و بزرگی
او را بدست بیاورد معجزه هفتم ابو هاشم جعفری روایت میکند که در مجلس امام حسن عسکری ع
بودم که ابو فهفکی از آنحضرت سوال نمود که سبب چیست که زنان مسکین از میراث یک حصه میگیرند
و مردان دو سهم حضرت فرمود بنابر آنکه بر زنان جهاد نیست و بر ایشان نفقه نیست و معاقل ملبوس
با مردان نیست که یک حصه کفایت حال دارند و تمام مردان جهاد بر ایشان لازم است
و اخراجات بر ایشان وارد است و چون در کتب تعالی خفیه و امثال اینها اینست که دو سهم
برای آنها مقرر شد پس در انزمان بخاطر رسید که ابن ابی العوجا از حضرت ابی عبد الله
ثانی علیه السلام همین سوال را نموده بود همین جواب شنید و معرفت بود ابو العوجا
همین سوال را از ابی عبد الله نموده بود زمانه که مسئله را
بپرسند موافق جواب گوییم حول الله برابر آنانکه
آنحضرت منزلت و رتبت بیست و نهم معجزه
هشتم ایضا از ابو هاشم جعفری روایت میکند که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم
که میگفت از گناهان که آمرزیده نمیشود آن گناهی است که کسی بآن استخفاف کند و گوید
امید میدارم که حقتعالی مرا باین گناه مواخذه ننماید من با خود گفتم که این اختفاف گفت
که با رنج آن واقف گردیم بهتر آنست که انمعنی را در جمیع اوقات و احوال ملاحظه نماید تا
تواند کسی سخن نگوید و هر چیزی که احتمال خطیه داشته باشد و آن گناه محسوب و منسوب تواند
داشت احتراز کند و چون من این تعقل با خود کردم آنحضرت فرمود یا با هاشم راست گفتی
و آنچه در خاطر گذرانیدی آنمعنی را با خود اندیشه کن بدرستیکه شرک کند از نقش قدم مورچه پنهان
تر است از اثر قدم مورچه در کوه صفا در شب تاریک معجزه نهم عمرو بن ابی مسلم

[illegible]

اورا آورده و نقش نگین بنمودند و بر غمم افزودند معجزهٔ دهم احمد بن اسحق روایت کند که بخدمت

امام رفتم [illegible] و آن آنست

که انبیا [illegible] مؤمنان [illegible] دست است [illegible]

نمود

فرمود که [illegible] دست راست بخوابد [illegible]
ساعتی آنحضرت خاموش شد [illegible] و فرمود که دست در زیر جامه بر دست بردم آنحضرت
دست مبارک [illegible] دست راست بجانب چپ آمد و دست چپ بجانب راست
[illegible] معجزهٔ یازدهم ابوهاشم روایت کرده که
[illegible] پرسیدم از معنی [illegible] ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] امام [illegible] اعتراف ندارد و مقتصد [illegible]
[illegible] سابق بالخیرات [illegible]
[illegible] ای جهال [illegible]
[illegible]
[illegible] ابا هاشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزهٔ دوازدهم ابوهاشم روایت کرده که محمد
بن صالح [illegible] عرض کرد [illegible] رسول شد در قرآن مجید [illegible]
[illegible] ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو میباشد مگر از چیزیکه پیش از خود شده
باشد [illegible] چون محمد بن صالح سخن تمام کرد [illegible]
[illegible] علم حق تعالی [illegible]
[illegible] حق تعالی عالم است بجمیع اشیاء
[illegible] عرض کردم یقین که تو حجت خدائی بر بندگان

معجزه سیصد و [illegible] ... ابو هاشم جعفری روایت میکند که وقتی در حبس با امام حسن عسکری علیه السلام
محبوس بودم آنحضرت صائم بود و چون وقت افطار میشد خادم آنحضرت طعام حاضر میکرد و من با آنحضرت
طعام میخوردم و در روزه داشتن با آنحضرت موافقت میکردم روزی از کثرت گرسنگی و غلبه تشنگی
ضعف بر من ظاهر شد از نزد آنحضرت بخانه دیگر رفتم و بنان خشک و آب افطار کردم و کسی را بر آن خود
خبر ننمودم و بعد از آن بخدمت آن بزرگوار آمدم و بر مکان خود نشستم آنحضرت خادم را طلبید و
گفت از برای ابو هاشم جعفری طعامی حاضر کن که روزه ندارد من از روی تعجب تبسمی کردم حضرت
فرمود یا ابا هاشم از چه خندیدی چیزی نباشد که ما از آن آگاه نباشیم و اگر کسی را ضعف دریابد
از خوردن نان یا آب [illegible] که قوت در گوشت و نان است و در نان خشک
و نخورده پس خادم [illegible] حاضر [illegible] و من مشغول بخوردن شدم [illegible] بخاطرم گذرانید که اگر
دو روز روزه ندارم [illegible] این معنی [illegible] حضرت فرمود یا ابا هاشم
بجهت ضعف [illegible] معجزه چهارصد و [illegible]
حسن بن ظریف روایت [illegible] و در حرم رسید که عریضه بخدمت امام
حسن عسکری علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] و مسئله دیگر نیز در خاطرم بگذشت که
سؤال کنم که چون قائم عجل الله فرجه ظهور کند بچه چیز حکم خواهد کرد چون مشغول نوشتن
این مسئله شدم فراموش کردم که از تب ربع سؤال کنم حضرت بعد در جواب نوشت که چون
حضرت قائم ظهور کند بحکم علم خود عمل کند چنانچه حضرت داود علیه السلام بحکم علم خود
عمل می نمود که طلب بینه نکند و خواستی که از تب ربع بنویسی و فراموش کردی این آیت را

بنویس که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و بر سر خود بیاویزند
تا تب از تو زائل گردد پس من نوشتم و بر گردن آویختم تبم زائل شد
و هر کس باین آزار مبتلا بود باین نوشتن عمل کردند
بصحت مندی عافیت یافتند

در بیان

در بیان احوالات امام دوازدهم امام مهدی الهادی علیه السلام

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام
کنیه شریف مبارک آن بزرگوار
لقب مطهر آن بزرگوار علیه السلام
مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام
روز ولادت با سعادت آن بزرگوار
ماه ولادت با سعادت آن بزرگوار
سال ولادت با سعادت آن بزرگوار
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار
اسم والده ماجده آن بزرگوار علیه السلام
نقش خاتم مبارک آن [illegible]
[illegible] آن بزرگوار
[illegible] آن بزرگوار
[illegible] شریفه مبارک آن بزرگوار
روز وفات آن بزرگوار علیه السلام
ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام
سال وفات آن بزرگوار علیه السلام
مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام
سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام
مکان قبر مطهر آن بزرگوار
[illegible] آن بزرگوار علیه السلام

[illegible]

اسم جد بزرگوارش محمد
ابو عبد الله و ابو القاسم کنیه جدش
خلف المهدی حجة الله [illegible]
[illegible] سر من را است
روز مبارک جمعه بود
پانزدهم شعبان المعظم
[illegible] و پنجاه و پنج بعد از هجرت
[illegible] علیه اللعنة
نرجس خاتون بنت [illegible] سلام الله
[illegible] وخاصة
[illegible] ان الحب
[illegible] دانا است
[illegible] اندر [illegible] است
بعد از ظهور [illegible] اند
خداوند عالم دانا [illegible] است
علمش نزد خداوند عالمین است
بعد از ظهور نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
زن [illegible] او را خواهد کشت
بعد از ظهور خدا [illegible] اند
عثمان بن سعید علیه الرحمه

[illegible] حضرت در [illegible] سعید [illegible] و دو از [illegible] میشوند

باب چهارم [illegible]

[illegible]

فرجه است معجزهٔ اول [illegible] حدیث طولانی روایتست از حکیمه خاتون عمهٔ حضرت [illegible]

بعسکری علیه السلام که در شب تولد حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در خانهٔ امام حسن عسکری

بودم فرمود امشب فرزند [illegible] متولد میشود [illegible] حمل [illegible]

او مثل ام موسی کلیم است که حمل او تا وقت ولادت ظاهر [illegible] تسبیح [illegible]

مشغول بودم و هنوز آثاری از ظهور آن مولود شریف ظاهر نشده ناگاه آواز ابو محمد [illegible]

دیدم آمد که گفت ای عمه [illegible] خجل خود دست کشیدم و از آنخانه که

بودم بیرون آمدم [illegible] خاتون [illegible] بود چون بدر خانه رسیدم

او باستقبال [illegible] آمد [illegible] در آنوقت [illegible] افتاده و لعابت [illegible]

بود و [illegible] سورهٔ الحمد و سوره [illegible] انا انزلنا

و آیة الکرسی [illegible] حضرت مهدی [illegible] صاحب الزمان

از درون شکم مادر [illegible] چون نرجس خاتون [illegible] نشست

دیدم خانه روشن شد و آن هلال برج سعادت و [illegible] از افق دامان والدهٔ طاهرهٔ

خود پاک و پاکیزه و ختنه کرده طالع گشت رو بقبله در حال روی بر زمین نهاد و حضرت

خالق العباد را سجده نمود و در بازوی راستش نوشته بود جاء الحق و زهق الباطل

ان الباطل کان زهوقا پس آن غنچهٔ گلشن رسالت را نزد پدر ماجدش بردم آنحضرت

آنرا از من گرفته بر ران راست خود نشانید و زبان معجز بیان خود را در دهان او نهاد و آن

خلف ارجمند ساعتی زبان ابی محمد را مکید و در حدیقة الشیعه مذکور است که زبان نیز

چشمش سوده و آنگاه اذان در گوش او گفته و دست بر سرش فرود آورد و بزانوی خود نشانید

و فرمود یا بنی انطق باذن الله تعالی پس حضرت صاحب الامر اول کلمه که گفت [illegible]

شروع فرمود باین عبارات اعوذ بالله السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم
الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا
یحذرون بعد از آن صلوات فرستاد بر رسول خدا محمد مصطفی وعلی مرتضی وفاطمه
زهرا وامام حسن وحسین شهید کربلا وعلی بن حسین ومحمد بن
علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن
محمد وحسن بن علی تا آنکه رسید بپدر خود **معجزه دوم** ابو غانم خادم روایت میکند که
بعد از سه روز از تولد حضرت [illegible] بخدمت [illegible] آمدم که گهواره
آن حضرت در آن خانه بود [illegible] جواب سلام [illegible] بالصندل
[illegible] یعنی تو را
میشناسی عرض کردم سید [illegible] والله [illegible] انت یعنی آنکه
[illegible] خاتم الاوصیاء [illegible] اولیاء
[illegible] من اهل [illegible] ودعوت
ختم میشود وبسبب من [illegible] میکند خدا تعالی بلاها را از من واز شیعیان من [illegible]
ابو خادم ابو محمد روایت شده گفت روزی بحجره که در آن مهد مبارک حضرت قائم
بود در آمدم ودر آن وقت ده روز از عمر شریف آنحضرت گذشته بود که عطسه کردم فرمود
یرحمک الله چون کلام معجز نظام آن نور حدیقه امامت را شنیدم بسیار مسرور گردیدم بعد از آن
فرمود بشارت باد ترا که عطسه امانست از مرگ تا سه روز **معجزه سیم** حلیمه خاتون رضی الله
عنها روایت میکند که روزی بحجره طاهره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم تا احوال
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را معلوم کنم وشوق بدیدن آن غنچه چمن رسالت وجلالت
زیاد داشتم ودر آن وقت که چهل روز از عمر شریفش گذشته بود دیدم که خرامان با تأنی

[illegible] آنحضرت [illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

معجزه چهارم [illegible] احمد بن [illegible]

[illegible]

[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] ناچار است [illegible]

معجزات [illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسیار عزیز [illegible] است و تمام

[illegible] زمین را پر از [illegible] و جور شده باشد گفتم [illegible]

از چه باشد که دل مرا بدان آرام پذیرد دیدم آن پسر بسخن در آمد بزبان عربی

فصیح فرمود انا بقیة الله فی الارض وانا المنتقم وانا المهدی وانا القائم وانا الذی

املأها عدلا کما ملئت ظلما وجورا یعنی منم بقیه ائمه معصومین در زمین و منم که

انتقام از اعدای دین خدا خواهم کشید و منم که هدایت خلق خواهم کرد و منم که بنیاد دین

قائم و بر پا است که همه انبیا [illegible] بر من ختم شده است و منم آن کسیکه زمین را پر از عدل

کرد [illegible] بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد معجزه پنجم کامل بن ابراهیم روایت میکند

که وقتی جماعتی [illegible] بخدمت حضرت امام حسن عسکری میرفتند و من نیز رفتم با ایشان

بمنزل آنحضرت رفتم با خود گفتم که حدیثی از آنحضرت روایت که لا یدخل الجنة

[illegible] سؤال [illegible] بر [illegible] و در [illegible]
پیش [illegible] نشسته [illegible] ایشان [illegible]
خدمت آنحضرت مشرف گردیدم ناگاه نظرم بکودکی افتاد که [illegible]
نشسته بود [illegible] مانند [illegible]
[illegible]
[illegible] مانند آفتاب نیمروز در [illegible] نشسته بود [illegible]
گذشته [illegible] کلام [illegible]
[illegible] ماند بودم بجواب
[illegible] سؤال [illegible]
لا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر چه [illegible] میگویند [illegible] خود بیان میکنند [illegible]
[illegible] حق [illegible] جهل مطلق آنچه حق گوید بگویند [illegible]
[illegible] و نمی‌گوییم مگر آنچه [illegible]
الا ان یشاء الله [illegible] بندگان [illegible] و چون حدیث صاحب الامر
با کمال [illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن اسحق [illegible]
حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible] بود و انتظار یا سیدی صاحب الامر کیست بعد از غیبت [illegible] فرمود
[illegible] چون پرده بر داشته شد پسری در سن پنج سالگی یا شش سالگی بیرون آمد
[illegible] نورانی پیشانیش سیاه و در گونه راستش خالی بود و گیسو
[illegible] آمد بر زانوی پدرش علیه السلام نشست حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام فرمود که این صاحب شماست بعد از من و پس از آن
[illegible] گفت [illegible] تا وقت معلوم شود پس در آن خانه رفت پس بمن
گفت یا یعقوب درین حجره نگاه کن یعقوب گوید هر چند در آن حجره نگاه کردم
کسی را ندیدم معجزه سی ام ابو الادیان که یکی از خادمان حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام بود روایت کرده است که من آن حضرت صلوات الله علیه را خدمت
میکردم و نامه های آن حضرت را بشهرها می بردم پس در آن مرضیکه از دنیا رحلت
میفرمود بخدمت آن حضرت رفتم نامه چند نوشت و فرمود که این نامه ها را بمداین
ببر و بدرستی [illegible] روز پانزدهم بسر من راے
آئی آواز گریه و زاری [illegible] عرض کردم یا سیدی در آنوقت
امام و پیشوای ما که خواهد بود فرمود آن کسی که جواب نامه ها از تو طلب کند
او قایم مقام و جانشین من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده کن فرمود آن کسیکه
بر من نماز کند عرض کردم زیاده کن فرمود آن کسی که همیان پول را از تو طلب
کند پس بموجب فرموده آنحضرت بمداین رفتم و نامه ها بردم و جوابهای آنرا گرفته
مراجعت بسر من راے نمودم در روز پانزدهم چنانکه وی فرموده داخل شدم
و صدای گریه و زاری از خانه آنحضرت شنیدم تعجیل خود را بدر خانه آنحضرت
رسانیدم برادرش جعفر ابن علی را بر در سراے آنحضرت دیدم و جماعتی از
شیعیان جمع شده اورا تعزیت میگفتند و آنحضرت را در انحالت در اندرون

خانه حضرت بیرون شدن با خود گفتم اگر این امام است امامت او باطل است زیرا که
من از جعفر دیده بودم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور میزد و بعد از آن
من نیز پیش رفتم و او را تعزیت گفتم و از من احوال جواب کتابها و طلبها نپرسید دانستم
که او امام نیست ناگاه عقید خادم بیرون آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادرت را کفن
کرده اند برخیز بیا و بروی نماز کن پس جعفر پیش رفت که نماز کند و شیعه بر دور آن
جمعیت کرده بودند که ناگاه کودکی گندم گون تنک موی کشاده دندان
بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و کشید در کنار و فرمود ای عم
بعقب بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدرم از تو جعفر بعقب ایستاد و رنگ روی
او چون خاک گردید پس آن کودک پیش رفت و نماز بجا آورد و چون آنحضرت
را دفن کردند آن کودک گفت بمن یا بصری جواب نامه ها که با تست بده پس کاغذها
را بخدمت وی دادم و با خود گفتم این دو علامت [illegible] شد
پس [illegible] بخدای
که من [illegible] رسیدند و جویای
امام حسن عسکری علیه السلام را پرسیدند و ایشان را از وفات او خبر دادند گفتند بعد از او
امام کیست مردم اشاره بجعفر بن علی کردند آن جماعت پیش آمدند بروی سلام
کردند و او را تهنیت گفتند و تعزیت کردند بعد از آن گفتند با ما نامه هاست
و مالی آورده ایم اکنون بگو که نامها از کیست و مال چند است جعفر از استماع
این سخنان از مجلس برخاست جامه خود را بیفشاند و گفت مردم میخواهند که ما
دعوی غیب گوئی کنیم در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر عجل الله
فرجه بیرون آمد و گفت با شما نامهای فلان و فلان است و همیانیست که در آن
هزار دینار طلاست ده تا [illegible] ایشان نامه ها و همیان مال را دادند و بخادم گفتند

از نفس زنا فرستاده است او امام و حجت خداست بر خلقان چون خبر این
سخن و حکایت را شنیدند پیش معتمد خلیفه رفته و حال را با وی گفت معتمد کس فرستاد
و مادر کودک را طلبیدند او را انکار نمود و لیکن گفت که بودند که [illegible]
موت فجاه فوت شد معتمد با سپاه خود بران واقعه مشغول شدند و از طلب
آن کودک افتادند معجزهٔ هشتم روایت کرده‌اند جمعی که امام حسن عسکری
علیه السلام در [illegible] و اصحاب گروهی که شیعه از قم و جبال و غیرها با قاعده
مستمره مال بسیاری آورده بودند و چون خبر وفات امام علیه السلام شنیدند
متحیر ماندند که چه باید کرد [illegible] امام پرسیدند ایشان را جعفر برادر حضرت
جعفر [illegible] دلالت کردند چون بدر خانه او رفتند او را با اسباب طرب لهو و جلسه
ایشان [illegible] امام [illegible] پس متحیر بودند تا [illegible]
[illegible]
[illegible]
شیعیان [illegible] ما [illegible] شما آمده ایم و برادرت [illegible]
واصل شده و ما با پول بسیار آورده ایم که باید [illegible] گفت بمن دهید گفتند
بقاعده که امام علیه السلام هر ساله نام صاحبان [illegible] ما را میگفتند و قدر هر یک را
قدرش تعیین میکردند و صفت زرها را اظهار مینمودند آنوقت بایشان تسلیم مینمودیم
و میفرستیم اگر شما قائم مقام او هستید آن نامها را بگوئید تا بتو تسلیم نمائیم جعفر گفت
دروغ بر برادرم نسبت میدهید او از غیب خبر نمیداد این [illegible] را انکار کرده در
تحیر [illegible] رفتند باز جعفر گفت چیز [illegible] را بیاورید [illegible] که آورده اید
[illegible] گفتند [illegible] اینها [illegible] از چنین [illegible] است بدان [illegible] از
[illegible]

برگرد و ثم بن جعفر از جواب نامه خلیفه را اخبار نمود و شکایت تجار را کرده و خلیفه با حضار
آن جماعت کسی را فرستاد و ایشان را در حضور خلیفه بردند و حکایت را بسمع
خلیفه رسانیدند [illegible] حیرت نمود [illegible] داشتند خلیفه گفت ایشان رسولند ما
[illegible] بگذارند دولت خلیفه مستدام باد [illegible]
[illegible] برون بر پس نقیبی را
[illegible] برگشتند پس از آنکه از آن درها خارج
[illegible] گفت و بعد ایشان را با [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] که بر [illegible] امام
حسن عسکری [illegible] داد و تجار داخل
شده [illegible] دیدیم که بر کرسی نشسته
[illegible] سلام کردیم و جواب
[illegible] با شباهت فلان
مبیّن است [illegible] که اشخاص [illegible] داده بودند تعیین نمود و نام هر یک
را [illegible] و وصف همه را [illegible] ایشان کرد و در آخر ازاد و متعلقان هر یک
احوال [illegible] و آنچه در آن سفرها بود از عجیبه و دواب و غیرها هر یک را وصف
[illegible] حمد الهی و نعت رسالت پناهی و سائر ائمه هدا را بجا آوردیم
و بر آن وجه شریف تعظیم کردیم و زمین ادب بوسیدیم و آنچه مسائل خواستیم پرسیدیم
[illegible] آن گوهر یکتا حل نمودیم و مال و اسباب و نامه را تسلیم
[illegible] دیگر [illegible] نشستید و در [illegible] شخصی را با
[illegible] که تو قیامت نزد او خواهد آمد

و او بآن شخص سپیه نماید یکی از ثقات ابو العباس محمد ابن جعفر حمیری بود و از
اهل قم بود و کتب و خطوط بسیار فرستاد و گفت [illegible] آن را آشنا
راه نزدیک بود آن [illegible] یافت و بعد از آن شیعیان را یکی بود به بغداد نزد آن شخص [illegible]
و نزد او توقیعات حضرت صاحب الامر میرسید و علامات و دلالت بر دست او
ظاهر میشد و با خدام حضرت صاحب الامر یکی از ایشان نامش عثمان بن سعید عمرو
بود و بعد از آن پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل بود و بعد از آن ابو القاسم حسین ابن
روح و بعد از آن شیخ ابو الحسن علی بن محمد السمری بود و هر یک از ایشان با علام قدیم
آل محمد علامات و [illegible] هشتم رشیق روایت میکند
که در وقتی معتضد خلیفه مرا با دو کس دیگر از معتمدان خود خبر داد که امام حسن عسکری علیه السلام
وفات یافته [illegible] شیعه [illegible] میبرید و از روی اهتمام
در اطراف خانه [illegible] آنچه در آنخانه باشد از زن
آورید و زنهار که دیگر [illegible] پس بامر خلیفه در شب اطراف
خانه امام حسن عسکری علیه السلام [illegible] خانه رفتیم و گردش بسیار کردیم
کسی را ندیدیم الا آنکه منزلی دیدیم آراسته در کمال صفا چنانکه گویا بتازگی از بنا
خانه فارغ شده پس سعی بسیار و تجسس بسیار تفحص احوال آن منزل نمودیم ناگاه جوانی
دیدیم که بحسن صورت چون او ندیده بودیم سجاده از حصیر انداخته و بعبادت الهی
مشغول بیت پرداخته ولکن چنان میدیدیم که آن سجاده گویا بر روی آب بود پس
متوجه او شدیم از کمال خضوع و خشوعیکه داشت مطلقاً التفات بجانب ما نداشت
و مشغول ایستاده و متوجه بعبادت بود احمد بن عبد الله که یکی از رفقای من بود
[illegible] آن جوان رود چون قدم پیش نهاد در آب افتاد و نزدیک
بآن رسید که غرق شود و در آب هلاک گردد اضطراب بسیار کرده بکنار آمد دست

دست و پا گرفتیم بعد از گذشتن بسیار از آب بیرون کشیدیم دیگری از رفقا
که [illegible] که نزدیک کند آن جهت [illegible] اهل غرق شد [illegible] تمام او نیز رخت
نجات بکنار کشید [illegible] دست یافتن بان گوهر درج ولایت و آن اختر
برج هدایت [illegible] در رعایت حضرت رسالت پناهی از
آنوقت [illegible] خود [illegible] دست یافتن باو ناظر
[illegible] متحیر بودیم و بعد از آن همه متفق اللفظ
زبان [illegible] صاحب [illegible] از تو معذرت میخواهیم
[illegible] بجناب تو [illegible]
[illegible] ازین سخنان متوجه [illegible] و اعتنا
ننموده همچنان مشغول [illegible] بیرون
آمدیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
خاندان رسالت و شیعیان و دوستان جلالت بدرقه چند از دنانیر و دراهم پدرم
داده بود که بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام واصل سازم و من بمتابعت والد
ماجد خود چند مرحله همراهی نمودم و چون دو سه منزل از بلده خود دور شدیم و حال
پدرم متغیر شد و صورت موت را در آیینه خیال مشاهده کرد و در اینحال مرا
طلب فرمود و وصیت نمود و گفت دراهم و دنانیر امانت از محبان اهل بیت
نزد منست باید آنرا بلا زیان بامام حسن عسکری علیه السلام تسلیم نمایم و الحال مرگرا
در نظر خود مشاهده میکنم و میدانم که هیچکس مرا غیر از تو درین امانت بری الذمه
نسازد و وصیت من بتو آنست که این مال را التقاف نمائی و بخدمت آن قبله

در باب [illegible] اصحاب [illegible] برسانی [illegible] بجز خود
پدر قبول نمودم که آن مال را بامام حسن عسکری علیه السلام برسانم چون پدرم وفات
یافت من متوجه عراق عرب شدم وقطع منازل مینمودم تا روزی در اثنای سفر
در سفر خبر فوت آن سرور را شنیدم گریبان را دریدم و با مقصود [illegible]
خود در تحیر [illegible] گردیدم که پدرم وصیت نمود که این مال را بخدمت امام
حسن عسکری علیه السلام برده تسلیم او کنم اکنون برحمت الهی واصل شده و جانشین
و قایم مقام او ظاهر نشده است این کار را نمیدانم چه شاید و پدرم نیز در شان خلیفه چیزی
نگفته که این مال را [illegible] پس آخر الامر قرار با خود
دادم که این مال را بجانب عراق برگردانم و با کسی [illegible] اظهاری ندارم اگر
[illegible] خود را از این [illegible] خلاص کنم
[illegible] تسلیم [illegible] راست [illegible] این مال را
[illegible] حضرت [illegible] مساکین بقسمت این مال بخشایم
چون [illegible] رسیدم [illegible] از زحمت راه باستراحت چند روز
[illegible] روز چهارم شخصی رسید و رقعه بمن داد چون او را گشودم دیدم نوشته بود
[illegible] ابراهیم بن محمد بن مهزیار با تو چند صره امانت همراه است که عدد [illegible]
[illegible] صره [illegible] از [illegible] است و اگر خواهی بوصیت پدر
خود عمل نمائی آن مال را تسلیم بقاصد ما نما پس چون این خبر صحیح و این نشانها
صحیح را شنیدم چاره دیگر از تسلیم آن مال ندیدم جمیع آنچه با من بود بخدمت
آن حضرت [illegible] که آرزو [illegible] که بخدمت آن [illegible] سعادت
[illegible] پایان [illegible] مشرف شوم [illegible] که آنچه پدرم [illegible]
[illegible] در عراق [illegible] بعد از [illegible] عنوان

از خدمات فرمان داشته باشد چون چند روز دیگر از ارسال آن حال بر آمده
مکتوبی از جانب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه رسید که مضمونش قبول پذیرش
آن بنده بود که یا محمد آنچه در خیال داشتید بما واصل گردید و اجر آن ترا بجای پدرت
مقیم ساختیم باید از جاده شریعت غرا و طریقت ملت بیضا قدم بیرون ننهی
چون باین نامه سرافراز گردیدم و بمضمون آن مطلع شدم بغایت مسرور گردیدم و
دار السلطنه بغداد پایتخت من رجعت نمودم معجزه و مرحمت صاحب کشف الغمه
گوید که این حکایت را من از راویان ثقه صحیح القول شنیدم و آن کسی که این حکایت
برای او واقع شده بود و حیات مرد در زمان من فوت شده من آن کس را خود ندیدم
لیکن چون شک در وقوع این حکایت ندارم نقل صدق در واقعه ... از جمله
مستفیض عباسی شنیدم که اسمعیل بن حسن هرقلی ... میگفتند
و از قرای حله بوده و در ران چپ او ... که آنرا توثه گویند بقدر
مشتی برآمده بود و در هر فصل بهار ... میشد ... و درد آن
او را از هر شغلی باز میداشت و ... در وقتی بحله آمد در خدمت
رضی الدین علی بن طاوس رفت و از آزار درد خود شکوه نمود سید رضی جراحان
حله را حاضر نمود که بعلاج آن کوشند همگی گفتند که این را زخم توثه گویند که بر بالای
رگ اکحل برآمده است و علاج ندارد مگر ببریدن و اگر او را ببریم شاید رگ اکحل بریده
شود و قطع آن که شد اسمعیل خواهد مرد پس خطر عظیم در او باشد و کسی مرتکب
آن نمیشود سید رضی اسمعیل را گفت من ببغداد خواهم رفت صبر کن تا ترا همراه
خود ببرم و در آنجا اطبا و جراحان صاحب سررشته هستند بنمایم شاید علاج کنند
پس سید رضی الدین ببغداد در آمد و اسمعیل را با خود برد و اطبا و جراحان بغداد
طلبید و معالجه آن زخم خواست ایشان هم از عجز جواب دادند که علاج در آن نیست

به لطف حق شفا کرده و از قدرت کامله خود شفا داد این درد را و بعد از آن بیمار
از استماع این سخن بسیار محزون شد پس سید رضی گفت حق تعالی نماز ترا با این نجاست
که با آن آلوده قبول میدارد و صبر در این الم اجر ترا ضایع نمیدارد اسمعیل گفت
که حالی که نیست تن بقضا در دهم و بزیارت سامره میروم و استعانت با ائمه هدی
میبرم و متوجه سر من رای شد صاحب کشف الغمه گوید که من از پسرش شنیدم
که چون پدرم بآن شهر منور رسید و زیارت امامین همامین امام علی النقی و امام حسن
عسکری علیهما السلام را درک نمود و بسرداب امام عصر مشرف شد شب در آنجا
بحق تعالی بسیار نالید و بصاحب الامر استغاثه نمود و از حضرت صاحب الامر خواست تا صبح گردید
بار بجهت زیارت بدجله رفته و جامه خود را شسته و غسل زیارت کرده و ابریقی را
که داشت پر آب نموده و متوجه مشهد شد که یک زیارت دیگر کند پدرم گوید که
هنوز ... من نگهبان ایشان در حوالی
مشهد جمعی از سواران ... خواهم که تا بمن رسیدند سلام
کردم و دیدم که دو جوان ... یکی از آنها خطش دمیده بود و آن
دو دیگری یکی مسن بود پاکیزه و تیغ و نیزه در دست داشت و دیگری شمشیری
حمایل کرده و فرجی بر بالای او پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه نیز در دست
داشت پس آمدند تا در میان راه آن فرجی پوش قرار گرفت و آن مرد
مسن که در دست راست او بود نیزه را بر زمین گذاشت و ایستاد و آن دو
جوان در طرف چپ او ایستادند و بر من سلام کردند چون جواب سلام دادم
فرجی پوش بمن گفت فردا روانه میشوی گفتم بلی فرمود پیش بیا تا ترا ببینم که
چه چیز است که آزارت میدهد مرا بخاطر رسید که اهل بادیه احتراز از نجاست
نمیکنند و حالا که غسل کرده بودم و رخوت خود را آب کشیده بودم احتراز داشتم

که دست او بتو نرسد بهتر باشد درین فکر تامل داشتم که خم شد و مرا بطرف خود
کشید و دست بر آن جراحت نهاد و فشرد چنانکه درد آمد بعد از آن راست
شد بر زین قرار گرفت مثل اول آنگاه شیخ گفت أَفلَحتَ یا اسمعیل من
گفتم افلحتم افلحتم پس تعجب افتادم که آیا نام مرا چه سان میداند باز همان شیخ
مرا گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی که دست امام بزخم تو مسح شد و این
شخص امام است چون این شنیدم از شوق ران و رکابش بوسیدم و امام راهی شد
و من در رکابش میرفتم و سخن میگفتم پس امام فرمود برگرد عرض کردم هرگز
از تو جدا نشوم و با ایشان میرفتم باز فرمود برگرد مصلحت تو در برگشتن است من
تکرار کلام اول نمودم آن شیخ گفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود
برگرد و تو خلاف قول امام میکنی پس ایستادم چون چند قدم دور
شدند باز بمن التفات نموده فرمود چون به بغداد رسی مستنصر ترا طلب میکند و عطائی
بتو خواهد کرد از وی قبول مکن و بفرزند ما رضی بگو تا بعلی بن
عوض بنویسد که من با او سفارش کنم هر چه خواهی به تو برساند در آنجا ایستاده
بودم که از نظرم غایب شدند و تاسف بسیار از فیض دوری آن دیدار ساعتی در
همانجا نشستم و بعد از آن بشهر برگشتم چون اهل شهر مرا دیدند گفتند حالت چیست
که متغیر است آیا دردی [illegible] داری گفتم نه گفتند شاید با کسی نزاعی کرده
گفتم نه اینست لکن مرا بگوئید که این سواران کیان بودند که ازینجا گذشتند گفتند ما ندیدیم
شاید که ایشان از شرفای این محل باشند گفتم که از شرفا نبودند بلکه امام علیه السلام
بود پس پرسیدند زخم جراحت خود را بما نمودی گفتم بلی او بدست برد و فشرد که مرا
بسیار درد آمد پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت ندیدند بر خودم نیز اشتباهی
روی داد از دهشت آن حالت [illegible] گفتم شاید زخم در پای دیگر است او را نیز گشودند

داشت از آن جراحت ندیدم که در اخبار [illegible] بر من هجوم آوردند و جامه
مرا پاره پاره کردند و اگر اهل شهر مرا محافظت نمیکردند زیر دست و پا رفته بودم
پس صدا و فریاد و فغان مردم که ناظر بینا [illegible] رسید و بیامد این قصه
را از من شنید و رفت که واقعه را بنویسد من در آن شب در آنجا توقف کردم صبح
جمعی مرا مشایعت نمودند و دو کس را همراه من کردند و باقی برگشتند روز دیگر در
بغداد رسیدیم دیدیم که خلق بسیار بر سر جسر جمع شده هر کس که میرسید اسم و
نسبش را میپرسیدند [illegible] نام مرا شنیدند یکدفعه بر من هجوم آوردند
و لباسیکه نوبت دوم پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که از کثرت ازدحام روح
از بدنم مفارقت کند که سید رضی با جمعی رسیدند و مردم را از من دور کردند
و مرا نزد [illegible] بردند [illegible] ماجرا را بیان حال کرد و کاغذی
فرستاد [illegible] ایشان [illegible]
شخص شما دیدید [illegible] گفتند [illegible]
بر فرض علاج آن زخم را جهت مسمن چند روز مال نیکت شمرده گفتند [illegible]
کمتر نمیشد اما در آن موضع مغاک سفیدی پیدا شود و مو باو نروید گشتند حال چند
روز است که زخم او را دیده اید گفتند ده روز است پس بعد از این سخنان ران خود
مرا برهنه نمود آثاری از زخم بر بدنم ندید یکی از اطبا نصاری و بسیار حاذق و
دانا بود چون او را دید فریاد برکشید هذا عمل المسیح و سید نیز نعره زد از شوق
بیهوش شد پس وزیر گفت من میدانم که این عمل از شما هیچیک نیست و دانستم که
این عمل از کیست پس بخلیفه خبر دادند و مرا در پیش او حاضر کردند و از من سؤال
حال را نمودند آنچه واقعه را فهمید بعد از آن کیسه هزار دینار با مرا حاضر کردند
و بمن دادند من گفتم که حبه از آن نمیگیرم [illegible] خلیفه گفت از که خائفی که

مسلمان باشی علی گفت از آن کسی که این قدرت را است که علاج زخم من بسیح
دست آن جناب است که امر فرمود اگر خلیفه تو چیزی بدهد قبول منما پس خلیفه
تو را باشد و نیز تجربه نمود معجزه یازدهم محمد بن الحسن بن عبد الله التمیمی روایت میکند
که شبی در بیابان طالبیان راه گم کرده بودم و متحیر مانده و نمیدانستم کجا میروم
ناگاه نوری از دور پیدا شد و بطرف آن نیز از آنجا و میرفتم تا چند قدم که رفتم
خود را مقابل محله دیدم پس متوجه من شد و فرمود این منزل من است ای محمد
باید که بگوئی نزد علی بن یحیی گفتم ای جوان تو چه نام داری فرمود محمد بن المحمود
دیدم که انگشت دست مبارک بزمین راند که کند چشمه ظاهر گردید پس وضو کرده
سیزده رکعت نماز گذارده مرا حضرت فرمود در این خانه چه رازی [illegible] رفتم گفت
بهر کسی گفتم منم الی سوره [illegible] الی سوره چه [illegible] صفت ب
مرجوع دیگر راه تمام از خانه [illegible] گفتم و چون
این قصه از من شنید [illegible] و دست
مرا به چشم خود مالید مرا بخانه آورد [illegible] زیر پا [illegible]
دیر زمان آورده تسلیم کرده من [illegible] زیدیه کردم معجزه
دوازدهم محمد بن یونس روایت میکند که مرا بمقعد ناسوری بهم رسیده بود و این عجبا
از علت ناسور نشین که مفرط بواسیر است با ماده دیگر که آنرا باطبا نمودیم
و بران مالی چند خرج کردم و علاج نیافتم گفتند ما عاجز آمدیم و براین علت
دوا نمی شناسیم پس چاره ندیدم الا اینکه توسل بامام حجة العصر عجل الله فرجه
در رقعه نوشتم یعنی بناحیه مقدسه دو گاهی حضرت قائم و از آنحضرت استدعا نمودم
حضرت در جواب نوشته بودند البسك الله تعالی العافیة وجعلك معنا
فی الدنیا والآخرة یعنی حقتعالی ترا لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت

[illegible] از اصحاب [illegible] که این حضرت [illegible]
[illegible] شد [illegible] از اصحاب [illegible]
[illegible] و [illegible] این حضرت [illegible]
معجزه سیم [illegible] بسند معتبر از کمال الدین روایت کرده است شیخ ابن بابویه رحمه الله از
محمد بن ابراهیم بن [illegible] نقل کرده که گفت [illegible] ابو القاسم [illegible]
روز [illegible] در موسم حج در طواف بودم و مشغول [illegible] نظر [illegible]
[illegible] میان [illegible] طواف را تمام کردم و
پیش رفتم [illegible] جوانی [illegible] و خوشبوئی [illegible]
[illegible] سخن گویم و سوال کنم
مرا منع کرد [illegible] گفت [illegible] خدا است [illegible]
[illegible] صبر کردم
[illegible]
[illegible] مرا راه [illegible]
کرده است [illegible] پس [illegible] برداشت و بدست من داد [illegible]
[illegible] داد گفتم سنگی بود گفت [illegible] جوان [illegible]
بمن رسید [illegible] حجت تو بر تو ثابت شد [illegible] گشت و [illegible]
دور شد آنگاه مرا [illegible] گفتم [illegible] فرمود [illegible] آل محمد [illegible] که زمین را [illegible]
پر کنند [illegible] از عدل [illegible] پر شده باشد [illegible] هرگز [illegible] از حجت خدا خالی نیست [illegible]
و خداوند [illegible] هرگز [illegible] امام [illegible] و این [illegible]
از من [illegible] گفت [illegible] و چون نگاه کردم [illegible]
[illegible] را ندیدم معجزه چهارم [illegible] ابو القاسم جعفر بن محمد [illegible] روایت کرده است [illegible]

[illegible] زوجیت [illegible] حجر الاسود را بعد از آنکه
[illegible] در مرض خود
[illegible] داشتم
[illegible] در کتب معتبره دیده
[illegible] علیه السلام
[illegible]
[illegible] باز کار خود را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهره [illegible] ساعت
[illegible] کنند [illegible] حجر الاسود است مرا در آنجا رسانند و جای
[illegible] و کسی را با من همراه کرد که از من باخبر باشند و ازدحام خلایق را از من
دور کنند تا [illegible] حجر الاسود ایستادم که از هر طایفه و اشراف مکه فوج فوج
می‌آمدند و می‌خواستند که حجر را نصب کنند قرار نمی‌گرفت و می‌افتاد و جمیع خلایق
از این واقعه حیران بودند و قدرت بر نصب کردن حجر نداشتند ناگاه دیدم جوانی
[illegible] با وقار و آرام با وجاهت تمام متوجه به بیت الله
الحرام شد [illegible] حجر الاسود را [illegible] به تنهایی

نجم را بر داشته و در [illegible] دال نصب کرده بود و جنبر را گذاشته و در میان [illegible]
گرفت که فرمایش خواهد بر آمد و آن جوان میان خلق بیرون آمد و مرا
جائیکه بوده بر [illegible] چشم بر وی ودا ختم و از عقبش هر گز نه دیدم تا که خود را باو رسانم
از گشت [illegible] نظر غایب شد بسبب آن که بدان [illegible]
از خود و چشم بر داشتن از و در [illegible] تا آنکه هجوم خلق کشته و دیدم ابتدا [illegible]
بر [illegible] شده پیش [illegible] گفت [illegible] آنگاه گفت
فرمود آنرا از این علت خوفی و ضرری نیست و بعد از سی سال دیگر نا چار متوجه
دار القرار خواهد شد [illegible] حال را مشاهده نمودم مرا از دیار شوق صحبت آنحضرت
گریه دست [illegible] آن [illegible] بعد از آن خبر را بابی القاسم رسانیدم
وابی القاسم [illegible] و ابی القاسم تا سال [illegible] زنده بود و در آن سال
وصیت [illegible] تا [illegible] رشد زو ستانیکه
بعیادتش آمده [illegible] امیدواریم در مرض شما چندان
گران نیست [illegible] داده اند رسیده و مرا بعد از این
امید بحیات نیست آخر در آن مرض برحمت حق واصل گردید مؤلف گوید
که این بنده بود از معاجیز و کرامات وافر البرکات آنحضرت که در حال کودکی
و صغر زمان واقع شد و اما در وقت ظهور آنحضرت آنچه از صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر بظهور آمده از و بظهور آید و معجزه چند از و ظاهر خواهد شد که هیچ نبی را
مثل آن نبوده باشد و دعوات او بجمیع خلق رسد و خلق عالم دعوات او را قبول
کنند و همه یکدین و یک مذهب گیرند و اختلاف از میان علما برخیزد و هفتاد و
سه گروه یکی شوند و سادات و علمای شیعه باوج کمال رسند و نواصب خوار و
[illegible] و بد حال گردند انشاء الله [illegible] عجل فرجهم و سهل مخرجهم [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد که آنچه پیغمبر

[illegible] ناجی است اگرچه

[illegible]

صدای حق خدا [illegible] که صاحب [illegible]
بر آنحضرت ظاهر شوند و اول چیزی که آنحضرت [illegible]
که بهر جا آنحضرت [illegible] باشد که بر زمین
درختها از ریشه برکند [illegible] آنحضرت [illegible] باشند که [illegible] و در میان
کوهها صدا برند همه از هیبت بریزند و [illegible] باشد که هر کرا ببیند بشناسد که
او مومنست یا منافق [illegible] و خود سایه ندارد و در همه جا ابر بر سر
سایه کند و صدای فصیح از ابر برآید که این مهدی آل محمد است و زمین [illegible]
خودش و لشکرش [illegible] انبیا [illegible] عصای موسی که هر
وقت آن را ببیند [illegible] خود [illegible] باشد و هر چه فرماید [illegible]
و دو سنگ [illegible] باشد آنحضرت که با و شتر [illegible] کند کسی توشه برندارد
و آن سنگ [illegible] از آن جاری شود [illegible]
و علف [illegible] آب و شیر از آن جاری شود
در پای تخت او [illegible] در سهله و خلوتش در نجف اشرف
و مومنی نماند مگر در کوفه یا حوالی کوفه یا مایل بکوفه باشد و قیمت جای اسپی بده هزار
درهم باشد و مردم آرزو کنند که شبری از زمین [illegible] بشبری از طلا و وسعت
کوفه [illegible] فرسخ برسد و قصرهای او متصل شود بکربلا و [illegible] باشد
و مومنان شان عظیم خواهند داشت و [illegible] برکت در آنجا باشد که اگر مومنی [illegible]
دعا کند که خدا یتعالی صد هزار برابر دنیا عطا کند و شیطان با لشکرش کشته شود
و بعد از آن عبادت الهی خالص از شرک و کفر در زمین شود والله اعلم بحقایق الامور

فصل در قیامت کبری از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این
آتش که شما می بینید یک جزو از هفتاد جزو از آتش جهنم [illegible]

[illegible] چنین میگوید [illegible]
[illegible] آن [illegible] قیامت [illegible] محشر میان
[illegible] آن [illegible] محشر [illegible] آورد [illegible] پایه زمین
[illegible] حدیث دیگر منقول است
[illegible] است و در هر [illegible] سیصد
[illegible] چهل [illegible] است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری
سیصد [illegible] عقرب است [illegible] هر عقربی سیصد [illegible] زهر است و اگر یکی
از آن عقربها [illegible] همه کافیست و در حدیث
دیگر مرویست که [illegible] مرتبه [illegible] اهل آن مرتبه
[illegible] مرتبه دویم
لظی است که حقتعالی در [illegible] میفرماید [illegible] تدعوا من ادبر
وتولی وجمع فاوعی [illegible] مشرکان را با پوست
[illegible] خود [illegible] دانیده از معبود
مطلق [illegible] است [illegible] دنیا را حفظ کرده و حقوق الهی را از ان ادا
نکرده و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که لا تبقی و
لا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر یعنی آتشی است که باقی نمیگذارد
پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام بلکه همه را میسوزاند و باز حقتعالی
آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آن آتش بسیار
سیاه کننده [illegible] پوست که [illegible] ظاهر و هویداست برای ایشان و بر آن
[illegible] مرتبه چهارم حطمه است که از ان شرارها
جدا میشود مانند کوشک عظیم گویا شتران زردند که بهوا میروند و هر که را در آن

و بسند دیگر منقولست از کسی که انداخته در میان آتش و آن نام رودخانه ایست از ریش
و ریم اهل جهنم که بر در آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است
و از حضرت کاظم منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آن روز
که خدا آنرا آفریده است نفس نکشیده و اگر خدا رخصت فرماید آنرا که بقدر سوراخ
سوزنی نفس بکشد هر آینه هر چه بر روی زمین است میسوزاند و اهل جهنم بخدا
پناه میبرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی و از آنچه خدا در آنجا برای
اهل آنجا مهیا کرده از عذاب خود و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی
پناه میبرند بخدا از گرمی و گند و کثافت آن کوه و عذابهائیکه در آنجا برای
اهلش مهیا کرده و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه استغاثه مینمایند بخدا از
گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست از آتش
که اهل آن دره از گرمی آن چاه و گند و کثافت آن و عذابهایش بخدا پناه میبرند
و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه از گند و کثافت و زهر آن مار و آنچه خدا
در دندانهای آن از زهر مقرر کرده بخدا پناه میبرند و در شکم آن مار هفت صندوق است
که آنجا جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت و اما آن
پنج کس یکی قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود که با حضرت ابراهیم منازعه
کرد و گفت انا احیی و امیت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون که دعوی خدائی
کرد و یهودا که یهود را گمراه کرد و بولس که نصاری را گمراه کرد و از این امت
دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورده اند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از آن چاه استعاذه مینمایند و جای هر جبار
متکبر معاندی و هر شیطان متمرد است و هر متکبری که ایمان بروز قیامت
نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد داشته باشد و فرمود کسی که در جهنم عذابش

از همه سهل‌تر عذابی کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در
پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد و از شدت حرارت مغز سرش بجوش آید مانند دیگ
در جوش باشد و گمان کند که از اهل جهنم هیچ‌کس عذابش سخت‌تر از او نیست و حال آنکه عذاب
او از همه سهل‌تر است و در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم
از شدت حرارت آن استعاذه می‌نمایند از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون اذن یافت نفس
کشید جمیع جهنم را سوزانید از حرارت خود و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل
آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه می‌نمایند و در آن تابوت شش کس
از پیشینیان و شش کس از پسینیان می‌باشند اما شش کس از اولیان پسر آدم که
برادرش را کشت و نمرود که حضرت ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که
گوساله‌پرستی را دین خود کرد و آنکه یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که
نصاری را بعد از پیغمبر ایشان [illegible] اما شش کس از آخریان [illegible]
[illegible] و در حدیث معتبر دیگر منقول است [illegible] هفتاد هزار [illegible]
[illegible] هفتاد هزار [illegible] و در هر [illegible] هفتاد هزار [illegible] است و در هر [illegible]
هفتاد هزار [illegible] است و در هر شکافی هفتاد هزار اژدها است و در هر اژدها هفتاد
هزار مار است طول هر ماری سه روز راه است و نیش‌های آن مثل نخل‌های
بلند است [illegible] یک فرزند آدم می‌آید و [illegible] پلک‌های چشمان و لب‌های او [illegible]
در پوست [illegible] آن و از استخوانهایش میکشد آن [illegible] ان
[illegible] هزار [illegible] در جهنم می‌افتد که چهل سال یا چهل [illegible] فرو می‌رود

فصل در صفت بهشت بسند صحیح از حضرت صادق منقول است

چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم شوند منادی
[illegible] ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ [illegible]

هر آینه نمی‌خواهید بهشت جاوید را گویند بلی پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفندی
سیاه و سفید در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این
گوسفند [illegible] نمایند فرمایند که ای اهل بهشت همیشه
[illegible] همیشه [illegible] بود و شما را مرگ نخواهد بود
این آن [illegible] فرموده که وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ
قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی بترسان ایشان را از روز
حسرت و روزی که [illegible] باشد و ایشان از
غافلند و ایمان نیاورند [illegible] اهل بهشت و دوزخ
داخل [illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible] بهشت [illegible]
بهشت [illegible] اگر [illegible] وارد شوند [illegible]
[illegible] و از [illegible] و سهل [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] بنظر او می‌آید چون [illegible] پست [illegible]
[illegible] نهرها و میوه‌ها آنقدر که
[illegible] پس آن [illegible] و بآن میگویند که بجانب بالا نظر کن
چون نظر میکند [illegible] مشاهده مینماید که در باغ اول
[illegible] که اگر این را
[illegible] که بهتر از این نخواهم که [illegible] باشد

افتاده ای دارد

چون بدان حدیقه در آید مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر حق
تعالی بجا آورد پس خطاب رسد که در جنت الخلد را بر روی او بگشایند چون
بگشایند تا صفات آنچه در بهشت دویم دیده در انجا مشاهده نماید و فرح و سرورش
مضاعف شود و گوید پروردگارا حمد ترا که منت نهادی مرا به بهشتها و نجات بخشیدی
مرا از آتش ابو بصیر گفت چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدایت شوم
دیگر بفرما و شوق مرا زیاده کن فرمود ای ابا محمد در بهشت نهریست که در دو طرف
آن نهر کنیزان از زمین روئیده اند چون مومن یکی از آن بگذرد و آنرا خوش آید
و از زمین بکند و خدا تعالی بجای او دیگری میرویاند گفتم فدایت شوم دیگر بفرما فرمود
مومن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه میدهند و دو زن از حور العین
عطا میفرماید گفتم فدایت گردم هشتصد دختر باکره بآن میدهند فرمود بلی هرگاه که
با یکی از ایشان مقاربت میکنند باکره اند گفتم فدایت شوم حور العین از چه چیز
آفریده اند گفت از تربت نورانی بهشت و مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله
نمایانست و جگر مومن آئینه حور العین است و جگر حور العین آئینه مومن است که از
غایت لطافت و صفا چهره خود را در آن مشاهده میفرمایند گفتم فدایت گردم آیا
حور العین را سخنی هست که بآن تکلم مینمایند فرمود بلی سخن میگویند که هرگز خلایق بآن خوشی
سخن نشنیده اند گفتم سخن ایشان چیست فرمود میگویند مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود
و ما را مردن نخواهد شد و مائیم تنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نخواهد شد
و مائیم که در سرای جاوید پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمیرویم و مائیم که پیوسته راضی
و خوشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی آئیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده
و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنان که اگر یکتار زلف ما را
میان آسمان بیاویزند نور آن دیدها خیره کند و بسند معتبر از حضرت

نام کتاب : نور الابصار - فارسی

مؤلف : حاج سید مهدی نجفی

موضوع : اخبار

سال و محل چاپ : — —

واقف : حاج سید محمد شوشتری

۱۳۰۹